

نسخ سنگسار توسط اسلام

نسخ سنگسار توسط اسلام، یعنی اسلام با ظهورش این مجازات موجود در مکاتب قبلی را در آیین خود بی‌اعتبار کرد

شامل:

بازنگری در روایات رجم
روایات خلاف رجم و سنگسار
نظریهٔ نسخ سنگسار توسط اسلام

امیر ترکاشوند

پرداخت وجه:

لطفاً پیش از مطالعه، مبلغ ۳۰۰۰ تومان از طریق زیر به حساب نویسنده پرداخت کنید:

شماره حساب سیبا (بانک ملی ایران) ۰۱۰۲۱۲۴۶۶۶۰۰۲

شبا ۰۲،۶۶۶۰،۲۱۲۴،۰۰۱۰،۰۰۰۰،۰۱۷۰،۰۱۸۰

شماره کارت ۶۰۳۷،۹۹۱۱،۳۸۶۷،۷۳۷۶

نام صاحب حساب: امیرحسین ترکاشوند

توجه: می‌توان پیش از پرداخت، پیش‌گفتار را مطالعه کرد و چنان‌چه مورد پسند افتاد پرداخت را انجام داد. با پرداخت مبلغ، دیگر اعضاء خانواده نیز می‌توانند تحقیق را مطالعه کنند. این اثر فعلاً به صورت فایل پی‌دی‌اف منتشر می‌شود.

شناسنامه کتاب:

عنوان: نسخ سنگسار توسط اسلام

نویسنده: امیرحسین ترکاشوند

تاریخ نشر: شهریور ۱۳۹۱

نوع عرضه: فایل پی‌دی‌اف

ناشر: سایت بازنگری در متون دینی

قطع: معادل رقعی، برابر با کاغذ A5 (۲۱×۱۴،۸۵)

تعداد صفحات: ۲۰۰ صفحه

زمان پژوهش: حدود ۱۸ ماه؛ در فاصله آذر ۸۸ تا شهریور ۹۱ به صورت ناپیوسته

مشخصات نویسنده: متولد ۴۳، متأهل، ساکن تهران، بازنشسته سپاه، فوق لیسانس علوم

قرآن و حدیث، نویسنده کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر

مشخصات فنی: متن ۱۷×۱۱، قلم بی‌بدر، اندازه ۱۳، فاصله خطوط ۰/۷۷، ۲۶ سطر در

هر صفحه

قیمت: سی هزار ریال

Baznegari.persianblog.ir/post/۲۸

Sites.google.com/site/baznegari/۲

نسخ سنگسار توسط اسلام:

- ✓ پیش‌گفتار
- ✓ بخش ۱- بازنگری در روایات رجم
- ✓ بخش ۲- روایات خلاف رجم و سنگسار
- ✓ بخش ۳- نسخ سنگسار توسط اسلام
- ✓ بخش ۴- گفتار همفکران (در چاپ بعد)
- ✓ فهرست

نویسنده: امیرحسین ترکاشوند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیش‌گفتار

در این کتاب می‌خواهم نتیجه تحقیق در مورد "موضع اسلام نسبت به کیفر سنگسار" را برای شما خواننده دین‌باور توضیح دهم تا ببینیم اسلام پس از ظهورش در قبال این حکم، که در میان اهل کتاب و چه بسا برخی مشرکان بدوی وجود داشت، چه موضعی اتخاذ کرد؟

مقدمتاً باید دانست محققان در باره نسبت سنگسار با شرع اسلام، پنج نظریه دارند:

شرعی مطلق

شرعی مشروط

شرعی موقت

نیمه شرعی

غیر شرعی

اینک شرح کوتاهی در باره هر یک می‌دهم:

۱- شرعی مطلق: رأی مشهور فقها حاکی از شرعی بودن سنگسار است. از آن گذشته ایشان سنگسار را، نه حکمی موقت و خاص صدر اسلام می‌دانند و نه اجرایش را متوقف به حضور پیغمبر^(ص) و معصوم می‌کنند؛ اما علیرغم اعتقاد به این حکم سخت، چنان شرط‌هایی برای احرازش می‌آورند که وقوع آن را تقریباً ممتنع می‌کند زیرا سنگسار را فقط سزای آن دسته از افراد متأهلی^۱ می‌دانند که شرایط زیر را داشته باشند:

الف- امکان دسترسی جنسی به همسر، در هر صبح و شام برای‌شان فراهم باشد؛ بنابراین اگر مردی به سفر، ولو سفری دو سه روزه، رود و خودش در سفر و زنش در حضر مرتکب زنا شوند در این صورت هیچ‌یک از این زن و شوهر را سنگسار نمی‌کنند زیرا در وقت زنا، به همسرشان دسترسی نداشته‌اند.

۱- افراد مجرد اساساً سنگسار نمی‌شوند حتی اگر با فرد متأهلی زنا کنند.

ب- یا باید چهار فرد عادل به رأی العین، جزء ناگفتنی تماس جنسی را کالمیل فی المكحله (همچو میل در سرمه دان) ببینند و هویت هر دو طرف را نیز شناسایی کنند و یا این که زانی، خودش چهار نوبت نزد قاضی رود و به خطایش اقرار کند. کار وقتی پیچیده تر می شود که شخص مسلمان، از نظر فقهی مجاز نیست به عورة دیگری نگاه بدوزد با این حساب معلوم نیست شاهد چگونه می تواند گواهی کالمیل فی المكحله دهد؛ نیز فرد معترف، اولاً اجباری به حضور در نزد قاضی ندارد و همین که از عملش پشیمان شود و توبه نماید کفایت می کند و ثانیاً قاضی باید در هنگام اقرار اول، به گونه ای با معترف برخورد کند که وی را از ادامه مراجعات بعدی (و اعترافات دوم تا چهارم) پشیمان و به صرف توبه ترغیب نماید. به همین دلایل است که قائلین به این رأی، در اجرا آن را تقریباً ممتنع الوقوع می دانند.

۲- شرعی مشروط (معلق): دیگر رأی مشهور در میان فقهای شیعه، این است که با وجود شرعی بودن حکم سنگسار و اعتبار دائمی اش، اما در عین حال اجرای آن مشروط به حضور معصوم است و چون اینک در عصر عدم حضور معصوم هستیم پس این حکم و اجرایش تا ظهور امام دوازدهم به حال تعلیق درآمده است. برخی، علت توقف حکم در زمان غیبت معصوم را ناشی از این می دانند که در چنین شرایطی، بسترهای لازم و کافی برای یک زندگی سالم و متعالی و نیز امکان رشد و آگاهی به نحو مطلوب اسلام برای بشریت فراهم نیست و در نتیجه نمی توان احکام اسلام (و از جمله سنگسار) را بدلیل ناهمخوانی اوضاع با استانداردهای اسلامی اجرا کرد زیرا مدیریت ناصحیح جامعه نیز در بروز خطا سهیم است؛ اما اگر معصوم حضور داشته باشد در این صورت زمینه ها و مقتضیات یک زندگی سالم، مرقه و معنوی را آماده سازی می کند و چنانچه کسی در آن شرایط مرتکب زنا می شود، از آنجا که حجت (با ایجاد بسترهای لازم) بر او تمام گشته بنابراین می توان وی را، البته با اثبات شرایط مصرح در کلام معصومین، سنگسار کرد. به عبارت دیگر اجرای حکم سنگسار، سزای کسی است که در طول حیاتش از مواهب مدیریت معصوم در عرصه زندگی بهره مند بوده باشد.

۳- شرعی موقت (غیر دائم): برخی محققان، حکم سنگسار (و بعضاً دیگر احکام کیفری) را نه حکمی ثابت و دائم، بلکه موقت و مربوط به برهه صدر اسلام با ویژگی‌های خاص آن دوران، به ویژه وجود طبع‌های خشن، می‌دانند؛ و اینکه که چهره بشریت از حیث اخلاقی و انسانی متحوّل و متعالی‌تر شده را، سازگار با آن حکم نمی‌دانند؛ به عبارت دیگر امروز آن ظرف و شرایطی که در عصر پیامبر موجب انشاء حکم سنگسار گردید (از جمله عادی بودن مجازات‌های سخت و خشن) از میان رفته و در نتیجه به دلیل از دست رفتن مؤلفه‌های موجود در ظرف و موضوع، شرایط تنفیذ و تسری سنگسار به عصر کنونی موضوعاً وجود ندارد. بر این اساس کیفر سنگسار از ابتدا حکمی محدود به عصر پیامبر (و اعصار مشابه) و متناسب با طبع خشونت‌ورز آن روزگار بوده و نه طبیعت‌های دراندیش و ملایم کنونی.^۲

۴- نیمه شرعی: برخی نیز معتقدند گرچه اصل رجم یک حکم شرعی مطلق است اما در عین حال بنا به توضیح و تعریفی که در باره آن در کلام معصومین وجود دارد تنها می‌توان نیمی از تعریف مشهور کنونی‌اش را شرعی دانست ولی نیمی دیگر که دال بر مرگبار بودن رجم (و حتی شدید الجراحه بودنش) است مطابقت با شرع ندارد.

رجم در این دیدگاه فقهی، صرفاً تنبیه و ابراز تنفّر رسمی است که طبیعتاً (بنا به روایات وارده) می‌بایست اجرایش محدود به استفاده از سنگ‌های ریز (ریگ) و بدون اصابت به جاهای حسّاس (سر، صورت، دامن و...) باشد و [پس از دقایقی] با صدق مفهوم رجم پایان می‌پذیرد.

۵- غیر شرعی: و اما برخی از فقهای معاصر معتقدند چنین حکمی اساساً تشریح نگردیده است. ایشان معمولاً این حکم را مربوط به اردوگاه یهودیت (و بعضاً ناشی از سیاست عمرین خطاب) می‌دانند که در جامعه اسلامی نفوذ یافت. اینان معتقدند کیفر متأهلان را به خوبی می‌توان در قرآن پیدا کرد و با این وجود دیگر نیازی به

۲- در این باب برخی محققان فقه و قضا، به اصل موضوعیت نداشتن روش خاصی در مجازات‌ها رسیده‌اند و بعضاً معتقدند راه‌های مقابله با جرم می‌تواند بر حسب مقتضیات زمان و مکان مختلف شود.

مراجعه به سایر ادله نیست و چون قرآن هرگز کیفر رجم و سنگسار را مطرح نکرده، بنابراین آن را حکمی غیر شرعی می‌دانند. در این دیدگاه، روایات سنگسار به دو دلیل اصلی رد می‌شود: اول به دلیل تعارض با قرآن؛ زیرا چنان‌که گفته شد قرآن خود، ناطق به کیفر زناى محصنه بوده و آن، چیزی غیر از سنگسار است. دوم با تضعیف روایات کلیدی، که طبیعتاً اعتبار استناد را از دست می‌دهد.

و اینک ششمین نظریه؛

نسخ سنگسار توسط اسلام

سنگسار یعنی قتل زانی به وسیله پرتاب پیاپی سنگ به وی؛ نسخ یعنی لغو اعتبار حکمی که پیش‌تر وجود داشته؛ بر این اساس در نظریه "نسخ سنگسار توسط اسلام" می‌خواهم توضیح دهم که نه تنها چنین حکمی در اسلام تشریح و حتی امضا نشده؛ بلکه اسلام پس از ظهورش این حکم موجود در نزد اهل کتاب را مورد نسخ قرار داد و آن را بی‌اعتبار شمرد!!

چه نظریه شگف‌انگیزی!؛ تا به حال گمان می‌رفت که سنگسار حکمی اسلامی است اما اینک نظریه‌ای عنوان می‌شود که ۱۸۰ درجه (و بلکه بیش‌تر) مخالف آن است زیرا می‌گوید اسلام آمد و سنگسار را منسوخ کرد و ملغی و بی‌اعتبار نمود!!! برای رساندن شما به این نظریه خیره‌کننده شتاب نخواهم کرد زیرا اگر نظریه و اسنادش را در همان ابتدا بیاورم در این صورت به دلیل تفاوت ۱۸۰ درجه‌ای آن با نظر مشهور، غیر قابل هضم می‌شود پس خواننده را آرام‌آرام به نظریه نزدیک می‌کنم و موانع پذیرش آن را یکی پس از دیگری از سر راه برمی‌دارم.

در راستای همین تدریج؛

ابتدا بخش یکم را سامان دادم و در آغازش اصطلاح رجم را بررسی می‌کنیم و سپس روایات رجم را مورد بازخوانی دقیق قرار می‌دهیم تا اولاً ببینیم این واژه در میان اعراب حامل چه معنایی بوده و در مقام مجازات، چه تعریفی داشته و ثانیاً از دل روایات به "قانون جامع رجم" شامل راه ثبوت رجم، کیفیت اجرای رجم و

غایت و منتهای رجم برسیم. در این قانون علوی معلوم می‌شود که هر سه بند قانون با آنچه اینک در ذهن مان است تفاوت دارد زیرا نه راه ثبوتش اقرار و اعتراف است، نه کیفیت اجرائش با سنگ‌های کُشنده و به نقاط مرگبار است و نه غایت آن مرگ و قتل است. نام بخش یکم را بازنگری در روایات رجم^۳ نامیدم. در این بخش، قسمت مهمی از مسیرمان برای نزدیک شدن به نظریه طی می‌گردد.

سپس در بخش دوم، از روایات مخالف رجم و سنگسار پرده برداری می‌کنم و چند دسته روایت، برای اولین بار به خوانندگان ارجمند معرفی می‌شود که در آنها سزای زنای متأهلان، چیز دیگری غیر از رجم و سنگسار است. به این ترتیب می‌توان احتمال داد چه بسا روایات رجم که در بخش یکم مورد اشاره قرار گرفت سخن قطعی و اصلی ائمه نبوده و یا از باب تقیه صادر شده باشد؛ بر این اساس، امامان از آن‌جا که اعتقاد به رجم و سنگسار نداشتند در برخی موارد حرف دل‌شان را می‌زدند و در تعیین کیفر زنای محصنه، حرفی از رجم و سنگسار به میان نمی‌آوردند ولی در برخی موارد که در صدد بیان "قانون روز" و حکم جاری در نظام حقوقی حاکم بر جامعه بودند اصل رجم را البته و البته با شاخصه‌هایی انسانی و متفاوت از کم‌وکیف جاری در قانون روز مطرح می‌کردند و چنان‌که گفته شد آن، هرگز معادل سنگسار قانونی نبود. با پایان بخش دوم که آن را روایات خلاف رجم و سنگسار نامیدم، به اهداف کتاب نزدیک می‌شویم و ذهن در یک قدمی بخش پایانی قرار می‌گیرد و آماده شنیدن نظریه می‌شود.

و سرانجام در بخش سوم با آوردن بیست و یک سند قرآنی نشان می‌دهم چگونه اسلام، حکم اهل کتاب دایر بر قتل و سنگسار زانی را مطلقاً نسخ کرد! نام بخش سوم کتاب، همان عنوان نظریه‌ام است.

چه بسا خواننده خُرده گیرد که چرا برخلاف برنامه تدریجی، نظریات را به عنوان اسم کتاب بر روی جلد قرار دادی، و این خود نقضی بزرگ بر این تدریج است؟ من این انتقاد را می‌پذیرم ولی چاره‌ای نداشتم زیرا اسم، خیلی مهم است و من با

۳- گفتنی است رجم در قرآن هیچ نشانی ندارد و به همین خاطر استناد قائلین، به روایات رجم است.

انتخاب این اسم استثنایی یعنی "نسخ سنگسار توسط اسلام" می‌خواستم به جامعهٔ مسلمین و به مردم دین‌باور ایران‌زمین "روحیهٔ بخشی" کنم تا سرشان را بالا و بالاتر بگیرند و با صدایی از عمق جان بگویند: اسلام ما آمد و حکم به نسخ سنگسار موجود در میان اهل کتاب داد! البته برای کاستن از میزان این نقض، به این نتیجه رسیدم که عناوین بخش‌های کتاب را نیز بر روی جلد بیاورم تا خواننده، هم با دیدن عنوان کتاب به ذوق درآید و هم با دیدن عناوین بخش‌ها تحقیقی و تدریجی بودن مطالب را به دست آورد.

بخش ۱- بازنگری در روایات رجم:

- ✓ گام به گام تا پذیرش واقع‌بینانه رجم
- ✓ ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینه اصطلاح رجم)
- ✓ تلاش‌های متضاد (۱- تلاش ائمه برای نزدیک‌سازی کيفر به رجمِ عربی ، ۲- تلاش حدیث‌سازان برای نزدیک‌سازی کيفر به سنگسار یهودی)
- ✓ راه‌های ثبوت رجم (نزد ائمه)
- ✓ کیفیت اجرای رجم (نزد ائمه)
- ✓ غایت و منتهای رجم (نزد ائمه)
- ✓ تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عربی)
- ✓ علل ردّ روایات مرگبار (توليدات جاعلان)
- ✓ گزارشی متفاوت در باره معزین مالک

بخش ۱- بازنگری در روایات رجم

مقدمه: مجازات رجم در روایات مربوطه دارای دو تفسیر است: ۱- قتل زانی؛ با پرتاب سنگ‌های کُشنده. ۲- تأدیب زانی؛ با پرتاب سنگ‌ریزه به اندام غیر حساس. روایاتی که در آن‌ها هدف، کشتن زانی نیست و برای اجرا، امر به استفاده از سنگ‌های کوچک شده و حتی پرتاب‌کنندگان را از زدن به جاهای حسّاس و نیز از روبرو زدن برحذر داشته (و چه بسا تدابیری در شدت نداشتن ضرب پرتاب نیز اتخاذ شده) را می‌توان در ذیل همین تفسیر اخیر جای داد.

گام به گام تا پذیرش واقع‌بینانه رجم:

اکثریت فقها رجم را با اتکا به روایات متعدد، حکم اسلام می‌دانند ولی اقلیتی از ایشان، تشریح آن را بدلیل عدم مطابقت با قرآن (و سپس با تضعیف روایات مربوطه) زیر سؤال برده و به ردّش می‌پردازند. اینک برای این‌که کیفر رجم را بتوان حکمی اسلامی قلمداد کرد و در عین حال دغدغه‌های هر دو گروه اکثریت و اقلیت را مورد ملاحظه قرار داد می‌بایست گام‌های زیر را پذیرفت:

گام اول- پذیرش صدور روایات:

هم‌اینک با انبوهی از روایات رجم در جوامع حدیثی روبرو هستیم. یک برخورد با این روایات این است که آن‌ها را به دلیل تقابل با حکم قرآن (البته اگر رجم را عبارت از سنگسار کنونی بدانیم) نپذیریم و با تضعیف سند یا متن، کنارشان گذاریم؛ اما دیگر راه مواجهه، اذعان به صدور آن‌ها است. کثرت روایات چنان است که احمد قابل را بر آن داشته که قائل به "تواتر اجمالی" در این باره شود به این صورت که اصل رجم در روایات مربوطه را به عنوان امری متواتر پذیرفته ولی البته

تعریف، هدف و کم‌وکیفش را اختلافی و قابل بحث می‌داند^۴. برای آگاهی از کثرت روایات رجم می‌توان به وسائل‌الشیعه (نیز کنز‌العمال) و صفحات زیادی که در آن به این امر اختصاص یافته مراجعه کرد. بنابراین اولین گام در این مسیر، عبارت از پذیرش اجمالی صدور روایات رجم است.

گام دوم- هدف از رجم تنبیه و تنفیر است و نه قتل و معدوم ساختن: همان‌طور که توضیح دادم غایت رجم در روایات مربوطه، یکی از این دو مورد است:

۱- قتل، با رعایت تمهیدات منجر به قتل (استفاده از سنگ‌های کُشنده، زدن به هر جایی از بدن، بستن محکوم و...)

۲- تنبیه، با رعایت تمهیدات منجر به تنبیه، نه بیش‌تر نه کم‌تر (استفاده از سنگ‌های ریز، زدن به جاهای غیر حسّاس، خاتمه رجم با اصابت شمار معتناهی سنگریزه به اندام محکوم).

اگر اجمالاً قائل به صحت روایات رجم باشیم در این صورت بنا به دلایل فقهی و حدیثی، که شرح خواهم داد می‌بایست آن دسته از روایات متعددی را پذیرفت که فاقد قصد قتل بوده و هدف از رجم را عبارت از تنبیه و ایداء محکوم و ابراز تنفّر از کار زشتش می‌دانند.

فقیه تازه‌گذشته صادقی تهرانی^۵ و نیز جواد فخّارطوسی^۶، به خوبی همین تعریف از رجم را مورد توجّه و پردازش قرار داده‌اند.

۴- احمد قابل فقیه دقیق‌النظری است که مشغول تحقیق عمیقی در این موضوع، با عنوان "بررسی حکم رجم" می‌باشد. بخش‌های آماده آن را می‌توان در فضای مجازی بدست آورد. مطلب مورد بحث در بخش هشتم تحقیق آمده است. گفتنی است گویا تحقیق وی شامل هفده بخش است که هشت بخش آن تاکنون منتشر شده ولی نه بخش باقی‌مانده بدلیل بیماری صعب‌العلاج وی فعلاً متوقف شده است. بی‌تردید تحقیق وی می‌تواند کتابی منحصر به فرد در این زمینه باشد. برای ایشان آرزوی سلامتی داریم.

بنابراین دومین گام در این مسیر، توصیف رجم به تأدیب و طرد با یرتاب ریگ و سنگریزه است.

گام سوم - عدم تعارض رجم تنبیهی با قرآن:

قدم سوم این است که رجم موصوف را سازگار با کیفر موجود در قرآن (و یا دستکم فاقد تعارض با آن) بدانیم. برای این مهم می‌توان به یکی از این دو توجیه پرداخت (گفتنی است این اقدام توجیهی بدان دلیل است که اسمی از کیفر رجم در قرآن نیامده):

توجیه ۱- چه بسا این رجم تنبیهی تنفیری، مصداق رایجی در عصر پیامبر، برای ایذاء مذکور در آیه ۱۶ سوره نساء (واللذان یأتیانها منکم فآذوهما) بوده باشد همچنانکه کتک‌زدن با لنگه‌کفش^۷ نیز از دیگر مصداق ایذاء زانی بوده است. بر این اساس باید مثنی بودن اللذان را در اشاره به مرد و زن دانست.

توجیه ۲- رجم موصوف را مجازاتی مازاد بر جلد قرآنی، البته نه بدلیل عمل زنا (زیرا قرآن به ذکر کیفر زنا و فاحشه پرداخته) بلکه بدلیل خیانت جنسی (که سنت به ذکر کیفر آن پرداخته) بگیریم.

توضیح این‌که مجازات جلد را بنا به اطلاق آیه ۲ سوره نور و بنا به روایات متعدد (که خواهیم آورد) ناظر به همه (چه متأهل چه مجرد) و ناشی از وقوع زنا بدانیم ولی رجم را بنا به سنت، ناظر به متأهل‌ها و ناشی از خیانت جنسی (که در مجردها وجود ندارد) بگیریم. به این ترتیب مجازات متأهلان (که از آن به زنا محصنه یاد

۵- شیخ محمد صادقی‌تهرانی، فقیه صاحب رساله و تازه‌گذشته است که در این دو کتابش می‌توان به پی‌گیری موضوع پرداخت: پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی (انتشارات امید فردا ص ۵۰ به بعد)، ترجمان فرقان؛ تفسیر مختصر قرآن کریم (انتشارات شکرانه ج ۳ ص ۴۱۴ به بعد).

۶- جواد فخارطوسی از فضلاء حوزه قم است که در کتاب ممتاز و فقیهانه‌اش (با عنوان "احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی" انتشارات گنج معرفت، چاپ اول ۱۳۹۰) به خوبی در تنبیهی بودن رجم و ردّ غایت قتل از آن، روشنگری کرده و زوایای مختلف بحث را پی‌گیری نموده است.

۷- فآذوهما ... هو التعییر باللسان و الضرب بالنعال، عن ابن عباس (مجمع‌البیان ج ۳ ص ۴۱).

می‌شود) عبارت از جلد+رجم می‌گردد که از آن به کیفر جمع تعبیر می‌شود و شواهد روایی متعددی دارد^۸ و نیز رأی غالب فقها نیز همین بوده است.

۸- احادیثی که دلالت بر کیفر جمع دارد:

«عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر^(ع) في المحسن والمحسنة جلد مائة ثم الرجم» (استبصار ج ۴ ص ۲۰۱ ح ۷۵۳).

«عن زرارة عن أبي جعفر^(ع) في المحسن والمحسنة جلد مائة ثم الرجم» (استبصار ج ۴ ص ۲۰۱ ح ۷۵۶).
«عن الفضيل قال: سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول: ... فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم يرممه» (استبصار ج ۴ ص ۲۰۳ ح ۷۶۱).

«عن علي^(ع) ... إذا زنى المحسن والمحسنة جلد كل واحد منهما مائة جلدة ثم رجم» (دعائم الاسلام ج ۲ ص ۴۴۹ ح ۱۵۷۳، جامع احادیث الشیعه ج ۲۵ ص ۳۳۵ ح ۹۰۴).

و چند روایت دیگر

ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینه اصطلاح رجم)

رجم در میان اعراب عملی شناخته‌شده بود و تعریف مشخصی داشت و آن عبارت از این بود که به منظور مخالفت و اعراض و تنبیه و تحقیر، کسی را با سنگ‌ریزه برانی و از اقلیم جغرافیایی و دینی خود دور کنی. این رجم و سنگ‌پرانی و ریگباران، چنان‌که در ادامه می‌آورم، از سوی برخی مشرکان نسبت به حضرت پیامبر^(ص) نیز روی داد.

چنان‌که پیداست رجم در میان ایشان، برای کشتن و حتی ایجاد صدمه جدی نبود چه، اولاً از ریگ و سنگ‌ریزه استفاده می‌شد و نه سنگ‌های کُشنده ثانیاً به جاهای خطرناک زده نمی‌شد و ثالثاً چنان هدفی اساساً تعقیب نمی‌شد بلکه همان‌طور که گفتیم رجم، تنبیه و تنفّری بود که از طریق پرتاب ریگ و سنگ‌ریزه نثار فرد می‌گردید (امروزه گاه برای این ابراز تنفّر به جای ریگ و سنگ‌ریزه از تخم‌مرغ و گوجه‌فرنگی استفاده می‌کنند و آن‌ها را به سمت افرادی که از دیدگاه پرتاب‌کنندگان محکوم شمرده می‌شوند پرت می‌کنند).

این تعریف از واژه رجم، مؤید به قرآن نیز هست چه، قرآن هم به زبان عربی نازل شده، هرچند می‌دانیم کاربرد آن در قرآن، هیچ ارتباطی به کیفر زنا ندارد.^۹

۹- عبدالحمید معصومی تهرانی کاربرد مشتقات رجم در قرآن را چنین شرح می‌دهد: «در قرآن کریم دوازده بار از مشتقات واژه "رجم" استفاده شده که در ۱۱ آیه مفهوم واژه، "دور کردن"، "طرد نمودن" و "اظهار مخالفت، تنفر و انزجار" است و در یک آیه نیز معنای "گمان" و "حرفی بدون سند" می‌دهد: قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطًاكَ لَرَجْمَانَكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ: گفتند: ای شعیب، بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم، تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم، اگر به خاطر قبیلات نبود، طردت [اخراج] می‌کردیم و تو بر ما پیروزی نیایی (هود-۹۱). - قَالَ أَرَأَيْتُمْ أَنْتَ عَنِ الْهَيْبَةِ يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ تَأْرَجْمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا: گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟ اگر باز نایستی لعنات می‌کنم. اکنون زمانی دراز از من دور باش (مریم-۴۶). - وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون: و اگر بخواهید بر من اظهار تنفر کنید، من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم (دخان-۲۰). - قَالُوا إِنَّا تَطَهَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ: گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید مطرودتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید (یس-۱۸). - إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا: زیرا اگر شما را ببینند اظهار تنفر خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد (کهف-۲۰). - وَ لَقَدْ

معادل رجم در کتاب مقدّس و در زبان عبری (راگم - ۵۱۶) نیز همین معنا و تعریف (و نه قتل از طریق سنگسار) را دارد.^۱ در پی اختلاط مسلمانان با یهودیان، و با پیوستن اهل کتاب به مسلمانان، سیل احکام و تعالیم کتاب مقدّس به جامعه اسلامی سرازیر شد. یکی از این موارد، کیفر زنا (و از جمله زناى محصنه) بود؛ کیفر زنا در میان اهل کتاب و در کتاب مقدّس شان عبارت از قتل از طریق سنگسار بود که برای بیان آن از واژه ساقل (۷۲۵) استفاده می‌شد. این کیفر توراتی، برای اعراب شناخته شده بود زیرا یهودیان زیادی در سرزمین اعراب می‌زیستند؛ اما نکته مهم این است که هنگام ترجمه و انتقال متن کتاب مقدّس به جامعه عرب و سپس اسلامی، اشتباهی رخ داد زیرا در تورات و کتاب مقدّس از دو واژه نزدیک به هم استفاده می‌شود: الف - راگم (۵۱۶) که معادل رجم عبری (سنگ‌ریزه‌پرانی) است ب - ساقل (۷۲۵) که معادل سنگسار مشهور (یعنی قتل از طریق سنگسار) است.

رَبَّنَا السَّمَاءَ الذُّبَابَ بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ: ما آسمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم و آن چراغها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجه آتش سوزان آماده کرده‌ایم (ملک-۵). - وَ حَفْظُنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ: و از هر شیطان رانده شده‌ای حفظشان کردیم (حجر-۱۷). - قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: گفت: از اینجا بیرون شو که مطرود هستی (حجر-۳۴). - قَالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی (ص-۷۷). - وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ: و آن سخن، سخن شیطان رانده شده نیست (تکویر-۲۵). - قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ: گفتند: ای نوح، اگر بس نکنی رانده [اخراج] می‌شوی (شعراء-۱۱۶). [آیه‌ای که به معنای گمان و حرف بدون سند است:] سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِيَهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَفْلَهُمُ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارَ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا: خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمی شان سگ شان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمی شان سگ شان بود - حرفی بی دلیل از گذشته می‌زنند - و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین شان سگ شان بود. بگو: پروردگار من به عدد آنها داناتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان نمی‌دانند. و تو در باره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کس نظر خواه (کهف-۲۲) نشانی: رجم سنگسار، گردآوری امیرحسین ترکاشوند (مقاله معصومی تهرانی) ص ۵۲. این کتاب به صورت اینترنتی در سایت بازنگری در متون دینی منتشر شده است.

۱۰- ر.ک: سنگسار؛ بدعتی سخیف. نوشته عبدالحمید معصومی تهرانی (این مقاله علاوه بر سایت منسوب به وی همچنین در کتاب رجم سنگسار (مقاله معصومی تهرانی) ص ۵۰ آمده است.

ناقلانی که در صدد تشریح و انتقال احکام تورات عبری به زبان عربی و جامعه اسلامی بودند دچار اشتباه شدند و به جای این که از معادل‌های ساقِل (سنگسار) برای بیان حکم تورات استفاده کنند، از واژه راگَم (رجم = سنگ‌پرانی، سنگریزه‌پرانی) استفاده کردند در صورتی که مُجازات مذکور در تورات، سنگسار است. البته خودِ واژه رجم به ایجاد چنین اشتباهی کمک کرد زیرا این واژه (با این که کاربردش در جوامع عرب عبارت از پرتاب سنگریزه با هدف اعراض، تنبیه، راندن و ابراز تنفر بود امّا) معنای ذاتاً تاب پذیرش هر نوع پرتاب سنگ (ولو سنگ‌ها کشنده باشد و منجر به قتل گردد) را دارا بود؛ به عبارت دیگر معنای رجم در زبان عربی عبارت از پرتاب سنگ به طور کلی است (هرچند تعریف کیفری و تنبیهی رجم و به اصطلاح کاربرد اصلی‌اش محدود به پرتاب سنگریزه با هدف پیش‌گفته بود) و همین قابلیت و اتساع معنایی (و فقدان معادل‌های مجزاً برای هر یک از راگَم و ساقِل) سبب شد که ساقِل (= سنگسار) را نیز به رجم ترجمه کنند.

یعنی در این انتقال، رجم (که تا دیروز در میان اعراب عبارت از پرتاب سنگ‌های ریز و کوچک با هدف تنبیه و اعراض و راندن بود) لباس سنگسار بر تن کرد و کاربرد جدیدی به خود گرفت. کم‌کم همین کاربرد جدید رجم در میان اعراب جا باز کرد و آنان نیز رجم در مقام کیفر زنا را به معنای سنگسار یعنی شلیک سنگ به زناکار با هدف قتل وی دانستند.

تلاش‌های متضاد^(۱) - تلاش ائمه برای نزدیک‌سازی کيفر به رجمِ عربی ۲-
تلاش حدیث‌سازان برای نزدیک‌سازی کيفر به سنگسارِ یهودی):

تلاش ائمه^(ع)

امامان از یک سو "کيفر زنای محصنه را قتل و سنگسار نمی‌دانستند زیرا منبعث از قرآن نبود" و از سوی دیگر با "جو سنگین غالب ناشی از حکم حاکم و فقه عامه (یعنی تعیین کيفر قتل و سنگسار) روبرو بودند؛ ایشان با توجه به هر دو مطلب فوق برای این‌که از شدت حکم حاکم بکاهند و آن را به حکم قرآنی نزدیک سازند مفهوم رجم را از تعریف عبری، توراتی آن به تعریف عربی، قرآنی‌اش بازگرداندند! همان‌طور که گفتیم معنای رجم در میان اعراب همین طرد و تأدیب با سنگریزه (و به این وسیله ابراز تنفر از مرجوم) بود:

۱) چه در عهد رسول‌خدا و آغاز بعثت: «... یرجمه بالحجارة...»^{۱۱} * ... من الرجل الذی یرجمه؟...^{۱۲} (مطابق این دو گزارش که متن کاملش را در پاورقی آوردم، زمانی که رسول‌خدا^(ص)، با دو رشته موهای بافته در پشت سرش، خود را در بازار ذومجاز به قبائل عرب عرضه کرد و جمله "لا إله إلا الله بگویند تا رستگار شوید" را سر می‌داد، دو نفر دنبالش بودند که یکی‌شان او را دروغگو می‌شمرد و خواهان عدم توجه مردم به او بود و دیگری‌شان یعنی أبولهب، وی را رجم می‌کرد که پای حضرت را خون انداخت).

۱۱- عن أبي طارق قال رأيت رسول الله^(ص) يسوق ذی‌المجاز يعرض نفسه على قبائل العرب يقول يا أيها الناس قولوا لا إله إلا الله تفلحوا و خلفه له غدیرتان أي ذؤابتان یرجمه بالحجارة حتى أدمى كعبه يقول يا أيها الناس لا تسمعوا منه فإنه كذاب فسألت عنه فقيل إنه غلام عبدالمطلب فقلت و من الرجل الذی یرجمه فقيل هو عمه عبدالعزی یعنی أبولهب (السيرة الحلبية ج ۲ ص ۱۵۴-۱۵۳).

۱۲- عن طارق [بن] عبد الله المجازی قال: رأيت رسول الله^(ص) مرتين رأيتيه بسوق ذی‌المجاز - و أنا فی بیاعة لی - فمر و علیه حلة حمراء، فسمعته يقول: يا أيها الناس! قولوا: لا إله إلا الله تفلحوا، و رجل یتبعه یرمیه بالحجارة، قد أدمى كعبیه، و هو يقول: يا أيها الناس لا تطيعوا هذا فإنه كذاب، فقلت: من هذا؟ فقيل: هذا غلام من بنی عبدالمطلب، قلت: من الرجل الذی یرجمه؟ قيل لی: هو عمه عبدالعزی أبولهب (إمتاع الأسماع مقریزی ج ۸ ص ۱؟).

۲) چه در نیمه دوم قرن اول و عهد امام باقر: الف - «... و أخرجوهم من المدينة واتبعوهم یرجمونهم بالحجارة...»^{۱۳} (یزید، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه کرد پس ابن مینا عامل خالصجات معاویه نزد وی آمد و به او خبر داد که می خواسته آن چه همه ساله گندم و خرما از آن خالصجات حمل می کرده، حمل نماید لیکن مردم او را جلوگیری کرده اند؛ عثمان پی جماعتی از آنان فرستاد و سخنی درشت به ایشان گفت، پس بر او و همراهانی که از بنی امیه در مدینه داشت تاختند و آنان را از مدینه بیرون رانده، و از پشت سر سنگباران شان کردند)^{۱۴} ب - «... فوثب الناس علی ابی هاشم یرمونه بالحصاة و یضربونه بالنعال حتی أخرجوه من المسجد»^{۱۵} (... پس مردم به ابوهاشم [که با امام باقر درگیری لفظی پیدا کرد] حمله ور شدند و به سمتش سنگریزه پرتاب کردند و با لنگه کفش او را زدند و بدین وسیله از مسجد بیرونش کردند).

۳) و چه حتی در قرن سوم؛ به این تعریف راهگشای امام زمان دقت کنید: «... و إذا سحقت وجب علیها الرجم والرجم خزی و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعداه و من أبعداه فلیس لأحد أن یقریه»^{۱۶} (منظور از فاحشه آشکار، مساحقه

۱۳- ولی یزید عثمان بن محمد بن ابی سفیان المدینه فاتاه ابن مینا عامل صوافی معاویه فأعلمه أنه أراد حمل ما كان یحمله فی كل سنة من تلك الصوافی من الحنطة والتمر، و أن أهل المدینه منعه من ذلك فأرسل عثمان إلى جماعة منهم فكلهم بكلام غلیظ، فوثبوا به و بمن كان معه بالمدينة من بنی أمیه و أخرجوهم من المدینه واتبعوهم یرجمونهم بالحجارة، فلما انتهى الخبر إلى یزید بن معاویه وجه إلى مسلم بن عقبه ... (تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۲۵۰).

۱۴- تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی ج ۲ ص ۱۸۹

۱۵- عبدالله بن الحسین قال: وقف أبوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه علی ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین^(ع) و هو فی المسجد و حوله جماعة من الناس قد اختلفوا بأثرون عنه و یستفتونه، فحسده أبوهاشم فشمته و شتم أباه و قال: تدعون وصیه رسول الله بالأباطیل و هی لنا دونکم. فأقبل علیه أبو جعفر غیر مکترب فقال: قل ما بدا لك، أنا ابن فاطمة و أنت ابن الحنفیه، فوثب الناس علی ابی هاشم یرمونه بالحصاة و یضربونه بالنعال حتی أخرجوه من المسجد (شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ج ۳ ص ۲۸۴).

۱۶- عن سعد بن عبدالله عن صاحب الزمان، فی حدیث، انه سأله عن الفاحشه المبینة التي إذا أتت المرأة بها فی أيام عدتها جاز للزوج أن یرجها من بیته؟ فقال^(ع)؛ الفاحشه المبینة هی السحق دون الزنا فان المرأة إذا زنت و أقیم علیها الحد لیس لمن أراها ان یمتنع بعد ذلك من التزویج بها لأجل الحد و إذا سحقت وجب علیها الرجم

است نه زنا؛ زیرا اگر زن مرتکب زنا شود و مجازات حد بر او جاری شود کسی که آن زن را می‌خواهد، نباید (تنها) به این دلیل که حد بر او جاری شده، از ازدواج با او خودداری نماید ولی اگر مساحقه کرده باشد محکوم به رجم خواهد بود؛ و رجم، خواری و ذلتی از جانب خدا است و کسی که خدا فرمان به رجم او داد، او را خوار ساخته و کسی که خدا او را خوار بدارد، او را از خود دور کرده است و کسی که خدا او را دور سازد، کسی نمی‌تواند به او نزدیک گردد^{۱۷}.

(۴) بارزترین موردی که به خوبی صحنه اجرای رجم را در میان اعراب به تصویر می‌کشد مربوط به رجم پیامبر از سوی قبیله ثقیف هنگام دعوت حضرت در طائف در آغاز بعثت است: «... قعدوا له صفین فلما مر رسول الله رجموه بالحجارة...»^{۱۸} (عرضه داشتن رسول خدا خود را بر قبیله‌ها و رفتنش به طائف: ... پس آهنگ قبیله ثقیف کرده به طائف رفت و با سه نفر برادر که آن روز سروران ثقیف بودند یعنی ... برخورد کرد و خود را بر آنها عرضه داشت ... پس رسول خدا را مسخره کردند و گفتار خود را با او در میان مردم ثقیف شهرت دادند و بر سر راهش دو صف شدند و چون رسول خدا می‌رفت سنگبارانش کردند تا آنجا که پای حضرتش را مجروح ساختند [خون انداختند] و رسول خدا گفت "ما کنت ارفع قدماً و لا اضعها الا علی حجر": جز بر سنگ قدمی بر نمی‌داشتم و نمی‌نهادم)^{۱۹}.

به همین دلایل چند و چون رجم را امامان به گونه‌ای ترسیم کردند تا از آن نتوان به قتل و سنگسار رسید!

والرجم خزی و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعدوه و من أبعدوه فلیس لأحد أن یقربه (وسائل الشیعه ح ۲۶۰۳۲).

۱۷- ترجمه از جواد فخارطوسی (احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۸۴)
 ۱۸- عرض رسول الله نفسه علی القبائل و خروجه الی الطائف ... فعمد لثقیف بالطائف، فوجد ثلاثه نفر إخوة ... و تهاؤا و أفسوا فی قومهم ما قالوه له، و قعدوا له صفین فلما مر رسول الله رجموه بالحجارة حتی أدموا رجله، فقال رسول الله: ما کنت أرفع قدما و لا أضعها إلا علی حجر (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۶).

۱۹- تاریخ یعقوبی (ترجمه محمدابراهیم آیتی) ج ۱ ص ۳۹۴

در این راستا نظر به اهمیّت موضوع، الگوی ائمّه در سه موردِ زیر را به دقّت
پی‌گیری می‌کنیم:

راه‌های ثبوت رجم
کیفیّت اجرای رجم
غایت و انتهای رجم

اینک شرح هر یک از این موارد را آغاز می‌کنیم:

راه‌های ثبوت رجم (نزدائمه)

مطابق روایات مؤکد در فقه جعفری، تنها و تنها راه ثبوت رجم عبارت از گواهی شهود است که از آن به بیّنه یاد می‌شود! (در واقع رجم، کیفری است برای فاش بودن عمل و نه مجازاتی برای زنایی که در خفا و پستو صورت می‌گیرد و دیده نمی‌شود).

مطلب فوق را باید به خاطر سپرد زیرا به کمک آن می‌توان همه افسانه‌های سنگسار را شناسایی کرد و پی به جعلی بودنشان بُرد. این روایات دروغین همگی به جای بیّنه، متکی به اقرار و اعترافات افسانه‌وار است (که در مباحث "تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم" و "علل ردّ روایات مرگبار" به آن‌ها می‌پردازم). این در حالی است که رجم اساساً مطابق احادیث آتی، فقط از راه بیّنه محقق می‌شود:

در کافی کلینی پنج حدیث با عنوان «باب ما یوجب الرجم» آمده که تماماً ناظر به انحصار تحقق رجم به گواهی شهود است؛ آن‌هم شهودی که عیناً صحنه ادخال و اخراج مرد بر روی زن را دیده باشند. نظر به اهمّیت موضوع تمام احادیث را مرور می‌کنیم:

حدیث ۱- «عن ابي عبدالله قال: حد الرجم أن يشهد أربعة أنهم رأوه يدخل و يخرج»^{۲۰} (امام صادق: حدّ رجم موقوف به این است که چهار نفر گواهی دهند که صحنه ادخال و اخراج مرد را دیده‌اند).

حدیث ۲- «عن ابي جعفر قال: قال أمير المؤمنين لا يرم رجل و لا امرأة حتى يشهد عليه أربعة شهود علی الإیلاج و الاخراج»^{۲۱} (امام باقر به نقل از امیرالمؤمنین گفت: هیچ مردی یا زنی رجم نمی‌شود مگر این‌که چهار شاهد بر ادخال و اخراج گواهی دهند).

۲۰- کافی ج ۷ ص ۱۸۳ ح ۱

۲۱- کافی ج ۷ ص ۱۸۳ ح ۲

حدیث ۳- «عن ابي عبدالله قال: لا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربعة [شهود*] أنهم قد رأوه يجامعها»^{۲۲} (امام صادق: رجم واجب نمی‌شود مگر وقتی که بیینه باشد و هر چهار نفر شهادت دهند که مرد را مشغول آمیزش با زن دیده‌اند).

حدیث ۴- «قال أبو عبدالله: لا يرمم الرجل والمرأة حتى يشهد عليهما أربعة شهداء على الجماع والايلاج والادخال كالميل في المكحلة»^{۲۳} (امام صادق: مردان و زنان را تا وقتی چهار نفر بر علیه‌شان به آمیزش و ادخال و اخراجی چون میل در سرمه‌دان گواهی ندهند نمی‌توان رجم کرد).

حدیث ۵- عن ابي عبدالله قال: حد الرجم في الزنى أن يشهد أربعة أنهم رأوه يدخل و يخرج»^{۲۴} (امام صادق: حد رجم در زنا موقوف به این است که چهار نفر شهادت دهند که مرد را هنگام ادخال و اخراج دیده‌اند).

و همچنین است احادیث زیر از استبصار شیخ طوسی:

حدیث ۶- «عن الكنانی قال: سألت أبا عبدالله عن الرجل والمرأة يوجدان في لحاف واحد قال: اجلدهما مائة مائة، قال: ولا يكون الرجم حتى تقوم الشهود الأربعة أنهم رأوه يجامعها»^{۲۵} (راوی گوید: از امام صادق در باره مرد و زنی که زیر یک لحاف پیدا شوند پرسیدم که پاسخ داد: به هر یک، صد ضربه وارد کنید اما رجم نمی‌شوند مگر این که شهود چهارگانه قیام کنند که مرد را در حال آمیزش با زن دیده‌اند).

حدیث ۷- «عن ابي بصير عن ابي عبدالله قال: سألته عن امرأة وجدت مع رجل في ثوب واحد قال: يجلدان مائة جلدة ولا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربعة بأنه قد رأوه يجامعها»^{۲۶} (ابوبصیر از امام صادق در باره زنی که با مردی، زیر یک لحاف باشد پرسید که گفت: آن دو، مجازات جلد می‌شوند ولی رجم واجب نمی‌شود تا

۲۲- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۳ // تهذیب ج ۱۰ ص ۲ ح ۲: عن ابي بصير عن ابي عبدالله^(ع) قال: لا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربعة شهود انهم قد رأوه يجامعها

۲۳- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۴

۲۴- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۵

۲۵- استبصار ح ۸۰۷

۲۶- استبصار ح ۸۰۵

این‌که بی‌نه شکل گیرد و چهار نفر شهادت دهند که مرد را در هنگام مجامعت با زن دیده‌اند).

در حدیث زیر نه فقط، تنها راه منجر به رجم را شهود می‌داند بلکه صریحاً راه اقرار را رد می‌کند:

حدیث ۸- «عن الفضیل قال: سمعت أبا عبد الله يقول: من أقر علی نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مرة واحدة حرا كان أو عبداً أو حرة كانت أو أمة فعلى الامام أن یقیم الحد علی الذی أقر به علی نفسه کائنا من كان إلا الزانی المحصن فإنه لا یرجمه حتی یشهد علیه أربعة شهداء فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم یرجمه»^{۲۷} (امام صادق گفت: هرکس، چه مرد آزاد چه برده چه زن آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناه مستوجب حدی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او، هرکس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محصن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این‌که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند. پس اگر شهادت دادند ابتدا حد جلد و سپس رجم در موردش اجرا می‌شود).

و طبق حدیث زیر، با این‌که رسول خدا^(ص) با توجه به قرائن و شواهد یقین آور، به ارتکاب زنا در مورد فردی مطمئن بود اما از آن‌جا که مطابق تأکید موجود در کلامش، ثبوت مجازات رجم را فقط در وجود شهود می‌دانست و نه هیچ طریق دیگر، بنابراین اقدام به کیفر وی نکرد:

حدیث ۹- «عن ابن عباس أن رسول الله^(ص) قال لو كنت راجما أحداً بغير بينة لرجمت فلانة قد ظهرت منها الریبة فی هیأتها و منطقها و من یدخل علیها»^{۲۸} (ابن عباس روایت کرد که رسول خدا گفت: اگر قرار بود احدی را بدون بی‌نه رجم کنم هر آینه فلان‌خانم را رجم می‌کردم که تهمت از هیئت و گفتارش و از کسی که بر او وارد می‌شود نمایان است)^{۲۹}.

۲۷- استنبصار ح ۷۶۱

۲۸- المعجم الکبیر طبرانی ج ۱۰ ص ۲۹۶ ح ۱۰۷۱۶ + ج ۱۱ ص ۱۶۴، کنز العمال ح ۱۳۱۰۹

۲۹- فهذا یعنی آن رسول الله^(ص) لا یرجم بغير بينة، و ظاهر الحال أنه^(ص) كان متیقنا ببغیها، و إلا فما معنی أنه لو كان راجما من غير بينة لرجمها؟ (القضاء فی الفقه الاسلامی سیدکاظم حائری ص ۲۳۶).

این انحصار از دیگر کلام حضرت^(ص) که در پاسخ به پرسش سعدبن عباده مطرح شد نیز به دست می‌آید:

حدیث ۱۰/۱ «عن أبي عبد الله عن أبيه عليهما السلام قال: قال سعد بن عبادة: أ رأيت يا رسول الله إن رأيت مع أهلي رجلاً فأقتله؟ قال: يا سعد فأين الشهود الأربعة»^{۳۰} (امام صادق روایت کرد که پدرش [امام باقر] گفت: سعدبن عباده به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! اگر مردی را با همسرم ببینم آیا می‌توانم مرد را بکشم؟ رسول خدا^(ص) پاسخ داد: ای سعد! پس شهود چهارگانه چه می‌شود؟).

حدیث ۱۰/۲ «امام صادق: اصحاب پیامبر به سعدبن عباده گفتند: اگر مردی را روی شکم زنت ببینی با وی چه می‌کنی؟ سعد پاسخ داد: با شمشیر به او می‌زنم. در این حال رسول خدا^(ص) وارد شد و از سعد جریان را پرسید و سعد گفت: این‌ها می‌گویند اگر مردی را روی شکم زنت ببینی چه می‌کنی که من گفتم مرد را با شمشیر می‌زنم. رسول خدا^(ص) گفت: پس تکلیف چهار شاهد چه خواهد شد؟ سعد گفت: یا رسول الله بعد از آن که با چشم خود ببینم و خدا را شاهد پلیدکاری او ببایم باز هم بروم و چهار شاهد بیاورم؟ حضرت^(ص) گفت: آری بخدا، با آن که خدا شاهد است و با آن که شخصاً شاهد باشی باید بروی و چهار شاهد حاضر کنی از آن رو که خداوند عزوجل برای هر پدیده‌ای حدی مقرر کرده است و برای هر متجاوزی کیفری معین فرموده است»^{۳۱}.

۳۰- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۱۳ ح ۳۴۴۱۲

۳۱- عن داود بن فرقد قال: سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول: إن أصحاب النبي^(ص) قالوا لسعد بن عبادة: أ رأيت لو وجدت علي بطن امرأتك رجلاً ما كنت صانعا؟ قال: كنت اضربه بالسيف، قال: فخرج رسول الله^(ص) فقال: ماذا يا سعد قال سعد: قالوا: لو وجدت علي بطن امرأتك رجلاً ما كنت تصنع به؟ فقلت اضربه بالسيف فقال: يا سعد فكيف بالأربعة الشهود؟ فقال: يا رسول الله بعد رأيت عيني وعلم الله أن قد فعلت فقال: إي والله بعد رأيت عينك وعلم الله أن قد فعلت لأن الله تعالى قد جعل لكل شيء حداً وجعل لكل من يتعدى ذلك حداً (تهذيب ج ۱۰ ص ۳ ح ۵ +رک: گزیده تهذيب محمدباقر بهبودی ج ۵ ص ۲۷۵ ح ۴۱۲۰).

حدیث ۱۰/۳- «... فقال النبی (ص): لا إلا بالبینة ... فقال النبی (ص): یا بئیی الله إلا بالبینة»^{۳۲} (شخصی از پیغمبر (ص) پرسید: شوهر اگر زنش را با مردی بیابد آیا می تواند مرد را بکشد؟ پیغمبر گفت: بدون بیینه؟ سعد بن عباده گفت: کدام بیینه گویا تر از شمشیر است؟ پیغمبر خطاب به جمع گفت: نمی شنوید رئیس تان [سعد] چه می گوید؟ حاضران گفتند: ای رسول خدا! او را سرزنش مکن؛ زیرا وی مرد غیرتمندی است بخدا قسم با هیچ زنی ازدواج نکرده مگر این که باکره بوده و هیچ زنی را هم طلاق نمی دهد که ما بتوانیم با او ازدواج کنیم. با این حال پیغمبر گفت: خدا از غیر بیینه ایا دارد).
همین منطق در کلام امام علی:

حدیث ۱۱- «راوی گفت: شنیدم ابن مسیب می گوید: یکی از اهالی شام زنش را با مردی یافت پس مرد (یا هر دو) را کشت. قضاوت در این مسئله بر معاویه مشکل [و مبهم] شد پس به ابوموسی اشعری نامه نوشت تا در آن باره از علی (ع) سؤال کند پس سؤال نوشته شد و علی (ع) گفت: این کار در بلاد ما اتفاق نیفتاده، باید بگویی سؤال از کجا آمده. ابوموسی گفت: معاویه به من نامه نوشت تا مسئله را از تو بیرسم. علی (ع) پاسخ داد: قاتل باید با ریسمان برده شود [تا قصاص شود] مگر این که چهار شاهد بیاورد [که زنش با مردی زنا کرده]»^{۳۳}.

۳۲- أخبرنا عبدالرزاق قال: أخبرنا معمر عن الزهري قال: سأل رجل النبي (ص) فقال: الرجل يجد مع امرأته رجلا فيقتله؟ فقال النبي (ص): إلا بالبینة، فقال سعد بن عبادة: وأی بینة أبین من السيف؟ فقال النبي (ص): ألا تسمعون إلی ما یقول سیدکم، قالوا: لا تلمه یا رسول الله! فإنه رجل غیور، والله ما تزوج امرأة قط إلا بکرا، ولا طلق امرأة قط، فاستطاع أحد منا أن یتزوجها، فقال النبي (ص): یا بئیی الله إلا بالبینة (المصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۴۳۴ ش ۱۷۹۱۷ + رک: کنز العمال ش ۱۳۶۱۴).

۳۳- عبدالرزاق عن ابن جریج والثوری قالوا: أخبرنا یحیی بن سعید قال: سمعت ابن المسیب یقول: إن رجلا من أهل الشام [یدعی جیبرا وجد مع امرأته رجلا، فقتله أو قتلها] قال الثوری: فقتله - وأن معاویه [أشکل علیه القضاء فیه، فکتب إلی أبی موسی الأشعری أن یسأل له علیا عن ذلك، فسأل علیا، فقال: ما هذا بیلادنا، لتخبرنی، فقال: إنه کتب إلی أن أسألک عنه، فقال: أنا أبو حسن القرم یدفع برمته إلا أن یأتی بأربعة شهداء (المصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۹ ص ۴۳۳ - ۴۳۴ ح ۱۷۹۱۵).

گفتنی است تنها مورد خاصی که علاوه بر بیّنه معتبر است مربوط به زمانی است که شوهر ادعا می‌کند همسرش را با مرد دیگری دیده؛ که در این صورت ضمن تأکید بر انحصار ثبوت به بیّنه در مورد عموم، لعان نیز در خصوص اتهام شوهر به همسرش معتبر می‌باشد. حدیث زیر به روشنی گویای این انحصار است:

حدیث ۱۲- «ان هلال بن أمية قذف زوجته بشريك بن سمحاء فقال النبي (ص): "البينة، والا حد في ظهرك" فقال يا رسول الله: يجد أحدنا مع امرأته رجلا، يلتمس البينة؟ فجعل رسول الله (ص) يقول: "البينة، والا فحد في ظهرك" فقال: والذي بعثك بالحق انتي لصادق و سينزل الله ما يبرئ ظهري من الجلد. فنزل قوله تعالى: (والذين يرمون أزواجهن) الآية»^{۳۴} (هلال بن أمية [نزد پیامبر آمد و] زنش را متهم به زنا با شریک بن سمحا کرد پس پیامبر (ص) گفت: "بیّنه بیاور در غیر این صورت حد [تهمت] بر تو جاری می‌شود." هلال گفت: کسی از ما زنش را [در حال زنا] با مردی ببیند باید دنبال بیّنه بگردد؟! رسول خدا پاسخ داد: "حکم خدا بیّنه است اگر نیاوری، بر پشتت حد جاری می‌شود." هلال گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاد، من قطعاً راست می‌گویم و به زودی خدا آیه‌ای نازل می‌کند که مرا از مجازات جلد تبرئه می‌کند. در همین جا بود که آیه والذین یرمون أزواجهن ... نازل شد).

سخن را با کلام محدث فقید، علی‌اکبر غفّاری به پایان می‌رسانم: «در اخبار اهل بیت (ع) اقرار موجب جلد (تازیانه یکصد بار) است ولو مجرم، مُحصَن باشد، و رجم به اقرار، سنت عَمَر است نه مذهب علی (ع) که فرموده است: "لا يُرجم رجلٌ و لا امرأةٌ حتّٰی یشهد علیه أربعةٌ شهودٍ علی الإیلاج و الإخراج" که ظهور در حصر دارد و ظاهرش لیس اِلّا است»^{۳۵}.

۳۴- عوالی اللتالی ابن ابی‌جمهور الأحسانی ج ۳ ص ۴۱۱، مستدرک الوسائل ح ۱۸۷۴۰ + صحیح بخاری

ج ۶ ص ۴ و سایر منابع

۳۵- ترجمه و متن من لایحضره الفقیه (نشر صدوق) ج ۵ ص ۳۵۸ شرح مرحوم علی‌اکبر غفّاری

انتساب اقرار به عمر بن خطاب را به روشنی می‌توان در این روایت مشاهده کرد: «... رجم در کتاب خدا [؟!] حق است بر علیه زن و مرد متأهل، اگر بی‌نه اقامه شود یا حاملگی رخ دهد یا اقرار صورت گیرد»^{۳۶}.

پُر واضح است کلام ائمه در انحصار ثبوت رجم به بی‌نه، مستند به قرآن است که در مباحث آتی به آن خواهیم پرداخت اما اینک به سخنی از فقیه فقید، شیخ محمد صادقی تهرانی بسنده می‌کنم: «... با "فاستشهدوا علیهن اربعة منکم" [سوره نساء آیه ۱۵] این عمل مداوم را زمینه شهادت چهار مرد دانسته است ... با جمله "لولا جاءوا علیه باریعة شهداء" [سوره نور آیه ۱۳] زمینه حدّ زنا را تنها همان رویت چهار نفر مرد عادل دانسته است. روی این اصل تنها معیار اثبات و اجرای حد، شهادت چهار مرد عادل واجد شرایط شهادت است، و حتی اقرارهای چهارگانه یا بیشتر با شروطش هرگز حدّی را ثابت نمی‌کند»^{۳۷}.

چنان‌که گفتم داستان‌هایی که ناظر به اعتبار اقرار است را تماماً در عناوین (تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم) و (علل ردّ روایات مرگبار) مورد بررسی قرار می‌دهم تا افسانه بودن‌شان اثبات شود.

گفتنی است نه تنها رجم، موکول به بی‌نه است بلکه بنا به برخی روایات، حتی جلد نیز وابسته به بی‌نه بوده و از طریق اقرار اعتبار ندارد (و به همین دلیل اگر از طریق غیر از چهار شاهد عادل اثبات شود، به تنبیهی کم‌تر از صد ضربه [۹۹ یا ۹۸ ضربه] منجر می‌شود):

ح ۱- «امام باقر روایت کرد که امیرالمؤمنین گفت: "هیچ مرد و زنی مورد جلد قرار نمی‌گیرند تا این‌که چهار شاهد بر ادخال و اخراج گواهی دهند. من اولین فرد از

۳۶- ... الرّجم فی کتاب الله!! حقّ علی من زنی اذا احصن من الرّجال و النّساء اذا قامت البیّنة أو کان الحبل أو الاعتراف (صحيح بخاری [کتاب الحدود باب رجم الحُبلی من الزنا إذا احصنت] ح ۶۳۲۸).

۳۷- ترجمان فرقان، انتشارات شکرانه، جلد سوم ص ۴۱۵

شهود چهارگانه نخواهم بود زیرا بیم دارم برخی از شهود بعدی منصرف شوند و در نتیجه من [بدلیل کامل نشدن شهود] مورد جلد واقع شوم»^{۳۸}.

ح ۲- «امام صادق گفت: مرد و زن محصن رجم نمی‌شوند مگر این‌که چهار مرد عادل مسلمان بر علیه‌شان شهادت دهند که مرد را دیده‌اند که مشغول جماع با زن است و صحنه اذخال و اخراج را همچو میل در سرمه‌دان نگاه کرده‌اند. همچنین مرد و زن غیر محصن نیز جز با همان شهادت دقیق بیّنه، مورد حدّ جلد واقع نمی‌شوند»^{۳۹}.

ح ۳- «سماعه و ابوبصیر روایت کردند که امام صادق گفت: زناکار مورد حد واقع نمی‌شود جز با این‌که چهار شاهد بر علیه‌ش گواهی به آمیزش و اذخال و اخراجی همچو میل در سرمه‌دان دهند»^{۴۰}.

ح ۴- «امام صادق گفت: امیرالمؤمنین به مردی که با زنی در اتاقی یافته شد یکی دو ضربه کم‌تر از صد تا نواخت [۹۸ یا ۹۹ تا]. راوی از امام صادق پرسید: بدون بیّنه چنین کرد؟ امام گفت: مگر نمی‌دانی که امیرالمؤمنین قائل به درء حد بود [بنابراین] اگر با بیّنه بود در این صورت حدّ را کامل [یعنی صد ضربه] اجرا می‌کرد»^{۴۱}.

۳۸- عن محمد بن قیس عن أبي جعفر^(ع) قال: "قال أمير المؤمنين^(ع): لا يجلد رجل ولا امرأة حتى يشهد عليه أربعة شهود على الايلاج والاخراج، وقال: لا أكون أول الشهود الأربعة أخشى الروعة أن ينكل بعضهم فاجلد (من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۲۴ حدیث ۴۹۹۱).

۳۹- ... قال جعفر بن محمد^(ع): لا يرجم الرجل ولا المرأة حتى يشهد عليهما أربعة رجال عدول مسلمين، أنهم رأوه يجامعها ونظروا إلى الايلاج والاخراج كالميل في المكحلة، وكذلك لا يحدان إذا لم يكونا محصنين إلا بمثل هذه الشهادة ... (دعائم الاسلام ج ۲ ص ۴۴۹ ح ۱۵۷۳).

۴۰- عن سماعه و أبي بصير قالا: قال الصادق^(ع): لا يحد الزاني حتى يشهد عليه أربعة شهود على الجماع والايلاج والاخراج كالميل في المكحلة (مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۵۱ ح ۲۱۹۹۷).

۴۱- عن أبي عبد الله^(ع) قال: إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه ضرب رجلاً وجد مع امرأة في بيت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطين قلت: بلا بيّنة؟ قال: ألا ترى أنه قال: "أدراوا" لو كانت البيّنة لأتمه (بحار الانوار ج ۷۶

کیفیت اجرای رجم (نزد ائمه)

اصلی‌ترین شاخصه‌های رجم در کلام معصومین عبارت است از:

بکارگیری سنگ‌های کوچک و غیر کُشنده
پرتاب نکردن به جاهای حسّاس
بسته‌نبودن محکوم و امکان فیزیکی برای فرار
اینک به شرح هر یک از این شاخصه‌ها می‌پردازیم.

۱- ریز بودن سنگ‌ها:

از کلام ائمه به روشنی می‌توان اندازه سنگ رجم را کوچک و خرد دانست و جالب است بدانیم که این احادیث، معارض ندارد:

«عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله: تدفن المرأة إلى وسطها إذا أرادوا أن يرموها و يرمى الإمام ثم الناس بعد بأحجار صغار»^{۴۲}.

«عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله قال: تدفن المرأة إلى وسطها ثم يرمى الإمام ثم الناس بأحجار صغار»^{۴۳}.

«عن سماعة عن أبي عبد الله قال: تدفن المرأة إلى وسطها ثم يرمى الإمام و يرمى الناس بأحجار صغار و لا يدفن الرجل إذا رجم إلا إلى حقويه»^{۴۴}.

توضیح مرجع فقید حسینعلی منتظری، در باره روایات فوق و ریز بودن سنگ‌ها چنین است: «در روایات باب ۱۴ از ابواب زنا از وسائل الشیعه آمده است: هنگام رجم زن زناکار محصنه، بیشتر از نصف بدن او نباید در گودال باشد اما مرد زناکار محصن تا شانه‌ها در گودال قرار می‌گیرد. و نیز سنگ‌هایی که اصابت می‌شود مطابق روایات همین باب، سنگ‌ریزه باشد نه درشت. از لحن این روایات فهمیده

۴۲- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ باب صفة الرجم ح ۱ + تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴

۴۳- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۲، تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴

۴۴- کافی ج ۷ ص ۱۸۵-۱۸۴ ح ۴، تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴

می‌شود که زن به خاطر ضعف بنیه جسمی که نسبت به مرد دارد نباید بیش‌تر از نصف بدنش در گودال باشد تا بتواند فرار کند. و سنگ‌ها نیز نباید بزرگ و به شکلی باشد که کُشنده باشند زیرا در این صورت حق و فرصت فرار از آنان از بین می‌رود»^{۴۵}.

با این‌که در باره حجم این سنگ‌های کوچک سند مستقیمی در کیفر رجم در دست نداریم ولی می‌توان از روایات رجم شیطان بهره گرفت که طی آن‌ها از تعبیر سنگریزه و ریگ (حصاة / حصی) استفاده شده و بزرگایی مابین نخود و فندق و یا به اندازه سر انگشت را توضیح داده‌اند.^{۴۶}

مرحوم شیخ محمد صادق تهرانی در ترجمه رجم به جای سنگسار، از تعبیر دقیق و حدیث محور ریگسار (ریگ افکندن) استفاده می‌کند.^{۴۷}

همان‌طور که گفتیم روایات سنگریزه، فاقد معارض است یعنی روایات دیگری وجود ندارد که اندازه سنگ‌های رجم را متوسط یا درشت توصیف کند به همین خاطر کسانی که قائل به مرگبار بودن رجم‌اند دچار تناقض می‌گردند زیرا از طرفی غایت رجم را به نادرستی عبارت از قتل و مرگ تصور می‌کنند و از سویی مطابق روایات

۴۵- پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حسینعلی منتظری (نشر گواهان) ص ۱۵۳

۴۶- علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر قال: سألته عن رمی الجمار لم جعل؟ قال: لان إبلیس لعنه الله کان یترأى لإبراهیم^(ع) فی موضع الجمار فرجمه إبراهیم^(ع) فجرت به السنة (وسائل الشیعه ح ۱۹۱۵۷).
 أخبرنا سلیمان بن عمرو بن الأحوص عن أمه قالت: رأیت رسول الله^(ص) یرمی الجمرة من بطن الوادی و هو راکب یکبر مع کل حصاة و رجل من خلفه یستره، فسألت عن الرجل فقالوا: الفضل بن العباس، و ازدحم الناس فقال النبی^(ص): یا أيها الناس لا یقتل بعضکم بعضا و إذا رمیتم الجمرة فارموا بمثل حصی الخذف (سنن أبوداود ح ۱۹۶۶).

و یستحب أن تكون صغارا قدر کل واحدة منها مثل الأئمة لأن النبی^(ص) أمر بحصی الخذف، والخذف إنما یكون بأحجار صغار. و من طریق الخاصة: قول الرضا^(ع): "حصی الجمار تكون مثل الأئمة". وقال الشافعی: أصغر من الأئمة طولا و عرضا. و منهم من قال: کقدر النواة. و منهم من قال: مثل الباقلا. و هذه المقادیر متقاربة (تذکره الفقهاء ج ۸ ص ۲۱۹).

قال رسول الله^(ص): "یا أيها الناس إذا رأیتم الجمرة فارموا بمثل حصی الخذف" رواه أبوداود. قال الأثرم یكون أكبر من الحمص و دون البندق (المعنی عبدالله بن قدامه ج ۳ ص ۴۴۵).

۴۷- ر.ک: رجم سنگسار (مقاله صادق تهرانی)

رجم، فقط می‌توان از سنگ‌ریزه، که طبیعتاً کُشنده نیست، استفاده کرد. ایشان برای رفع این تناقض، ناخواسته دچار تحریف معنای لغت شده و می‌گویند سنگ‌های ریز به معنای سنگ‌های متوسط است!! این همه در اثر تلقی نادرست از تعریف و غایت رجم است که علاوه بر مطالب پیش‌گفته همچنین در مبحث "غایت و منتهای رجم" به آن می‌پردازم.

جواد فخارطوسی پس از نقل سخن شماری از فقها که دچار اشتباه یادشده گردیده و احجار صغار (سنگ ریز) را به سنگ متوسط تفسیر می‌کنند چنین پاسخ می‌دهد: «... می‌بینید که مبنای این دیدگاه که احجار صغار را به سنگ متوسط تفسیر می‌کند صرفاً برداشت شخصی این دسته از فقها است و در روایات، هیچ دلیل یا مؤیدی برای آن وجود ندارد. این در حالی است که ظهور کلمه صغار، مؤید آن است که منظور از احجار صغار، سنگ‌ریزه است و آنچه به دلیل نیاز دارد حمل لفظ بر معنای خلاف ظاهر است پس دیدگاه فقهای نامبرده خلاف ظاهر است و از این رو وظیفه آنان است که دلیلی برای دیدگاه خویش ارائه کنند. شاهد دیگر بر درستی ادعای ما، تفسیر همین فقها در باب حج و در مبحث رمی جمرات است؛ آن‌جا که بحث پرتاب سنگ مطرح می‌شود عنوان احجار صغار را به معنای سنگ‌ریزه دانسته‌اند. از باب مثال، علامه حلی در کتاب منتهی‌المطلب همین عنوان را به معنای سنگ‌ریزه‌هایی به اندازه سر انگشت و یا کوچک‌تر به کار برده و نوشته است: "مستحب است که سنگ‌ها به اندازه سر انگشت، کوچک باشد؛ ولی شافعی گفته است: طویلاً و عرضاً کوچک‌تر از سر انگشت باشد. برخی دیگر از اهل سنت گفته‌اند: به اندازه هسته خرما باشد و برخی گفته‌اند: به اندازه باقلا! روشن است که این اندازه‌ها تقریبی و حدسی است و ریشه این حکم، سخن پیامبر اکرم (ص) است که فرموده: (رمی، با سنگ‌ریزه‌هایی که به روش خذف پرتاب می‌شوند، انجام گیرد) و پرتاب به صورت خذف، فقط با سنگ‌های ریز امکان‌پذیر است. در حدیثی هم که احمد بن محمد ابی‌نصر از امام کاظم (ع) نقل کرده، می‌خوانیم: سنگ‌هایی که به روش خذف پرتاب می‌شوند به اندازه سر انگشت‌اند".^(۴) همو در تذکره الفقهاء نیز عباراتی شبیه این آورده و کوچکی سنگ‌ها را در رمی جمرات به اندازه سر انگشت تعیین

کرده است. وی این معنا را علاوه بر حدیث نبوی به روایتی از امام رضا^(ع) نیز مستند کرده که از طریق شیعه نقل شده است»^{۴۸}.

۲- نزدن به نقاط حسّاس (سر، صورت، دامن و اساساً جلو):

مطابق روایات زیر، سنگریزه‌ها را نباید به سر، صورت و دامن فرد پرتاب کرد! و به همین خاطر اساساً نباید از روبرو اقدام به پرت کردن نمود بلکه سنگ‌های رجم فقط می‌بایست به پشت اصابت کند:

حدیث ۱- «عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر قال: الذي يجب عليه الرجم عليه الرجم يرمم من ورائه ولا يرمم من وجهه لأن الرجم والضرب لا يصيبان الوجه، وإنما يضربان على الجسد على الأعضاء كلها»^{۴۹} (محمد بن مسلم روایت کرد که امام باقر گفت: کسی که رجم بر او واجب شده را، می‌بایست از پشت وی مورد رجم قرار داد و نه از روبرویش؛ زیرا چهره را در رجم و جلد نمی‌توان هدف قرار داد...).

مرجع فقید حسینعلی منتظری با توجّه به همین حدیث به نتایج مهمّی می‌رسد ولی ای کاش حدیث سوم (منع پرتاب به سر اساساً) و حدیث دوم (منع پرتاب به دامن) در اختیارش قرار می‌گرفت و احادیث غایت رجم را که در جای خود می‌آورم مورد امعان نظر قرار می‌داد تا به قطعیت بیش‌تری در صرف تشبیهی بودن رجم می‌رسید. توضیح وی چنین است: «در روایت ۶ باب فوق [باب ۱۴ از ابواب زنا] آمده است: کسی که مورد حدّ رجم و ضرب (جلد) واقع می‌شود نباید صورت او مورد حدّ واقع شود و باید از پشت بر او حدّ جاری گردد. روشن است که اجرای حکم رجم به این روش با داشتن فرصت فرار برای او مناسب‌تر است زیرا اگر هدف شارع کشتن قطعی شخص مورد رجم بود این هدف با رجم صورت و پیشانی و از پیش رو زودتر حاصل می‌شد چون امکان اصابت سنگ‌ها به قلب و دو طرف

۴۸- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخّارطوسی) ص ۷۱ (منتهی‌المطلب ج ۲ ص ۷۳۰، تذکرة الفقهاء ج ۱ ص ۳۷۶).

۴۹- تهذیب ج ۱۰ ص ۵۱ ح ۱۹۱ [وسائل الشیعه باب ۱۴ از ابواب حدّ الزنا ح ۶ مسلسل ۳۴۲۹۶] + کافی ج ۶ ص ۱۶۵ ح ۱۰

پیشانی که از مواضع حسّاس بدن می‌باشند بیش‌تر بود و از پیشِ رو هم کم‌تر فرصت فرار پیدا می‌نمود، در نتیجه زودتر فوت می‌شد»^{۵۰}.

حدیث ۲- «عن أبي الحسن الرضا] ... و يكون الرجم من ورائها و لا ترجم من وجهها لان الضرب والرجم لا يصيبان الوجه، يضربان على الجسد على الأعضاء كلها و يتقى الوجه و الفرج»^{۵۱} (امام‌رضا گفت: عملیات رجم باید از پشت محکوم انجام شود نه از روبرویش؛ زیرا جلد و رجم نباید به چهره اصابت کند ... صورت و دامن باید مصون از اصابت باشد).

حدیث ۳- «فقه الرضا... روی أن لا يتعمد بالرجم رأسه»^{۵۲} (از امام‌رضا روایت شده که در رجم نباید سر را هدف گرفت).

بنابراین مطابق کلام صریح معصومین، نمی‌بایست سنگ‌های رجم را به صورت، سر، دامن و اساساً قسمت جلوی فرد پرتاب کرد. علاوه بر این مطلب، حتی در افواه چنین مطرح است که پرتاب سنگ نباید چنان باشد که اگر کتابی در زیر بغل رجم‌کننده است از دستش بیفتد یعنی بازو را در زمان پرتاب نباید بالا برد (و به اصطلاح، زیر بغل نمایان نشود) و در نتیجه سنگ‌ها فقط به کمک ساعد پرتاب شود تا از ضرب آن کاسته شده و با شدت فرود نیاید. گرچه این مطلب با تعریف رجم عربی، سازگاری دارد اما به روایتی که مستقیماً به بحث رجم مربوط باشد برنخوردم؛ با این حال اگر بتوان از احکام جلد، به دلیل همانندی‌هایش با احکام رجم، کمک گرفت (چنان‌که این تشابه را در دو حدیث اول دیدیم) در این صورت روایات، دلالت بر کاستن از ضرب جلد و نمایان نشدن زیر بغل کسی که می‌زند دارد^{۵۳}. بر این اساس می‌توان قائل شد که رجم‌کنندگان حتی نباید همان سنگ‌ریزه‌ها

۵۰- مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر ص ۱۵۳

۵۱- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۲۶ ح ۴۸۵۳

۵۲- مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۵۳ ح ۲۲۰۰۵، بحارالانوار ج ۷۶ ص ۴۸. بدلیل همین حدیث یا موارد مشابه است که ابن‌حمزه طوسی، پرتاب سنگ‌ریزه به سر را مورد نهی شرع می‌داند: یعتبر فی الرجم أربعة أشياء: الرجم بصغار الأحجار، والرّمی من خلفه، وأن لا يضرب علی رأسه، ولا علی وجهه (الوسیلة ص ۲-۴۱۱).

۵۳- ذکر چند سند و مدرک:

را هم با قدرت به سمت محکوم پرتاب کنند و نباید چنان باشد که زیر بغل و بازوشان نمایان گردد.

۳- بسته نبودن محکوم (امکان فرار از صحنه رجم):

روایات زیر به خوبی نشان می‌دهد که صحنه رجم به گونه‌ای است که شرایط فیزیکی فرار وجود دارد یعنی اندام زانی محبوس و بسته نیست و می‌شود با آغاز سنگریزه‌باران (حد اکثر با مقداری تلاش) از مهلکه پا به فرار گذارد. ترجمه روایات هنگام تکرارشان در مبحث "غایت و منتهای رجم"، آورده می‌شود.

حدیث ۱- «قال أبو عبدالله^(ع) ... فأمر به رسول الله^(ص) أن يرحم حفروا له حفيرة فلما أن وجد مس الحجارة خرج يشتم فلقيه الزبير فرماه بساق بعير فعقله به فأدرکه الناس فقتلوه فأخبروا النبي^(ص) بذلك فقال: هلا تركتموه ثم قال: لو استتر ثم تاب كان خيرا له»^{۵۴}.

حدیث ۲- «عن أبي بصير و غيره عن أبي عبدالله قال: قلت له: المرجوم يفر من الحفيرة فيطلب؟ قال: لا، ولا يعرض له إن كان أصابه حجر واحد لم يطلب فان هرب قبل أن تصيبه الحجارة رد حتى يصيبه ألم العذاب»^{۵۵}.

حدیث ۳- «روى فى المرجوم إذا فر أنه إن كان أصابه ألم الحجارة فلا يرد و إن لم يكن أصابه ألم الحجارة فليرد حتى يصيبه ألم الحجارة»^{۵۶}.

روى عن علي^(ع) و ابن مسعود وغيرهما أنهم قالوا: لا يرفع يده فى الضرب حتى يرى بياض أبطه (مبسوط شيخ طوسى ج ۸ ص ۶۸ و ۶۹).

عن ابن مسعود أنه ضرب رجلا حداً فدعا بسوط فأمر فدق بين حجرين حتى لان ثم قال: اضرب ولا تخرج إبطك وأعط كل عضو حقه [احكام القرآن جصاص ج ۳ ص ۳۴۱ / (السنن الكبرى بيهقى ج ۸ ص ۳۲۶: عن أبي عثمان النهدي قال اتى عمر بن الخطاب عنه برجل فى حد فأتى بسوط فيه شدة فقال أريد اللين من هذا ثم اتى بسوط فيه لين فقال أريد أشد من هذا فأتى بسوط بين السوطين فقال اضرب ولا يرى إبطك وأعط كل عضو حقه].

فى حدیث ابن مسعود: أنه قال للجلاذ: اضرب وارجع يدك، قيل: معناه أن لا يرفع يده إذا أراد الضرب كأنه كان قد رفع يده عند الضرب فقال: ارجعها إلى موضعها (لسان العرب ج ۸ ص ۱۱۷).

۵۴- وسائل الشيعه ح ۳۴۲۹۸

۵۵- وسائل الشيعه ح ۳۴۲۹۹ [تهذيب ج ۱۰ ص ۵۰ ح ۱۸۷]

حدیث ۴- «عن ابی بصیر عن ابی عبدالله أنه إن كان أصابه ألم الحجاره فلا یردّ، و إن لم یکن أصابه ألم الحجاره ردّ»^{۵۷}.

حدیث ۵- «روی الحسین بن خالد قال قلت لأبّی الحسن^(ع) أخبرنی عن المحصن إذا هرب من الحفیره، هل یردّ حتی یقام علیه الحدّ؟ فقال: یردّ و لا یردّ، قلت: کیف ذلك؟ قال: إذا كان هو المقرّ علی نفسه ثمّ هرب من الحفیره بعد ما یصیبه شیء من الحجاره لم یردّ، و إن كان إنّما أقیمت علیه البینه و هو یجحد ثمّ هرب یردّ و هو صاغر حتی یقام علیه الحدّ»^{۵۸}.

حدیث ۶- «محمد بن علی بن الحسین قال: سئل الصادق^(ع) عن المرجوم یفر، قال: إن كان أقر علی نفسه فلا یردّ و إن كان شهد علیه الشهود یردّ»^{۵۹}.

پس می‌توان ادعا کرد چنین فردی که آزادانه می‌تواند از میدان رجم بگریزد، با طناب، ریسمان یا چیزهای دیگر، به جایی بسته نشده و نیز حتی اگر در گودال قرار دارد امکان جست‌وخیز دارد. گفتنی است این توضیح و احادیث را نیاوردم تا بگویم روایات، تشویق به گریختن می‌کنند و یا خواسته باشم ترجیح فرار را نتیجه بگیرم بلکه آن را بیش‌تر با هدف ترسیم "بسته و محبوس نبودن زانی" و ممکن بودن فرارش آوردم. فرار از ریگباران، گرچه در لسان روایات به استفاده از آن توصیه نمی‌شود ولی به هر حال عکس‌العملی طبیعی است که احادیث به آن رسمیت داده و فضای رجم را برای تحققش آماده می‌کند.

وجود گودال: در برخی روایات آمده که محکوم را می‌بایست برای رجم، در گودال (محیط عمیقی به ارتفاع کمی بیش از نیم قامت) قرار داد. ابتدا باید دانست لزوم قرار دادن در گودال، امری قطعی نیست چه، در این رابطه گزارشات متناقضی وجود دارد اما اگر هم دستوری شرعی باشد در این صورت علاوه بر نوع حکم استنباطی

۵۶- مختلف الشیعه ج ۹ ص ۱۵۴

۵۷- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۱ [الفقه ج ۴ ص ۲۴ ح ۳۵]

۵۸- عوالی اللئالی ج ۳ ص ۵۵۶ (+ رک: وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۷ [الکافی ج ۷ ص ۱۸۵ ح ۵]). در پاورقی عوالی اللئالی آمده: ... اختار الأكثر انه لا یرد مطلقا لان الحدود منبیه علی التخفیف.

۵۹- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۰ ش

(و جوب ، استحباب یا جواز) همچنین در فلسفه آن اختلافی به شرح زیر وجود دارد:

الف- برای کُند شدن فرار: این رأی را می‌توان برخاسته از روایات شیعی دانست زیرا در مجموع روایات شیعه، هم از گودال و حفره سخن به میان آمده و هم جواز فرار (و طبیعی بودنش) را مورد گوشزد قرار داده است. بر این اساس، پس از قرار گرفتن فرد در داخل گودال، چه خاک به درونش ریخته شود و چه این کار صورت نگیرد (و فقط در محاصره گودال خالی باشد) در هر دو صورت، وجود گودال موجب می‌شود که فرد به راحتی نتواند از صحنه رجم بگریزد. طبیعی است در صورت ریختن خاک، روند فرار کُندتر می‌گردد زیرا تلاش بیش‌تری نیاز است تا نیم‌قامت مدفون در خاک نرم را از گودال بیرون آورد.

گفتنی است اختلاف مربوط به ریختن خاک یا عدم آن، ناشی از وجود کلمه دفن است که در برخی روایات پیش‌گفته^{۶۰} آمده بود؛ در این رابطه مرجع فقید حاج شیخ حسینعلی منتظری پس از نقل آراء فقهای گذشته، دو معنای متفاوت برای واژه دفن قائل می‌شود و خود، یکی از آن دو یعنی "صرف قرار دادن در گودال بدون ریختن خاک در آن" را، به محتوای احادیث نزدیک‌تر می‌داند: «در رابطه با دفن به هنگام رجم، ظاهر روایات باب مذکور، لزوم آن است و بسیاری از فقها نیز به آن فتوا داده‌اند هر چند صدوق، سلار و ابن سعید در کلمات‌شان ذکری از لزوم دفن نکرده‌اند. حلبی در کافی و ابن زهره در غنیه نیز دفن را در صورتی لازم دانسته‌اند که زنای محصنه با بیینه ثابت شود نه با اقرار. شیخ مفید نیز دفن را مطلقاً در مورد مرد زناکار لازم نمی‌داند. شهید ثانی نیز در مسالک قائل به استحباب دفن به هنگام رجم شده است و لزوم آن را موکول به نظر امام کرده ... لازم به تذکر است کلمه دفن به دو معنا آمده است: یکی دفن چیزی زیر خاک به نحوی که با خاک پوشانده شود و دیگری صرف مستور بودن چیزی. در روایات باب فوق اسمی از دفن با

۶۰- از جمله: عن سماعه عن أبي عبدالله قال: تدفن المرأة إلى وسطها ثم يرمى الامام و يرمى الناس بأحجار صغار و لا يدفن الرجل إذا رجم إلا إلى حقويه (امام صادق گفت: زن تا وسط جسمش دفن شود سپس امام و مردم سنگ‌های ریز به سمتش پرتاب کنند. مرد هم در هنگام رجم نباید تا بیش از کمر دفن شود).

خاک برده نشده، بلکه به طور مطلق ذکر شده است. بعید نیست بتوان گفت به قرینه^{۶۱} این که در صورت اقرار باید امکان فرار برای شخص مورد رجم وجود داشته باشد، باید دفن نصف یا بیشتر بدن او با خاک نباشد زیرا معمولاً کسی که نصف بدنش در حفره‌ای زیر خاک باشد مخصوصاً اگر زن باشد کم تر امکان فرار دارد»^{۶۱}.

گفتنی است چه خاک در گودال ریخته شود و چه این کار صورت نگیرد فرقی در صرف تنبیهی بودن رجم ندارد زیرا (حتی اگر شخص نتواند خاک مفروض را برای فرار کنار زند و یا تمایلی به گریز نشان ندهد و نخواهد فرار کند) باز هم مطابق آنچه در عنوان "غایت و منتهای رجم" می‌آورم اساساً قرار نیست رجم به اعدام و حتی جراحت شدید وی بینجامد.

ب- برای استتار اندام: مطابق تحقیقی که احمد قابل انجام داده، رأی اکثر مذاهب فقهی بر این است که وجود گودال، اولاً الزامی نیست و ثانیاً در صورت وجود، برای "استتار اندام" است: «در فقه حنفی: قرارداد محکوم به رجم در حفره، جزو حکم و حد رجم نیست. این کار در مورد زن برای حفظ بدن او از دید نامحرمان توصیه شده است ولی هیچ الزام شرعی در این مورد نیست. در فقه شافعی: دستوری برای قرارداد محکوم به رجم در حفره از سوی شارع نرسیده است ولی در مورد زن برای آن که از دید نامحرمان در امان بماند حفره‌ای تا سینه^{۶۲} وی حفر شده و او را در آن قرار می‌دهند و رجم می‌کنند. در فقه حنبلی: نظریه^{۶۳} رایج در فقه حنبلی، عدم مشروعیت قرار دادن محکوم به رجم در حفره است. خواه مجرم مرد باشد یا زن. حکم با بینه اثبات شده باشد یا با اقرار. البته نظریه^{۶۴} غیر رایجی هم در بین فقهای حنبلی وجود دارد که برای مرد، مطلقاً قرارداد در حفره مشروع نیست ولی برای زن، اگر با اقرار ثابت شده باشد حفره نباید باشد و اگر با شهود به اثبات رسیده باشد او را در حفره‌ای که تا قسمت سینه^{۶۵} او را بپوشاند قرار می‌دهند. در فقه مالکی: برای اجرای حکم رجم، نیازی به قرار دادن محکوم در حفره نیست. خواه محکوم مرد باشد یا زن. حکم با بینه و شهود اثبات شده باشد یا با اقرار. ضمناً

۶۱- پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حسینعلی منتظری (نشر گواهان) ص

محکوم را نباید به چیزی بست، خواه زن باشد یا مرد. در فقه شیعه: شیخ طوسی گزارش داده است که؛ اگر حکم با اقرار ثابت شده باشد، محکوم را در حفره قرار نمی‌دهند [زیرا پیامبر برای ماعز حفره درست نکرد]، چه زن باشد و چه مرد. اگر حکم با بینه و شهود ثابت شده باشد [چنانچه مرد باشد برای او حفره درست نمی‌کنند زیرا مرد، عورة و واجب‌الستر نیست و] تنها برای زن باید حفره‌ای که تا سینه او را پوشش دهد فراهم کنند و او را درون حفره قرار داده و حکم را اجرا کنند. البته خود وی گزارش داده که برخی فقهاء برای محکوم به رجم، قرار دادن در حفره را لازم شمرده‌اند، خواه مرد باشد یا زن، با اقرار ثابت شده باشد یا با شهود»^{۶۲}.

بر این مینا، ایجاد گودال اساساً ربطی به خود کیفر رجم ندارد بلکه برای استتار اندام (و جلوگیری از دیده‌شدن لُختی‌های فرد در اثر انجام رجم) است به ویژه که البسه آن دوران بدلیل نادوخته‌بودنش به راحتی در جریان رجم از اندام جدا می‌شد و بر زمین می‌افتاد. به همین دلیل است که وجود این گودال برای زنان از اهمیت بیش‌تر (و به همین خاطر، از ارتفاع بیش‌تری) برخوردار است^{۶۳} و چنانکه ملاحظه شد معلوم نیست در مورد مردان اساساً لازم باشد و سرانجام به همین دلیل است که انجام رجم، متوقف به ایجاد گودال نیست و به نظر می‌آید این کار واجب نباشد.

ج- برای تعیین مقدار رجم: بر این اساس، گودال به وسیله سنگ‌ریزه‌ها و ریگ‌هایی که به سمت مرجوم پرتاب می‌شود پُر می‌گردد و اندام داخل گودال، با همین ریگ و سنگ‌ریزه‌ها مدفون می‌گردد و در همین هنگام یعنی پس از این‌که اندام داخل گودال با سنگ‌های رجم پوشیده شد و ارتفاع این سنگ و ریگ‌ها به لبه گودال (و

۶۲- رجم سنگسار (مقاله احمد قابل) ص ۲۰۴ تا ۲۰۸ (... در فقه شیعه: فأما الحفر فإنه إن ثبت الحد بالاعتراف لم يحفر له لأن النبي^(ص) لم يحفر لماعز، و إن ثبت بالبينة، فإن كان رجلاً لم يحفر له لأنه ليس بعورة، و إن كانت امرأة حفر لها لأن النبي^(ص) حفر للعامة إلى الصدر، و روی أصحابنا أنه يحفر لمن يجب عليه الرجم و لم يفصلوا)

۶۳- در بحث جلد نیز شاهد بستن لباس بر اندام زنان هستیم که در آن‌جا نیز برای اطمینان از استتار وی در حین جلد است و ضمناً آن لباس بستن را نمی‌توان مربوط به اصل کیفر جلد دانست (تحریر الاحکام علامه ج ۵ ص ۳۴۹: تضرب المرأة جالسة وقد ربطت علیها ثيابها، لتلا تنكشف).

کمر محکوم) رسید عملیات رجم و تنبیه و ابراز تنفر به پایان می‌رسد و سپس مرجوم می‌تواند با شرمندگی (بابت آن خیانت جنسی و این مجازات سبک) از گودال بیرون آید. تلقی بالا در ذهن برخی محققان وجود دارد و گویا گزارشاتی همچون مورد زیر به همین معنا اشاره دارد: «فلما ولی عمر خطب الناس فقال ... ولا أقدر علی رجل تزوج امرأة إلى أجل الا غيبته بالحجارة ...»^{۶۴} (عمر در ضمن سخنرانی‌اش گفت: ... مگر دستم به مردی که زنی را صیغه کرده نرسد و إلا او را با سنگ ناپدید و مدفون می‌کنم).

۶۴- السنن الکبری بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶: فلما ولی عمر خطب الناس فقال إن رسول الله (ص) هذا الرسول و ان هذا القرآن هذا القرآن وانهما کانتا متعتان علی عهد رسول الله (ص) وانا انهی عنهما و اعاقب علیهما إحداهما متعة النساء ولا أقدر علی رجل تزوج امرأة إلى أجل الا غيبته بالحجارة والأخری متعة الحج افضلوا حجکم من عمرتکم فإنه أتم لحجکم وأتم لعمرتکم.

غایت و منتهای رجم (نزد ائمه)

غایت و منتهای رجم در احادیث معتبرمان صرفاً عبارت از اصابت شمار معتناهی سنگریزه به اندام محکوم (و چشاندن درد آن به وی) است و پس از اصابت این شمار، که صدق مفهوم رجم را به دنبال دارد عملیات پایان یافته تلقی می‌شود. با توجه به اهمیت فوق‌العادهٔ مطلبی که گفتیم، احادیث مربوطه را با حوصلهٔ تمام پی می‌گیریم. در این احادیث به دو مسئلهٔ مهم و متفاوت می‌پردازد که نباید آن‌ها را با هم خلط کرد: یکی حق فرار محکوم، دیگری غایت و منتهای رجم؛ ولی تمرکزمان را در این قسمت از بحث فقط بر روی مسئلهٔ دوم معطوف می‌کنیم تا ببینیم در کلام معصومین، عملیات پرتاب سنگریزه (در صورت عدم فرار محکوم) تا کی باید ادامه یابد؟ گفتنی است مسئلهٔ اول یعنی حق فرار را پیش‌تر (در مبحث: امکان فرار از صحنهٔ رجم، بسته‌نبودن مرجوم) با استفاده از همین احادیث توضیح داده بودم که اینک کاری با آن نداریم و همان‌طور که گفتیم در این‌جا حواس خود را فقط متوجه غایت رجم می‌کنیم:

حدیث ۱- «عن أبي بصير و غيره عن أبي عبدالله قال: قلت له: المرجوم يفر من الحفيرة فيطلب؟ قال: لا، ولا يعرض له إن كان أصابه حجر واحد لم يطلب فان هرب قبل أن تصيبه الحجارة ردّ "حتى" يصيبه ألم العذاب»^{۶۵} (ابوبصیر از امام صادق پرسید اگر محکوم از گودال بگریزد آیا باید او را دنبال کرد و بازگردانید؟ امام پاسخ داد: خیر، نباید متعرض او شد. [حتی] اگر یک سنگ به وی اصابت کند نباید او را بازگرداند ولی اگر پیش از اصابت سنگ بگریزد باید وی را بازگرداند تا درد سنگ را بچشد).

حدیث ۲- «... و روی فی المرجوم إذا فر أنه إن كان أصابه ألم الحجارة فلا يرد و إن لم يكن أصابه ألم الحجارة فليرد "حتى" يصيبه ألم الحجارة»^{۶۶} (روایت شده که اگر مرجوم پس از رسیدن درد سنگ فرار کند نباید برگردانده شود ولی اگر درد سنگریزه به وی نرسیده باشد باید برگردانده شود تا درد سنگ به وی برسد).

۶۵- وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۹ [تهذیب ج ۱۰ ص ۵۰ ح ۱۸۷]

۶۶- مختلف الشیعه ج ۹ ص ۱۵۴

حدیث ۳- «عن ابی بصیر عن ابی عبدالله أنه إن كان أصابه ألم الحجارة فلا یردّ، و إن لم یکن أصابه ألم الحجارة ردّ [حتی یصیبه ألم الحجارة]»^{۶۷} (امام صادق گفت: اگر درد سنگ به محکوم رسیده باشد نباید برگردانده شود ولی اگر درد سنگ به او نرسیده باشد باید برگردانده شود [تا درد سنگ را بچشد]).

عبارت درون [...] از متن خود روایت و نیز بر اساس حدیث ۲ و ۱ استخراج گردید.

حدیث ۴- «روی الحسین بن خالد قال قلت لأبی الحسن (ع) [الکاظم] أخبرنی عن المحصن إذا هرب من الحفيرة، هل یردّ حتی یقام علیه الحدّ؟ فقال: یردّ و لا یردّ، قلت: کیف ذلك؟ قال: إذا كان هو المقرّ علی نفسه ثمّ هرب من الحفيرة بعد ما یصیبه شیء من الحجارة لم یردّ، و إن كان إنّما أقیمت علیه البیّنة و هو یجحد ثمّ هرب یردّ و هو صاغر حتی یقام علیه الحدّ [أی: حتی یصیبه ألم الحجارة / حتی یصیبه ألم العذاب]»^{۶۸} (حسین بن خالد از امام کاظم پرسید: اگر مرجوم از گودال بگریزد آیا باید برگردانده شود تا حد بر او اقامه شود؟ امام پاسخ داد: بستگی دارد. راوی ادامه داد: به چه بستگی دارد؟ امام گفت: اگر به گناه خویش اعتراف کرده باشد و در جریان رجم، سنگی به وی اصابت کند برگردانده نمی شود ولی اگر اعتراف نکرده باشد و در مقام انکار شهود برآمده باشد در این صورت، ولو سنگی هم به او خورده باشد، با حال زار برگردانده می شود تا حد [یعنی اصابت شمار معتناهی سنگ] بر علیه ش اقامه شود).

عبارت داخل [...] را عیناً بر اساس احادیث ۱ و ۲ استخراج کردم. اشتراک حتی در هر سه مورد، راهنمای خوبی برای تفسیر "یقام علیه الحد" به "یصیبه ألم الحجارة" [یعنی رسیدن درد سنگ (البته شمار معتناهی سنگ، بجای یک سنگ معترف)] و نه "یقتل" است. از آن گذشته، استفاده از تعبیر "حتی یقام علیه الحد" بجای تعابیری همچون "حتی یقتل" خود وافی به مقصود است زیرا این تعبیر را در مورد کسی به

۶۷- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۱ [الفقیه ج ۴ ص ۲۴ ح ۳۵]

۶۸- عوالی اللئالی ج ۳ ص ۵۵۶ (+ رک: وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۷ [الکافی ج ۷ ص ۱۸۵ ح ۵]). در پاورقی عوالی اللئالی آمده: ... اختار الأكثر انه لا یرد مطلقا لان الحدود مبنیة علی التخفیف.

کار می‌برد که پیش از گریختنش یکی دو سنگ به وی خورده و بهمین خاطر اگر قصد معصوم از بازگرداندنش قتل (یعنی چیزی غیر از خودِ رجم) بود در آن صورت باید می‌گفت سنگ‌زدن را "حتی یقتل" ادامه دهید. در واقع بازگرداندن، برای اعلام کافی نبودن اصابت "شیء" من الحجارة، و این‌که مفهوم رجم (یعنی سنگباران و به تعبیر دقیق‌تر سنگ‌ریزه‌باران یا ریگسار) با یکی دو سنگ حاصل نمی‌گردد می‌باشد و به عبارت دیگر نیاز به تحقق دقیق "حتی یصیبه ألم الحجارة" است.

گفتنی است اقرار در حدیث بالا، به قرینه عبارت "أقیمت علیه البیئة و هو یجحد"، در مقابل انکار است و نه در مقابل بیئنه!^{۶۹} زیرا چنان‌که توضیح داده شد اقرار اساساً در ثبوت رجم اعتباری ندارد ولی حتی اگر معتبر باشد باز هم غایت رجم، اطمینان از اصابت سنگ بر اندام مرجوم است و نه قتل وی:

حدیث ۵- «محمد بن علی بن الحسین قال: سئل الصادق (ع) عن المرجوم یفر، قال: إن كان أقر علی نفسه فلا یرد و إن كان شهد علیه الشهود یرد [حتی یصیبه ألم الحجارة]»^{۷۰} (امام صادق در پاسخ به پرسشی در مورد فرار مرجوم، پیش از اصابت سنگ، گفت: اگر وی بر علیه خویش اقرار کرده باشد برگردانده نمی‌شود ولی اگر شهود بر علیه‌ش گزارش داده باشند بازگردانده می‌شود [تا درد سنگ به وی برسد]).

عبارت داخل [...] را به صراحت احادیث ۱ و ۲ و نیز به کمک حدیث ۳ استخراج کردم. در این حدیث شاهد تخفیف بیش‌تری برای مقرر هستیم زیرا وی در صورتی که بدون اصابت سنگ (یا فقط اصابت یک سنگ) از معرکه دور شود را اساساً نمی‌توان بازگردانید اما غیر مقرر از چنین تخفیف کلانی برخوردار نیست و در صورتی که بدون اصابت سنگ (یا فقط اصابت یک سنگ) از صحنه اجرای حکم

۶۹- پس عبارت إذا كان هو المقرّ، در واقع چنین است: إذا كان إنما قامت علیه البیئة و هو المقرّ. توضیحات مربوط به این برداشت را در عنوان (بی اعتباری اقرار و حمل در ثبوت رجم) می‌آورم.

۷۰- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۰ ش

بگریزد باید بازگردانیده شود و مورد اصابت سنگ‌ها قرار گیرد (فلیرد حتی یصیبه ألم الحجارة / ردّ حتی یصیبه ألم العذاب / إن لم یکن أصابه ألم الحجارة ردّ). بنابراین غایت بودن صرف اصابت سنگ‌ریزه و رسیدن درد (و نه قتل و مُردن) اطلاق دارد: چه با یبّنه صرف ثابت شود، چه با یبّنه توأم با اقرار به اثبات رسد و چه با اقرار صرف (با فرض صحّت آن؛ که البته جایی در احادیث شیعی ندارد) ثابت گردد.

نیز حتّی اگر رجم ماعزبن مالک واقعی باشد باز هم از فرمایش رسول‌خدا(ص) "هدف نبودن قتل او" و "کفایت اصابت سنگ‌ریزه بر اندامش" بدست می‌آید: حدیث ۶- «قال أبو عبدالله(ع) ... فأمر به رسول الله(ص) أن یرجم حفروا له حفيرة فلما أن وجد مس الحجارة خرج یشتد فلقیه الزبیر فرماه بساق بعیر فعقله به فأدرکه الناس فقتلوه فأخبروا النبی(ص) بذلک فقال: هلا ترکتموه ثم قال: لو استتر ثم تاب کان خیرا له»^{۷۱} (امام صادق گفت: ... رسول‌خدا دستور به رجم ماعز داد پس گودالی برای این کار کردند. ماعز به محضی که تماس سنگ را بر اندامش حس کرد پا به فرار گذاشت که در این حین با زبیر مواجه شد؛ زبیر با استخوان شتر او را به زمین زد آنگاه مردم سر رسیدند و او را کشتند. خبر را به پیامبر رساندند و حضرت واکنش نشان داد که: چرا او را رها نکردید ...)^{۷۲}.

نتیجه: بحث در باره غایت و مُنتهای رجم است در این رابطه، کلمه "حتّی" که عیناً برای بیان غایت و انتها می‌باشد و در احادیث ۱، ۲ و ۴ صریحاً و در حدیث ۳ و ۵ استنباطاً وجود داشت به پاسخ بحث پرداخته و آن را عبارت از رساندن درد سنگ (و به عبارت دیگر اصابت سنگ) می‌داند و نه قتل یا حتّی جراحت شدید. شاید رساترین تعبیر را در این باره، فقیه فقیه شیخ محمد صادقی تهرانی دارد که

۷۱- وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۸

۷۲- گزارشی که در پی می‌آید نیز تا حدودی بر مرگبار نبودن رجم دلالت دارد: عن قتادة عن جابر بن زید أنه قال: إذا مات أحدهما قبل الملائنة إن هی أقرت بها رجمت و صار إليها المیراث وإن التعت و رثت وإن لم تقر بواحدة منهما فلا میراث لها ولا عدة علیها (المصنف ابن‌ابی‌شبیة ج ۴ ص ۱۶۹ ح ۶).

غایت رجم را عبارت از صدق مفهوم رجم دانسته که دقیقاً برخاسته از محتوای موجود در احادیث است.

پایان مباحث سه‌گانه:

مباحث مربوط به راه ثبوت، کیفیت و غایت رجم از دیدگاه معصومین، به پایان رسید. اینک در نقطه پایانی، سه مطلب زیر را می‌خوانیم:

۱) صحنه رجم: از آنچه تا به حال گفته شد می‌توان صحنه اجرای رجم را با این شاخصه‌ها معرفی کرد:

- در سخت‌گیرانه‌ترین فرض، می‌بایست محکوم را در گودال (به ارتفاع کمی بیش از نیم‌قامت وی) قرار داد. کارکرد این گودال، یا برای کُند شدن فرار یا استتار اندام یا تعیین میزان رجم و یا تدبیر و راهکاری برای آغاز عملیات رجم است. همان‌گونه که اشارت رفت لزوم این گودال، به ویژه در باره مردان، چندان قطعی نیست.

- افراد رجم‌کننده، در پشت محکوم قرار گیرند.

- ایشان ریگ و سنگریزه در دست گیرند.

- و آن‌ها را با ضرب و آهنگی معمولی (و نه شدید و نه تندتند)، به پشت محکوم بزنند. زنان محکوم در امر شدید نبودن پرتاب از تخفیف بیش‌تری برخوردارند.

- ریگ و سنگریزه‌ها تأکیداً نباید به سر و صورت و دامن برخورد کند.

- این پرتاب‌ها تا صدق مفهوم رجم یعنی اصابت چندین و چند سنگریزه، و به مدت چند و بلکه چندین دقیقه ادامه می‌یابد.

- گویا همزمان با پرتاب ریگ‌ها می‌بایست محکوم را زبانا نیز مورد سرزنش و ملامت قرار داد و با بیان جملاتی حکیمانه، دال بر مقام والای انسان و تبايش با این خیانت‌های جنسی، روان وی را با نقش توأمان ضربات ریگ و تلنگرهای اندرز، آماده تحول کرد.

- اگر محکوم، پیش از اتمام معمول رجم (که در بند بالا آمد) و فقط پس از اصابت تعداد کمی سنگریزه (مثلاً سه، چهار و چه بسا یکی) از میدان گریخت، نباید وی را

بازگردانید؛ هرچند محکوم، خود بهتر است تا انتهای وقت معمول رجم (و نیز برای حفظ کرامت انسانی‌اش) نگریزد و اجازه دهد نواختِ ریگ‌ها بر جسم وی، چونان تلنگری باشد که ذهنش را در خود فرو می‌برد و روحش را بیدار می‌کند.

- می‌توان بر اساس آموزه‌های دینی انتظار داشت در پایان رجم، پس از خلوتی که برای رجم‌شده (در اثر ترک محلّ رجم از سوی رجم‌کنندگان) پدید می‌آید، فردی خردمند به سمتش رود، وی را در بیرون آمدن از گودال احتمالی کمک کند و سپس مهربانی پروردگار و راه فراخ توبه و بخشش را به وی گوشزد کند.

(۲) توضیح یکی از فقها: سخن شیخ محمد صادقی تهرانی (که مطالبش راهگشای اینجانب بود و به نتایجم نزدیک می‌باشد) از این قرار است: «* رجم به معنی قتل با سنگباران نیست حتی باید از سنگ زدن به سر و صورت و یا هر جایی که موجب قتل است خودداری کرد و با صدق واقعی سنگباران ادامه دادنش، تا چه رسد کشتن محکوم، حرام است. و فرار محکوم اگر پیش از صدق رجم باشد، وی محکوم به برگردانیدن برای اصل رجم است و نه کشتن و چنانچه رجم، برخلاف آنچه قبلاً گفتیم، با اقرار هم ثابت شود! که هرگز چنان نیست، میان آن با شهادت فرقی نیست! و چنانچه فرار محکوم پس از صدق رجم باشد، نباید او را برگشت داد زیرا حدّش اجرا شده است. در سنت قطعی که رجم با شرایطش وارد است نامی از قتل، هرگز پیش نیامده و رجم هم اعم از قتل است و هرگز به قصد قتل نیست مانند دفاع در مقابل مهاجم که هرگز قصد قتلش جایز نیست، مگر این که بدون قصد، دفاع منجر به قتل وی گردد. ** رجم در لغت به معنای ریگ‌افکندن است و نه سنگسار کردن "سنگباران!!! و همین قدر که افکندن ریگ بر زانی محصن یا محصنه صدق کرد، دیگر اضافه بر آن جایز نیست، تا چه رسد به کشتن او به وسیله سنگسار کردن و در روایات ما نیز وارد است که بایستی ریگ‌ها به مواضع خطرناک و کشنده نخورد، ریگ هم متوسط بوده و میانگینی از درشت و ریز باشد و اگر مجرم به هنگام ریگ‌افکندن فرار کرد نباید برگردانده شود، بر این مبنا، رجم به معنای اعدام به وسیله سنگبار کردن "سنگباران" نیست. *** رجم به معنای سنگسار و سنگباران نیست، چرا که هدف و مقصد، تعزیر و تعذیب و در نهایت

تأدیب و تنبیه زناکار است، نه اینکه منظور اعدام و نابودی او باشد. لذا بر حسب روایاتی، حد رجم باید با پرتاب و اصابت چند عدد ریگ متوسط به بدن انجام شود، بطوری که خطر مرگ و قتل برایش در پی نداشته باشد، و جاهای حساس و مرگ‌پذیری از بدنش، باید مصون از اصابت ریگ‌ها، و دردش هم به اندازه صد ضربه شلاق باشد، با چنین شیوه و روشی، رجم شرعی تحقق پیدا می‌کند، و سپس فرد محکوم آزاد و رها است. و این رجم بسی بدتر و بالاتر از شلاق و تازیانه است، و در امر تنبیه متخلف قویاً تأثیرگذار می‌باشد»^{۷۳}.

۳) نتیجه: بنا به مطالبی که در مباحث سه‌گانه آوردیم، رجم در روایات معصومین: اولاً فقط از طریق بیّنه واجب می‌شود ثانیاً با پرتاب سنگریزه به اندام غیر حسّاس اجرا می‌شود ثالثاً با اطمینان از اصابت شمار معتناهی سنگریزه پایان می‌پذیرد. این، آن چیزی است که از کلام ایشان به دست می‌آید و کاملاً با رجم عربی مطابقت دارد. اما مبحث بعدی را بخوانید تا ببینید چگونه حدیث‌سازان با تولید افسانه، خطّ دیگری انتخاب کردند تا طبع خشن خود را ارضا کنند.

۷۳- پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی (انتشارات امید فردا) ص ۵۱ / ** همان ص ۵۷ /

** ترجمان فرقان (انتشارات شکرانه) ج ۳ ص ۴۱۷

تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عبری)

به موازات تلاش امامان قرآن‌محور، در دیگر سو کسانی بودند که غفلتاً یا تعصباً پذیرای سنگسار توراتی شده و رجم را به شکل کنونی سامان دادند. در واقع، برخلاف توضیحات ائمه‌ی هدی در مورد "طریق ثبوت، کیفیت اجرا و غایت" رجم، اما در طرف مقابل شاهد "تولید افسانه‌های تکراری و دروغین" با آرم حدیث و روایت بودیم که هم در عرضه به قرآن رد می‌شوند هم با روایات مرجع و معتبر نمی‌خواند هم با قواعد اختصاصی فقه جعفری ناسازگار است و هم برخلاف مصرّحات فقهی و روایی می‌باشد.

نکته بسیار مهم در چنین روایاتی، که قتل! زانی را هدف گرفته، این است که تمام‌شان از راه اقرار و اعتراف به اثبات رسیده و نه بیّنه و شهود که تنها طریق قرآنی (و تنها راه روایی در جواز رجم) است؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. چه بسا این روایات را در عین حال برای جا انداختن و شرعی شمردن اقرار در رجم، که مبدعش عمر بن خطاب بود، ساخته باشند. حال، این روایات افسانه‌وار، که متأسفانه در ذهن‌ها بدلیل شهرت‌شان جا خشک کرده، را می‌خوانیم تا در ادامه مشروحاً به ردّشان بپردازیم. (خواننده در هنگام مطالعه این روایات، نه تنها نباید به چشم حدیث واقعی به آن‌ها بنگرد بلکه باید خود به نقّادی متن بپردازد و علائم افسانه را از آن‌ها استخراج کند و هرگز طبع افسانه‌گرای آدمی را حاکم، و خرد کنجکاو را به کناری نهد):

افسانه ۱: «سلیمان بن بریده از پدرش نقل کرد که ماعز بن مالک نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا مرا [از آلودگی زنا] پاک گردان. پیامبر گفت: وای بر تو، برگرد و از خدا طلب بخشش کن و توبه کن. پس از مدتی مجدداً نزد پیامبر بازگشت و گفت: ای رسول خدا مرا پاک گردان. پیامبر گفت: وای بر تو، برگرد و از درگاه خدا استغفار نما و به سویش توبه کن. به فاصله نه چندان درازی دوباره نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا پاکم کن. پس پیامبر همان سخنان پیشین را تکرار کرد؛ تا

این‌که نوبت چهارم رسید که این مرتبه رسول‌خدا به وی گفت: از چه چیزی تو را پاک گردانم؟ او پاسخ داد: از زنا. رسول‌خدا [از حاضران] پرسید: آیا او دیوانه است؟ پاسخ دادند: خیر. پرسید: آیا خمر نوشیده؟ کسی برخاست و دهانش را بویید و پاسخ داد: خیر. رسول‌خدا دوباره پرسید: آیا زنا کرده‌ای؟ او گفت: آری. پس پیامبر دستور رجم او را داد. مردم در باره او دو گروه شدند: برخی [او را سرزنش می‌کردند و] او را هلاک‌شده می‌دانستند و برخی [او را می‌ستودند و توبه او را مقبول می‌دانستند و] معتقد بودند که هیچ توبه‌ای از توبه ماعز بالاتر نیست زیرا او خودش نزد پیامبر آمد و دستش را در دست پیامبر نهاد و گفت: مرا با سنگسار بکش. دو سه روز به همین منوال گذشت تا این‌که رسول‌خدا بر آنان وارد شد و ... گفت: برای ماعز استغفار کنید. آنان گفتند: خدا رحمتش کند. رسول‌خدا ادامه داد: همانا او توبه‌ای کرد که اگر بر امتی تقسیمش می‌کردند، همه آنان را در بر می‌گرفت»^{۷۴}.

تکمیل افسانه^{۷۵}: «ماعز بن مالک اسلمی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت که مرتکب زنا شده؛ عمر گفت: به سوی خدا توبه کن و آن را به کسی نگو زیرا خدا پوشاننده گناه است، خدا توبه را از بندگانش می‌پذیرد ولی مردم [فقط] سرزنش می‌کنند و کاری برای حل مشکل انجام نمی‌دهند. اما این مسئله‌ای که در ذهن ماعز بود او را رها نمی‌کرد؛ او به نزد ابوبکر آمد و سخن تکرار کرد و ابوبکر نیز همان پاسخ عمر را

۷۴- عن سلیمان بن بريدة عن أبيه قال جاء ماعز بن مالك إلى النبي (ص) فقال يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء فقال يا رسول الله طهرني فقال رسول الله (ص) ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء فقال يا رسول الله طهرني فقال النبي (ص) مثل ذلك حتى إذا كانت الرابعة قال له رسول الله (ص) فيم أطهرك فقال من الزني فسأل رسول الله (ص) أبه جنون فأخبر انه ليس بمجنون فقال أشرب خمرا فقام رجل فاستنكهه فلم يجد منه ريح خمر قال فقال رسول الله (ص) أزينت فقال نعم فامر به فرجع فكان الناس فيه فرقتين قائل يقول لقد هلك لقد أحاطت به خطيئته وقائل يقول ما توبة أفضل من توبة ماعز انه جاء إلى النبي (ص) فوضع يده في يده ثم قال اقتلني بالحجارة قال فلبثوا بذلك يومين أو ثلاثة ثم جاء رسول الله (ص) وهم جلوس فسلم ثم جلس فقال استغفروا لماعز بن مالك قال فقالوا غفر الله لماعز بن مالك قال فقال رسول الله (ص) لقد تاب توبة لو قسمت بين أمة لوسعتهم (صحيح مسلم، مسلم، النيسابوري ج ۵ ص ۱۱۹-۱۱۶)

داد ولی همچنان آشفته‌خاطر و درگیر آن بود تا به نزد رسول‌خدا آمد و آن را به ایشان نیز گفت پس حضرت از وی روی گردانید ولی ماعز [دست‌بردار نبود] از جانب دیگر حضرت، جلوی سبزشد و حضرت دوباره روی از وی به طرف دیگر گرداند ولی ماعز از آن جانب دیگر بر وی درآمد و دوباره اقرار به زنا کرد؛ پس پیامبر فرد یا افرادی به سوی قومش فرستاد تا در مورد جنون و مستی‌اش تحقیق کنند ... [تا آخر داستان]»^{۷۵}.

افسانه ۲: «عبدالله ابن بریده از پدرش روایت کرده که من نزد پیامبر نشسته بودم؛ یک زن از قبیله بنی‌غامد آمد و گفت: یا نبی‌الله من زنا کرده‌ام و از تو می‌خواهم که تطهیرم کنی. پیامبر به او گفت: به خانه‌ات برگرد. روز دیگر باز آمد و نزد او به زنا اعتراف کرده گفت: یا رسول‌الله من زنا کرده‌ام و می‌خواهم که تطهیرم کنی. پیامبر به او گفت: به خانه‌ات برگرد. چون روز دیگر شد باز هم آمد و نزد او به زنا اعتراف کرده گفت: یا نبی‌الله مرا تطهیر کن. شاید می‌خواهی همان‌گونه که ماعز ابن مالک را دست به سر کردی مرا دست به سر کنی. به خدا سوگند که من حامله‌ام. پیامبر به او گفت برگرد تا وقتی که بچه‌ات را بزایی. چون زایید پسر بچه را در آغوش گرفته آمد و گفت: یا نبی‌الله آنک زاییده‌ام. گفت: برو به او شیر بده تا او را از شیر برگیری. چون او را از شیر برگرفت پسر بچه را در حالی که پاره‌نانی در دست داشت

۷۵- عن ابن عیینة عن یحیی بن سعید بن المسیب أن رجلاً من أسلم أتى عمر فقال: إن الآخر قد زنى قال: فتب إلى الله، واستتر بستر الله، فان الله يقبل التوبة عن عباده وإن الناس يعيرون ولا يعيرون فلم تدعه نفسه حتى أتى أبا بكر، فقال مثل قول عمر، فلم تدعه نفسه حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له فأعرض عنه فأتاه من الشق الآخر فأعرض عنه فأتاه من الشق الآخر، فذكر ذلك له، فأرسل النبي صلى الله عليه وسلم إلى قومه فسألهم عنه أبة جنون؟ أبة ريح؟ فقالوا: لا، فامر به فرجم، قال ابن عیینة: فأخبرني عبد الله بن دينار قال: قام النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر، فقال: يا أيها الناس، اجتنبوا هذه القاذورة التي نهاكم الله عنها، ومن أصاب من ذلك شيئاً فليستتر، قال يحيى بن سعید عن نعيم عن عبد الله بن هزال أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لهزال: لو سترته بثوبك كان خيراً لك، قال وهزال الذي كان أمرن أن يأتي النبي صلى الله عليه وسلم فيخبره، وعن ابن المسیب قال: سنة الحد أن يستتاب صاحبه إذا فرغ من جلده (كنز العمال ج ۵ ص ۴۴۴ ح ۱۳۵۵۷)

به نزد پیامبر برد و گفت: یا نبی‌الله آنک او را از شیر گرفته‌ام. پس پیامبر آن پسر بچه را به یکی از مسلمانان سپرد و دستور داد تا گودالی برای زن کنند و او را تا سینه در گودال ایستاندند، و به مردم دستور داد تا او را سنگسار کنند پس خالد بن ولید سنگی برداشت و به سر وی پرت کرد که خون فوران زد و به گونه خالد پاشید؛ خالد او را دشنام داد؛ پیامبر دشنام خالد به زن را شنید و گفت: ای خالد از دشنام به وی دست بردار، سوگند به کسی که جانم در دست اوست وی چنان توبه‌ای کرده که حتی اگر گمرک‌چی هم توبه‌ای همانند وی کند خدا می‌بخشدش! پس پیامبر در مورد وی دستور صادر کرد و نماز میت بر او گذارد و دفنش کردند»^{۷۶}.

افسانه^۳: «مردی در کوفه به نزد امام‌علی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من زنا کردم پس پاکم کن؛ امام گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از مزینه. امام گفت: آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، امام گفت: بخوان؛ پس آن مرد به خوبی قرآن خواند. امام گفت: آیا جنون نداری؟ مرد گفت: نه، امام گفت: پس برو تا در مورد تو پرس‌وجو کنم. پس مرد رفت سپس دیری نپایید که بازگشت و گفت: ای امیرالمؤمنین من زنا کردم پس پاکم کن، پس امام گفت: آیا زن داری؟ مرد گفت:

۷۶- حدثني عبدالله بن بريدة عن أبيه قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاءته امرأة من غامد فقالت يا نبي الله اني قد زنيت وأنا أريد أن تطهرني فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم ارجعي فلما إن كان من الغد أتته أيضا فاعترفت عنده بالزنا فقالت يا رسول الله اني قد زنيت وأنا أريد أن تطهرني فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم ارجعي فلما إن كان من الغد أتته أيضا فاعترفت عنده بالزنا فقالت يا نبي الله طهرني فلعلك ان تردني كما رددت ماعز بن مالك فوالله اني لحبلي فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم ارجعي حتى تلدي فلما ولدت جاءت بالصبي تحمله فقالت يا نبي الله هذا قد ولدت قال فاذهي فارضيه حتى تظلميه فلما فطمته جاءت بالصبي في يده كسرة خبز قالت يا نبي الله هذا قد فطمته فامر النبي صلى الله عليه وسلم بالصبي فدفعه إلى رجل من المسلمين وأمر بها فحفر لها حفرة فجعلت فيها إلى صدرها ثم أمر الناس ان يرموها فاقبل خالد بن الوليد بحجر فرمى رأسها ففضح الدم على وجنة خالد فسبها فسمع النبي صلى الله عليه وسلم سبه إياها فقال مهلا يا خالد بن الوليد لا تسبها فوالذي نفسي بيده لقد تابت توبة لو تابها صاحب مكس لغفر له فامر بها فصلى عليها ودفنت (مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۳۴۸ + رك: سنن دارمی ج ۲ ص ۱۷۹ و السنن الكبرى نسائي ج ۴ ص ۳۰۴)

بله، امام گفت: آیا همسرت همراه تو در همین شهر است؟ مرد گفت: بله، پس امیرالمؤمنین امر به رفتن مرد داد و به وی گفت: تا در باره تو از قومت پرس و جو کنم. قومش گفتند: ای امیرالمؤمنین! او صحیح‌العقل است. مرد برای بار سوم به نزد امام آمد و سخنانی همانند قبل بیان کرد، پس امام گفت: برو تا در باره‌ات تحقیق کنم. پس برای بار چهارم به نزد امام رجوع کرد و وقتی اقرار به زنا کرد امیرالمؤمنین به قنبر گفت: او را نگاه‌دار؛ چه زشت است کسی از شما مرتکب این نوع فاحشه‌ها شود پس [با اعتراف به آن] خود را در برابر مردم مفتضح کند آیا نمی‌شود در خانه توبه کرد [و کار را به صحنه اجتماع نکشاند] به خدا سوگند هر آینه توبه‌ی وی که مابین او و خدا است بهتر از این است که من بر او حد جاری کنم. آن‌گاه وی را بیرون آورد و در میان مردم ندا در داد که: ای مسلمانان! برای اقامه حد بر این مرد بیرون آید، البته بگونه‌ای که کسی از شما دیگری را نشناسد. پس او را به جبان بردند، مرد گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه دهید دو رکعت نماز بخوانم؛ سپس او را در گودال قرار دادند و مردم به سمت او [برای سنگسارش] آمدند که امام گفت: ای گروه‌های مسلمان‌ها! این حقی از حقوق الله است پس هر که را بر گردنش حق الله است برگردد و کسی که حدی الهی بر گردنش است اقامه حد و الله نکند [شما را بخدا سوگند هر کدام از شما حدی اینچنین، خدا بر او واجب کرده است در این مورد شرکت نکند زیرا حق خدا را نگیرد آن کس که خداوند از او حقی مانند آن طلبکار است]. در اثر این جمله، همه مردم برگشتند و فقط امام علی و حسن و حسین باقی ماندند. آن‌گاه امام علی سنگی برداشت و با گفتن سه تکبیر، به سوی او پرتاب کرد؛ او این کار را سه بار انجام داد، سپس حسن او را همانند امیرالمؤمنین سنگسار کرد و پس از وی حسین اقدام به سنگسار کرد که به مرگ آن مرد انجامید. پس امیرالمؤمنین او را [از گودال رجم] بیرون آورد و دستور داد برایش قبری کنند و برایش نماز خواند و دفنش کردند. از امیرالمؤمنین پرسیده شد

آيا غسلش نمی دهی؟ پاسخ داد: با چیزی غسل شده است که تا روز قیامت، طاهر است؛ وی بر امر عظیمی صبوری کرد»^{٧٧}.

٧٧- کافی ج ٧ ص ١٨٨: (علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد بن خالد رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: أتاه رجل بالكوفة فقال: يا أمير المؤمنين إني زنيت فظهرني قال: ممن أنت؟ قال: من مزينة قال: أتقرب من القرآن شيئا؟ قال: بلى قال: فافرق فأجاد فقال: أبك جنة؟ قال: لا، قال: فاذهب حتى نسأل عنك فذهب الرجل ثم رجع إليه بعد فقال: يا أمير المؤمنين إني زنيت فظهرني، فقال: الك زوجة؟ قال: بلى، قال: فمقيمة معك في البلد؟ قال: نعم، قال: فأمره أمير المؤمنين عليه السلام فذهب وقال: حتى نسأل عنك فبعث إلى قومه فسأل عن خبره فقالوا: يا أمير المؤمنين صحيح العقل فرجع إليه الثالثة فقال له مثل مقالته، فقال له: اذهب حتى نسأل عنك فرجع إليه الرابعة فلما أقر قال أمير المؤمنين عليه السلام لقنبر: احتفظ به ثم غضب ثم قال: ما أقبح بالرجل منكم أن يأتي بعض هذه الفواحش فيفضح نفسه على رؤوس الملا أفلا تاب في بيته فوالله لتوبته فيما بينه وبين الله أفضل من إقامتي عليه الحد ثم أخرجه و نادى في الناس يا معشر المسلمين اخرجوا ليقام على هذا الرجل الحد ولا يعرف أحدكم صاحبه فأخرجه إلى الجبان فقال: يا أمير المؤمنين أنظرنى أصلي ركعتين ثم وضعه في حفرة واستقبل الناس بوجهه، فقال: يا معشر المسلمين إن هذا حق من حقوق الله عز وجل فمن كان لله في عتقه حق فليصرف ولا يقيم حدود الله من في عتقه لله حد فانصرف الناس وبقي هو والحسن والحسين عليهما السلام فأخذ حجرا فكبر ثلاث تكبيرات ثم رماه بثلاثة أحجار في كل حجر ثلاث تكبيرات ثم رماه الحسن عليه السلام مثل ما رماه أمير المؤمنين عليه السلام ثم رماه الحسين عليه السلام فمات الرجل فأخرجه أمير المؤمنين عليه السلام فأمر فحفر له وصلى عليه ودفنه فقيل: يا أمير المؤمنين ألا تغسله؟ فقال: قد اغتسل بما هو طاهر إلى يوم القيامة لقد صبر على أمر عظيم)

الفقيه ح ٥٠١٧: (وروى سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباتة قال: "أتى رجل أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: يا أمير المؤمنين إني زنيت فظهرني فأعرض أمير المؤمنين (عليه السلام) بوجهه عنه، ثم قال له: اجلس فأقبل على (عليه السلام) على القوم فقال: أيعجز أحدكم إذا قارف هذه السيئة أن يستر على نفسه كما ستر الله عليه، فقام الرجل فقال: يا أمير المؤمنين إني زنيت فظهرني، فقال: وما دعاك إلي ما قلت؟ قال: طلب الطهارة، قال: وأى الطهارة أفضل من التوبة، ثم أقبل على أصحابه يحدثهم فقام الرجل فقال: يا أمير المؤمنين إني زنيت فظهرني فقال له: أنقرأ شيئا من القرآن؟ قال: نعم، فقال: اقرأ فقرأ فأصاب فقال له: أتعرف ما يلزمك من حقوق الله عز وجل في صلاتك و زكاتك فقال: نعم فسأله فأصاب، فقال له: هل بك من مرض يعرّوك أو تجد وجعا في رأسك أو شيئا في بدنك أو غما في صدرك؟ فقال: يا أمير المؤمنين لا، فقال: ويحك اذهب حتى نسأل عنك في السر كما سألتناك في العلانية، فإن لم تعد إلينا لم نطلبك، قال: فسأل عنه فأخبر أنه سالم الحال وأنه ليس هناك شيء يدخل عليه به الظن، قال: ثم عاد الرجل إليه فقال له: يا أمير المؤمنين إني زنيت فظهرني، فقال له: لو إنك لم تأتتنا لم نطلبك ولسنا بتاركيك إذا لزمك حكم الله عز وجل، ثم قال: يا معشر الناس إنه يجزي من حضر منكم رجمه عن غاب، فنشدت الله رجلا منكم يحضر غدا لما تلمم بعمامته حتى لا يعرف بعضكم بعضا وأتوني بغلس حتى لا ينظر بعضهم بعضا فإننا لا نظفر في وجه رجل ونحن نرجمه بالحجارة، قال: فعدا الناس كما أمرهم قبل أسفار الصبح، فأقبل على (عليه السلام) عليهم، ثم قال:

افسانهٔ ۴: «یونس بن یعقوب از ابی مریم از امام باقر نقل کرده که فرمود: زنی نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: من عمل زشت زنا انجام داده‌ام، حضرت از وی روی بگردانید، زن بدان سو رفت و در مقابل آن حضرت شد و گفت: من مرتکب زنا شده‌ام، باز حضرتش روی از او بگردانید، زن نیز به آن سو شد و گفت: من زنا کرده‌ام، این بار نیز حضرت روی بگردانید، و زن به آن سو شده و گفت: من مرتکب عمل قبیح شده‌ام، پس حضرت فرمان داد او را بازداشت کردند و زن حامله بوده و درنگ کردند تا وضع حمل کرد، سپس امر فرمود برای او حفره‌ای در رحبهٔ کوفه کردند و لباسی جدید برای او دوختند و زن را تا سینه درون آن حفر کردند و دروازهٔ رحبه (میدان) را بستند و با سنگ او را هدف قرار داد و گفت: بسم الله اللهم علی تصدیق کتابک [!!!] و سنّة نبیک، سپس به قنبر فرمان داد او را سنگ زند بعد به منزل رفت و فرمود: قنبر اجازه ده اصحاب محمد^(ص) درآیند و او را سنگسار کنند و داخل شدند و هریک با سنگی او را هدف قرار داد و سنگ‌ها تمام شد و آنان ندانستند همان سنگ‌ها را بار دوم به او بزنند یا نه، و در زن رمقی باقیمانده بود، به قنبر گفتند: ما او را با سنگ‌های مان زدیم ولی هنوز زنده است: از امام بیوس اکنون چه کنیم، فرمود: با سنگ‌های تان دوباره شروع کنید، از نو سنگسار کردند تا جان سپرد، گفتند: وی ببرد اکنون با او چه کنیم، فرمود: او را به صاحبانش بسپارید و بگوئید با او همانند مردگان‌شان رفتار کنند»^{۷۸}.

نشدت الله رجلا منكم لله عليه مثل هذا الحق أن يأخذ الله به فإنه لا يأخذ الله عز وجل بحق من يطلبه الله بمثله ، قال: فانصرف والله قوم ما ندري من هم حتى الساعة، ثم رماه بأربعة أحجار ورماه الناس)

۷۸- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج ۵ ص ۳۵۰ ح ۵۰۱۶ [وروی یونس بن یعقوب، عن ابی مریم عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: "أتت امرأة أمير المؤمنين (علیه السلام) فقالت: إني قد فجرت ، فأعرض بوجهه عنها فتحولت حتى استقبلت وجهه ، فقالت: إني قد فجرت ، فأعرض عنها بوجه ثم استقبلته ، فقالت: إني قد فجرت فأعرض عنها ، ثم استقبلته فقالت: إني قد فجرت فأمر بها فحیست وكانت حاملا فتربص بها حتى وضعت ، ثم أمر بها بعد ذلك فحفر لها حفرة في الرحبة وخاط عليها ثوبا جديدا وادخلها الحفرة إلى الحقو وموضع التدبين وأغلق باب الرحبة ورمهاها بحجر وقال: بسم الله اللهم علی تصدیق کتابک وسنة نبیک ، ثم أمر قنبر فرماها بحجر ، ثم دخل منزله ، وقال: يا قنبر ائذن لأصحاب محمد (صلى الله عليه

افسانه ۵: «زنی خدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام مرا از گناه پاک ساز خداوند شما را پاک دارد زیرا عذاب دنیا آسان‌تر است از عذاب آخرت که هرگز بریده نخواهد شد، فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟ گفت: از زنا، فرمود: آیا شوهر داری یا نه؟ گفت: شوهر دارم، فرمود: شویت در اینجا است یا غائب و در شهر دیگر است؟ گفت: در اینجا است، پس آن حضرت فرمود: تو اکنون منتظر باش تا از حمل فارغ شوی آن‌گاه خود به من مراجعه کن، پس چون زن دور شد آن‌قدر که دیگر کلام آن حضرت را نمی‌شنید گفت: خدایا این یک اقرار، به منزله یک شاهد. طولی نکشید که زن باز آمد و گفت: من حملم را گذاردم مرا پاک کن، امیرالمؤمنین تجاهر نموده فرمود: تو را از چه پاک سازم؟ زن گفت: من زنا کرده‌ام و اکنون حملم را هم گذارده‌ام و کودک بدنیا آمده، حضرت باز پرسید آیا تو شوهر داشتی و این کار از تو سر زد یا نداشتی؟ گفت: بلی شوهر داشتم، فرمود: آیا شوهر نزد تو بود یا به مسافرت رفته بود؟ زن گفت: نه حاضر بود، فرمود: برو و فرزندان را شیر ده تا وقت بازگرفتن از شیر، و چون زن چند قدمی دور شد که صدای امیرالمؤمنین را دیگر نمی‌شنید حضرت گفت: خدایا این دو اقرار به منزله دو شاهد. چون زن طفل را از شیر باز گرفت نزد آن حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام و مرا پاک ساز، حضرت پرسید شوهر داشتی و این کار را کردی؟ گفت: آری، فرمود: شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت: حاضر بود، فرمود: برو و کودک را مواظبت و پرستاری کن تا به عقل رسد و بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام و بلندی نلغزد و در چاه و امثال آن نیفتد، پس آن زن بازگشت در حالی که می‌گریست، و چون مقداری که دیگر کلام امام را نمی‌شنید دور شد حضرت گفت: خدایا این سه اقرار، به منزله سه شاهد. عمرو بن حریت در این حال

وآله) ، فدخلوا فرموا بحجر حجر ، ثم قاموا لا يدرون أبعيدون حجارتهم أو يرمون بحجارة غيرها وبها رمق فقالوا يا قنبر أخبره إنا قد رميناها بحجارتنا وبها رمق فكيف نضع ؟ فقال : عودوا في حجارتهم فعدوا حتى قضيت فقالوا له : فقد ماتت فكيف نضع بها ؟ قال : فادفعوها إلى أوليائها ومروهم أن يصنعوا بها كما يصنعون بموتاهم]

زن را دید که می‌گرید، سبب گریه را پرسید؟ زن گفت: نزد امیرالمؤمنین رفتم که مرا از گناه زنا پاک کند به من فرمود: برو و کودکت را پرستاری کن تا بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام سقوط نکند و در چاه نیفتد، و من می‌ترسم که مرگم فرا رسد و ناپاک از دنیا بروم، عمروبن‌حرث گفت: باز گرد من کفالت این طفل را خواهم کرد. زن نزد علی بازگشت و قول عمرو را باز گفت، امام از وی پرسید برای چه عمرو فرزندت را کفالت کند؟ زن گفت: من زنا کرده‌ام مرا پاک کن، فرمود: آیا شوهر داشتی و چنین کردی گفت: آری، پرسید شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت حاضر، آن‌گاه امیرالمؤمنین سر به سوی آسمان کرده گفت: بار الها براستی که من با گرفتن چهار بار اقرار، حد را بر او ثابت کردم و تو خود به رسولت از جمله آن‌چه به او از دین و آئینت وحی کرده‌ای این است که ای محمد هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند پس بی‌شک با من ستیز کرده و از فرمان من سر پیچید و در برابر قدرت من ایستاده، پروردگارا من حدود تو را تعطیل‌کننده نیستم و طالب مخالفت با تو نیستم و ستیزه‌کننده با تو و ضایع‌کننده احکامات نخواهم بود، بلکه مطیع فرمان تو هستم و تابع سنت رسولت؛ و عمروبن‌حرث نگاه به حضرت کرده گفت: یا امیرالمؤمنین جز این نبود که من می‌پنداشتم تو دوست داری که کسی او را کفالت کند، اگر می‌دانستم تو خوش نداری کفالت فرزند او نمی‌کردم، حضرت فرمود: پس از چهار بار شهادت او، بخدا باید او را کفالت کنی بی‌چون و چرا بدون اجر، سپس برخاست و به منبر رفت و فرمود: ای قنبر مردم را خبر کن تا حاضر شوند، جمعیت آمدند و مسجد از کسان پر شد، امام فرمود: ای مردم پیشوای شما فردا با این زن به میدان کوفه می‌آید تا به یاری خدا حدّ الهی را بر او جاری سازد، سپس از منبر فرود آمد و چون صبح شد با زن خارج گشت و مردم در حالی که با دستار خویش روی‌های خود را پوشیده بودند و پاره‌هایی سنگ را در دست و در آستین و در دامن عبا برگرفته به سوی میدان رهسپار شدند، پس امر فرمود برای او گودالی آماده کردند و آن زن را تا سینه در آن پنهان کردند، آن‌گاه بر قاطر خود سوار گشت و پا در پنجه رکاب نمود و دو انگشت سیبانه خود را در گوش نهاد و با صدای بلند آواز داد: ای گروه مردم براستی که خداوند تبارک و تعالی دستوری و

قراری را به سوی پیامبرش فرستاد، و رسولش نیز با من این قرار را گفته است که هر کس حدی از حدود الهی به گردن دارد در اجرای حد اقدام ننماید، پس هر کس حدی بر عهده اوست همانند حدی که بر این زن است او حق ندارد در این کار شرکت کند، پس همگی مردم در آن روز بازگشتند بجز امیرالمؤمنین و حسن و حسین؛ و اینان حد را بر او جاری کردند در حالی که با آنان کسی از مردم نبود»^{۷۹}.

۷۹- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۵۰۱۸ [و إن امرأة أتت أمير المؤمنين (عليه السلام) فقالت : يا أمير المؤمنين إني زنيت فطهرني طهرک الله فإن عذاب الدنيا أيسر من عذاب الآخرة الذي لا ينقطع فقال : مم أطهرک ؟ قالت : من الزنا ، فقال لها : فذات بعل أنت أم غير ذات بعل ؟ فقالت : ذات بعل ، فقال لها : فحاضرا كان بعلک أم غائبا ؟ قالت : حاضرا ، فقال : انتظري حتى تضعي ما في بطنک ثم اتينيني ، فلما ولت عنه من حيث لا تسمع كلامه ، قال : اللهم هذه شهادة ، فلم تلبث أن أتته فقالت إني وضعت فطهرني ، فتجاهل عليها ، قال لها : أطهرک يا أمة الله ماذا ؟ قالت : إني قد زنيت وقد وضعت فطهرني ، قال : وذات بعل أنت إذ فعلت ما فعلت أم غير ذات بعل ؟ قالت : بل ذات بعل ، قال : وكان بعلک غائبا أم حاضرا ؟ قالت : بل حاضرا قال : اذهبي حتى ترضعيه ، فلما ولت حيث لا تسمع كلامه قال : اللهم إنها شهادتان ، فلما أرضعتها عادت إليه فقالت يا أمير المؤمنين إني زنيت فطهرني ، فقال لها : وذات بعل كنت إذ فعلت ما فعلت أم غير ذات بعل ؟ قالت : بل ذات بعل ، قال : وكان زوجک حاضرا أم غائبا ؟ قالت : بل حاضرا ، قال : اذهبي فاكفليه حتى يعقل أن يأكل ويشرب ولا يتردى من سطح ولا يتهور في بئر ، فانصرفت وهي تبكي فلما ولت حيث لا تسمع كلامه قال : اللهم هذه ثلاث شهادات ، فاستقبلها عمرو بن حريث وهي تبكي ، فقال : ما يبكيک ؟ قالت أتيت أمير المؤمنين (عليه السلام) فسألته أن يطهرني فقال لي : اكفلي ولدک حتى يأكل ويشرب ولا يتردى من سطح ولا يتهور في بئر وقد خفت أن يدركني الموت ولم يطهرني ، فقال لها عمرو بن حريث : ارجعي فإني أكفل ولدک . فرجعت فأخبرت أمير المؤمنين (عليه السلام) بقول عمرو فقال لها أمير المؤمنين (عليه السلام) : لم يكفل عمرو ولدک ؟ قالت : يا أمير المؤمنين إني زنيت فطهرني ، قال : وذات بعل كنت إذ فعلت ما فعلت ؟ قالت : نعم قال : وكان بعلک حاضرا أم غائبا ؟ قالت بل حاضرا ، فرفع أمير المؤمنين (عليه السلام) رأسه إلى السماء وقال : اللهم إني قد أثبت ذلك عليها أربع شهادات وإنک قد قلت لنبيک (صلوات الله عليه وآله) فيما أخبرته من دينک : يا محمد من عطل حدا من حدودي فقد عاندني وضادني في ملكي ، اللهم وإني غير معطل حدودک ولا طالب مضادتك ولا معاند لک ولا مضيع أحكامک ، بل مطيع لک متبع لسنة نبيک ، فنظر إليه عمرو بن حريث فقال : يا أمير المؤمنين إني إنما أردت أن أكفله لأنني ظننت أن ذلك تحبه فأما إذ كرهنه فلست أفعل فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) : بعد أربع شهادات بالله لتكفله وأنت صاغر ، ثم قام (عليه السلام) فصعد المنبر فقال : يا قنبر ناد في الناس الصلاة جامعة ، فاجتمع الناس حتى غص المسجد بأهلها فقال : أيها الناس إن إمامکم خارج بهذه المرأة إلى الظهر ليقم عليها الحد إن شاء الله ، ثم نزل فلما أصبح خرج بالمرأة وخرج الناس متنكرين مثلثمين بعمائمهم والحجارة في أيديهم وأرديتهم وأكامهم حتى انتهوا إلى الظهر ، فأمر فحفر لها حفيرة ثم دفنها فيها إلى حقوبها ثم ركب بعلته

افسانه ۶: «زنی همدانی که متأهل و باردار بود و به وی شراحه می‌گفتند، بخاطر ارتکاب زنا نزد امام‌علی آمد. امام‌علی به زن (که اصرار بر وقوع زنا داشت) گفت: شاید مرد مورد نظر، تو را وادار به این کار کرده؟ زن گفت: نه، امام‌علی گفت: شاید در خواب بوده‌ای که به تو تجاوز کرده؟ زن گفت: نه، امام‌علی گفت: شاید شوهری از دشمنان ما داری و تو از او کتمان می‌کنی؟ [؟] زن گفت: نه، پس امام‌علی او را حبس کرد و وقتی وضع حمل نمود در روز پنج‌شنبه او را حدّ جلد زد و روز جمعه سنگسارش نمود؛ به این منظور دستور داد گودالی در بازار برایش کنند. مردم او را (برای سنگسار کردن) دوره کردند که امام با تازیانه آن‌ها را زد و گفت: سنگسار که اینطوری نیست؛ اگر بخواهید به این رویه ادامه دهید یکدیگر را خواهید کشت پس مانند صفوف نماز جماعت به صف شوید. سپس گفت: ای مردم! اگر زناکار خودش به زنا اعتراف کند در این صورت اولین کسی که باید سنگ پرتاب کند امام است ولی اگر چهار شاهد بر وقوع زنا گواهی دهند در این صورت اول، شهود (به خاطر شهادتی که بر علیه او داده‌اند) سنگسار را آغاز می‌کنند سپس امام سپس مردم. آن‌گاه امام سنگی برداشت و تکبیرگویان به او پرتاب کرد سپس صف اول را فراخواند و گفت: سنگسار کنید، سپس گفت: بس است. به همین شکل، صف به صف، کار ادامه پیدا کرد تا زن را کشتند. سپس گفت: هر طور با مرده‌هاتان رفتار می‌کنید با وی نیز همان‌طور رفتار کنید»^{۸۰}

وأثبت رجله فی غرز الركاب ثم وضع يديه السبابتين في اذنيه ثم نادى بأعلى صوته : أيها الناس إن الله تبارك وتعالى عهد إلى نبيه (صلى الله عليه وآله) عهدا وعهد نبيه إلى أن لا يقيم الحد من الله عليه حد، فمن كان لله عليه حد مثل ما له عليها فلا يقيم الحد عليها فانصرف الناس يومئذ كلهم ما خلا أمير المؤمنين والحسن

والحسين (عليهما السلام) فأقاموا عليها الحد، وما معهم ما غيرهم من الناس] + کافی ج ۷ ص ۷-۱۸۵
 ۸۰- عن الشعبي أن علياً أتى بامرأة من همدان ثيب حبلى يقال لها شراحة قد زنت، فقال لها علي: لعل الرجل استكرهك؟ قالت: لا، قال: فلعن الرجل قد وقع عليك وأنت راقدة؟ قالت: لا، قال: فلعل لك زوجا من عدونا هؤلاء وأنت تكتمينه؟ قالت: لا، فحبسها، حتى إذا وضعت جلدتها يوم الخميس مائة جلدة، ورجمها يوم الجمعة، فأمر فحفر لها حفرة بالسوق فدار الناس عليها فضربهم بالدرّة، ثم قال: ليس هكذا الرجم، إنكم إن تفعلوا هكذا يقتل بعضكم بعضا، ولكن صفوا كصفوفكم للصلاة، ثم قال: يا أيها الناس، إن أول الناس يرمم

تکمیل افسانه^۶: «و امیرالمؤمنین علیه السلام برای رجم شراحه همدانیه [که خود به نزد امام آمده و اقرار به زنا کرده بود] حاضر شد، مردم بسیاری گرد آمده بودند و ازدحام به قسمی بود که نزدیک بود پاره‌ای پاره دیگر را از فشار هلاک کنند. حضرت چون چنین دید فرمان داد او را به خانه بازگردانیدند، تا وقتی که جمعیت متفرق گشتند و ازدحام فرو نشست او را به صحن خانه بیرون آوردند و در خانه را بیستند و او را سنگسار کردند تا جان سپرد، بعد فرمود: در را باز کردند و مردم وارد شدند و هر کس می‌رسید زبان به لعن مرجوم می‌گشود، چون آن حضرت چنین دید منادی را فرمان داد ندا کند: ای گروه مردم زبان سوء را از این شخص برگزید چرا که هر کس بر او حدّ الهی جاری شود همان حد کفّاره گناه اوست در دنیا همچنان که بدهی در برابر بدهی است»^۱.

* تا این‌جا تلاش کردم تمام روایات سنگسار (یعنی قتل زناکار با پرتاب سنگ) را گردآوری کنم؛ و به این نتیجه بسیار مهم رسیدیم که در هر شش مورد مذکور، اجرای حکم ناشی از اقرار زانی بود و نه بیّنه (شهود)؛ در حالی که تنها راه یادشده در قرآن و تنها راه غیر مخدوش در روایات معتبر (که طیّ دوازده حدیث آوردم)، اثبات از طریق شهود است. همین مطلب، موجب گذاردن علامت سؤال بزرگ در برابر تمامیت هر شش روایت مذکور (که آن‌ها را افسانه می‌دانم) است. در عنوان

الزانی الامام إذا كان الاعتراف، وإذا شهد أربعة شهداء على الزنا فان أول الناس يرحمه الشهود لشهادتهم عليه، ثم الامام ثم الناس، ثم رماها بحجر و كبر، ثم أمر الصف الأول فقال: ارموا، ثم قال: انصرفوا وكذا صفا صفا حتى قتلوها، ثم قال: افعلوا بها ما تفعلون بموتاكم. (کنز العمال ج ۵ ص ۴۲۱ ح ۱۳۴۹۱ | المصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۳۲۶ ح ۱۳۳۵۰)

۸۱- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج ۵ ص ۳۴۱ ح ۴۹۹۵ [و خرج امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشراحة الهمدانیة^(۳) فکاد الناس یقتل بعضهم بعضا من الزحام ، فلما رأى ذلك أمر بردها حتى خفت الزحمة، ثم أخرجت وأغلق الباب ، قال : فرموها حتى ماتت ، ثم أمر بالباب ففتح ، قال : فجعل من دخل يلعنها قال : فلما رأى ذلك نادى منادية أيها الناس ارفعوا ألسنتكم عنها فإنه لا يقام حد إلا كان كفارة ذلك الذنب كما يجزي الدين بالدين. (۳) في القاموس شراحة - كسراقة - امرأة همدانية أقرت بالزنا عند علي كرم الله وجهه]

بعدی (علل ردّ روایات مرگبار) مشروحاً به نقد این روایات از زوایای مختلف می‌پردازم.

نکته: باید به این نکته مهم دقت داشت که راویان، گاه قطعاً از این روایات مرگبار را جداگانه و مستقل می‌آورند که علی‌الظاهر شمار این نوع روایات را بالا می‌برد ولی چنان‌که اشاره کردم این‌ها در واقع روایاتی مستقل و جداگانه نیستند که بشود از آن‌ها در تأیید مرگبار بودنِ رجم استفاده کرد بلکه بخش‌هایی از همان افسانه‌های یادشده‌اند (که توسط راویانِ بعدی نقل می‌شود) و در نتیجه نباید فریب تکرارش در قالبی کوچک را خورد.

علل ردّ روایات مرگبار (تولیدات جاعلان)

در مبحث پیشین تقریباً تمام روایاتی که رجم را خونین و فرجامش را مرگ (یعنی معادل سنگسار کنونی) معرفی می‌کرد آوردم. اینک در این مبحث بنا دارم به نقد آن روایات بیردازم و با نمایان ساختن ایرادات جدی، اساسی و بارزشان، به ردّ واقعی بودن آن‌ها برسیم و جعلی بودنشان به اثبات رسد.

مهم‌ترین دلایل ساختگی بودن روایات مورد بحث از این قرار است:

۱- متن‌های ضعیف، مستهجن و افسانه‌وار

آن‌قدر مضامین مستهجن و بدآموزی‌های اخلاقی در جعلیات فوق وجود دارد که قلم، ارزشی برای نگاشتن آن‌ها نمی‌یابد اما با این حال:

الف- نمی‌دانم چرا کسی در مورد افسانه یکم نمی‌پرسد که مگر ما عزمین مالک مجرد نبود؟ (یعنی نه تنها مصداق یغذو علیه و یروح نبود بلکه اساساً زن نداشت!). به این ترتیب، از کی تا حالا کیفر مردان مجرد (زنانی غیر محصنه) عبارت از سنگسار و نابودی شده؟ چرا به راحتی، تن به افسانه‌هایی می‌دهیم که با اساس حکم معین اسلامی^{۸۲} مخالفت دارد؟ از آن گذشته همین افسانه‌ها معضلاتی جسمانی برای وی برمی‌شمرند که معمولاً بنا به سنت نبوی، موجب تخفیف مجازات شده و جلد ملایم و تشریفاتی (و نه حتی جلد معمولی) را بدنبال دارد. چرا باید افسانه‌ها این قدر با ذهن و روان‌مان بازی کنند که به راحتی آب خوردن بپذیریم که رسول خدا^(ص) مردی "مجرد"، "یتیم"، "تهیدست بی‌جامه"، "کارگر اجیر (حتی احتمالاً مملوک)"، "ساده‌لوح" و "دارای معضلات جسمانی" را سنگسار کرد و معدوم ساخت^{۸۳}؟ در

۸۲- اگر سنگسار مجردها واقعی باشد در این صورت آیه "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" معلوم نیست برای چی و برای چه کسانی نازل شده؛ زیرا برخی به استثناء متأهلها از شمول آن اقدام می‌کنند و این روایات به استثناء مجردها از شمول آن؛ به این ترتیب به این نتیجه سخیف می‌رسیم که شمول آیه بر هیچ‌کس منطبق نیست!

۸۳- «حدثنی یزید بن نعیم بن ہزال، عن ابيہ، قال: کان ما عزمین مالک یتیماً فی حجر ابي، فأصاب جاریة من الحی، فقال له ابي: أنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فأخبره بما صنعت لعله یستغفر لک، وإنما یرید بذلک رجاء أن یكون له مخرجاً، فأتاه فقال: یا رسول الله، إني زنیت فأقم علی کتاب الله، فأعرض عنه، فعاد فقال: یا رسول الله، إني زنیت فأقم علی کتاب الله، فأعرض عنه، فعاد فقال: یا رسول الله، إني زنیت فأقم علی

تکمیل این افسانه ملاحظه کردید که چگونه جاعل حدیث، ماعز را مأمور کرد تا عرض حالش را به ترتیب به عمر، ابوبکر و پیامبر بگوید تا در عین حال، ترتیب خلافت را نیز تأیید کرده باشد؛ معمولاً از این ترتیبات فرقه‌محور برای اقتناع مخاطب و استحکام حدیث استفاده می‌کنند که خود، بهترین گواه بر جعل آن است.

ب- معلوم نیست که راوی هر یک از افسانه‌های زنان باردار، چگونه در هر چهار نوبت اقرار زانیه، که در ایام مختلف و ظرف حدوداً سه سال رخ می‌داد، تماماً در صحنه "اعتراف زن به زناکاری" حاضر می‌شد؟! آیا با عالم غیب ارتباط داشته و یا گزارشگر ویژه‌ی شخص زانیه بوده که عیناً در روزهای حضور وی در نزد پیامبر و امام، او نیز در محل حاضر می‌شد؟

کتاب الله، حتی قالها أربع مرار، قال صلى الله عليه وسلم: (إنك قد قلتها أربع مرات، فبمن؟) قال: فلانة، فقال (هل ضاجعتها؟) قال: نعم قال: (هل باسرتها)؟ قال: نعم، قال: (هل جامعتها) قال: نعم، قال: فأمر به أن يرجم، فأخرج به إلى الحرة فلما رجم فوجد مس الحجارة جزع فخرج يشتد، فلقبه عبد الله بن أنيس وقد عجز أصحابه فنزع له بوظيف بعير فرماه به فقتله، ثم أتى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له، فقال: هلا تركتموه لعله أن يتوب فيتوب الله عليه» (سنن أبي داود ح ۴۴۱۹) + (المصنف ابن أبي شيبة ج ۶ ص ۵۵۱): كان ماعز بن مالك في حجر أبي (...).

عن سماك بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة يقول اتى رسول الله (ص) برجل قصير أشعث ذى عضلات عليه ازار وقد زنى فرده مرتين [قال] ثم امر به فرجم (صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷، مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۱۰۳).

«عن جابر بن سمرة، قال: رأيت ماعز بن مالك حين جرى به إلى النبي (ص) رجلاً قصيراً أعضل ليس عليه رداء، فشهد على نفسه أربع مرات أنه قد زنى، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (فلعلك قبلتها) قال: لا والله إنه قد زنى الآخر، قال: فرجمه ثم خطب فقال: (ألا كلما نفرنا في سبيل الله عز وجل خلف أحدهم له نيب كنيب التيس يمنح إحداهن الكنية، أما إن الله إن يمكنى من أحد منهم إلا نكلته عنهن)» (سنن أبي داود ح ۴۴۲۲).

«عن نعيم بن هزال ان هزالا كان استأجر ماعز بن مالك وكانت له جارية يقال لها فاطمة قد أملكك وكانت ترعى غنما لهم وان ماعزا وقع عليها فأخبر هزالا فخدعه فقال انطلق إلى النبي صلى الله عليه وسلم فأخبره عسى ان ينزل فيك قرآن فامر به النبي صلى الله عليه وسلم فرجم فلما عضته مس الحجارة انطلق يسعى فاستقبله رجل بلحي جزور أو ساق بعير فضربه به فصرعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ويلك يا هزال لو كنت سترته بثوبك كان خيرا لك» (مسند احمد ج ۵ ص ۲۱۷).

ب- یکی از جاعلان، در تغلیظ افسانه‌اش هُنر به خرج داده و هر دو افسانهٔ مربوط به زمان پیامبر را متصل به هم دانسته و برای این‌که بار افسانه و احساس را در آن بالا ببرد مدعی است که ابتدا ماعز به نزد پیامبر آمد و با آن آب‌وتاب و رفت‌وبرگشت، در حالی‌که دست در دست پیامبر نهاده بود، خواهان قتل خود با سنگ شد! و بلافاصله پس از قتل وی، غامدیه وارد شد (ولی این یکی از آن‌جا که تصور کرد پیامبر می‌خواهد با بردن و آوردنش او را همانند قبلی از اعتراف منصرف کند) از حضرت درخواست داشت که کار را یکسره کند و زودتر او را سنگسار کند و مثل ماعز نباشد که هی برود و بیاید!^{۸۴}

گفتنی است ساخت داستان و افسانه در این باب، صورت‌های دیگری هم دارد مثلاً صدیقه و سقمی روایت دیگری (که البته به معما و چیستان می‌ماند!) را چنین نقل و نقد می‌کند: «روزی عمر با پنج نفر که آنان را در حال زنا گرفته بودند آمد و امر کرد که بر آنان حد اقامه شود. علی در آن‌جا حاضر بود گفت: ای عمر حکم آنان چنین نیست. عمر گفت: تو بر آنان حد اقامه کن. علی اوّلی را جلو آورد و گردن او

۸۴- عن سلیمان بن بریدة عن أبيه قال جاء ماعز بن مالك إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء فقال يا رسول الله طهرني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء فقال يا رسول الله طهرني فقال النبي صلى الله عليه وسلم مثل ذلك حتى إذا كانت الرابعة قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم فيم أطهرك فقال من الزني فسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم أبه جنون فأخبر انه ليس بمجنون فقال أشرب خمرًا فقام رجل فاستنكهه فلم يجد منه ريح خمر قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أزنيت فقال نعم فامر به فرجم فكان الناس فيه فرقتين قاتل يقول لقد هلك لقد أحاطت به خطيئته وقائل يقول ما توبة أفضل من توبة ماعز انه جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده في يده ثم قال اقتلني بالحجارة قال فلبثوا بذلك يومين أو ثلاثة ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم جلوس فسلم ثم جلس فقال استغفروا لماعز بن مالك قال فقالوا غفر الله لماعز بن مالك قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد تاب توبة لو قسمت بين أمة لوسعتهم قال ثم جاءت امرأة من غامد من الأزد فقالت يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجعي فاستغفري الله وتوبي إليه فقالت أراك تريد ان تردني كما رددت ماعز بن مالك قال وما ذاك قالت انها حبلى من الزني فقال أنت قالت نعم فقال لها حتى تضعي ما في بطنك قال فكفلها رجل من الأنصار حتى وضعت قال فاتي النبي صلى الله عليه وسلم فقال قد وضعت الغامدية فقال إذا لا ترجمها وندع ولدها صغيرا ليس له من يرزعه فقام رجل من الأنصار فقال إلى رضاعه يا نبي الله قال فرجمها (صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۱۹ و ۱۲۰).

را زد، دومی را رجم کرد، سومی را حد زد، چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد. عمر متحیر شد و مردم تعجب کردند. عمر پرسید ای ابالحسن برای پنج نفر در موضوعی واحد، پنج حد متفاوت اجرا کردی! علی گفت: اولی ذمی بود که از ذمه خارج شد و حد او جز شمشیر نیست، دومی مرد محصن بود که حد او رجم است. سومی محصن نبود که حد او تازیانه است. چهارمی برده است که نصف حد به او زدیم و پنجمی مجنون بود (که حد از او ساقط است). این روایت بیش تر به داستان شبیه است و به نظر می‌رسد راوی برای بیان مجازات‌های مختلف زنا چنین داستانی را ساخته است. این‌که پنج نفر مرد زناکار را در حال زنا گرفته باشند و عمر بدون توجه به شرایط آنان برای همه مجازات یکسان تعیین کرده و در این میان از زنانی که با این مردان زنا کرده‌اند خبری نیست، به قصه و داستان شبیه است»^{۸۵}.

ت- در یکی از این جعلیات، امام علی دو بار "فراخوان حضور به همه مردم" می‌دهد تا آن‌ها را از "وقوع زناى زنى تائب (که با پای خودش به نزد امام آمده)" و "لزوم حضور همگانی در اجرای سنگسارش" باخبر کند ولی دست آخر با گفتن جمله‌ای همه را برمی‌گرداند! سرانجام مشخص نشد امام معصوم! چرا این جمله را در گردهمایی اول ایراد نکرد که این همه خلق الله را در صبحگاهان سرگردان نکند. در همین مورد می‌بینیم که هیچ خبری از شوهر او در آن داستان طولانی و با آب‌وتاب سه ساله نیست و حتی کودک متولدشده برخلاف قاعده الولد للفراس وللعاهر الحجر به مردی رهگذر رسید و نه به وی! (و یا حتی به عاهر).

۸۵- رجم سنگسار (مقاله و سقمی) ص ۶۹. ضمناً متن روایت مورد استناد چنین است: عن محمد بن الفرات عن الأصعب بن نباته قال: اتى عمر بخمسة نفر أخذوا فى الزنا فأمر أن يقام على كل واحد منهم الحد، وكان أمير المؤمنين عليه السلام حاضراً فقال: يا عمر ليس هذا حكمهم، قال: فأقم أنت الحد عليهم، فقدم واحدا منهم فضرب عنقه وقدم الآخر فرجمه وقدم الثالث فضربه الحد وقدم الرابع فضربه نصف الحد وقدم الخامس فعززه فتجبر عمر وتعجب الناس من فعله فقال عمر: يا أباالحسن خمسة نفر فى قضية واحدة أقمت عليهم خمسة حدود ليس شئ منها يشبه الآخر فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما الأول فكان ذمياً فخرج عن ذمته لم يكن له حد إلا السيف وأما الثانى فرجل محصن كان حده الرجم وأما الثالث فغير محصن حده الجلد وأما الرابع فعبد ضربناه نصف الحد وأما الخامس فمجنون مغلوب على عقله (وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۳۵۰).

ث- در حالی که امام علی افسانه پردازان خواهان حضور هر چه بیش تر مردم در صحنه اجرای سنگسار است (و حتی دستور می دهد و همه مسلمانان را فرا می خواند بطوری که در اثر شدت ازدحام و فشار، خطر هلاک جمعیت می رفت) اما امام علی واقعی، شرکت کنندگان در چنین مراسم هایی را "مردان فضول" می نامد: «مردی را در بصره برای اجرای حد نزد امیرالمومنین^(ع) آوردند پس جماعتی از مردم [برای تماشا و شرکت در اجرای حد] نزدیک شدند. امام علی رو به قنبر گفت: این جماعت برای چی دارند جمع می شوند؟ قنبر پاسخ داد: قرار است بر مردی اقامه حد شود. امام علی وقتی جماعت نزدیک شدند به چهره شان نظر کرد و گفت: نفرین بر چهره هایی که جز در شر و بدی دیده نمی شوند. اینان آدم های فضول و فرومایه هستند [و دنبال این چیزها می گردند]. ای قنبر! این جماعت را از من دور کن»^{۸۶}.

ج- این روایات جعلی تفهیم می کند که همه یاران امام علی، زناکار (آن هم از نوع زنای محصنه) بودند! و به همین خاطر اجازه ی اجرای حد را نداشتند^{۸۷} گویا امام علی جاعلان تعمداً درصدد اثبات همین مطلب یعنی زناکار بودن همه بجز حسنین بوده است.

۸۶- محمد بن الحسن الصفار عن أبي إسحاق الخفاف عن اليعقوبي عن أبيه قال: اتى أمير المؤمنين عليه السلام وهو بالبصرة برجل يقام عليه الحد قال: فلما قربوا و نظر في وجوههم قال: فأقبل جماعة من الناس فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا قنبر انظر ما هذه الجماعة قال: رجل يقام عليه الحد قال: فلما قربوا و نظر في وجوههم قال: لا مرحبا بوجوه لاترى الا في كل سوء هؤلاء فضول الرجال أمطهم عنى يا قنبر (تهذيب الاحكام ج ۱۰ ص ۱۵۰ ح ۶۰۳، وسائل الشيعه ح ۳۴۱۴۸). جمله "قال: فلما قربوا و نظر في وجوههم" دو بار در این حدیث آمده اما گویا اولی که با نقطه چین معلوم کردم، زائد بوده و ناشی از ضبطِ ناصحیح و یا اشتباه در کتابت یا تایپ است.

۸۷- (فاقبل علیّ علیهم ثم قال: نشدت الله رجلا منكم لله عليه مثل هذا الحق أن يأخذ الله به فإنه لا يأخذ الله عز وجل بحق من يطلبه الله بمثله) / (فقال: يا معاشر المسلمين إن هذا حق من حقوق الله عز وجل فمن كان لله في عنقه حق فلينصرف و لا يقيم حدود الله من في عنقه لله حد فانصرف الناس و بقى هو و الحسن و الحسين)

چ- این روایات جعلی، همچنین نشان می‌دهد که تنها دغدغه اخلاقی امام معصوم، فحش ندادن به مُرده است و نه با قلوه‌سنگ به سر و صورت زنی تائب تا مُردنش کوفتن!

۲- بی‌اعتباری اقرار و حمل در ثبوت رجم:

چنان‌که ملاحظه شد هر شش روایت فوق مبتنی بر "اقرار و اعتراف" و بعضاً "حاملگی و باردار شدن" است؛ این در حالی است که قرآن راه استحقاق کیفر فحشا را به عینه محدود در گواهی شهود می‌داند و در واقع با ذکر این طریق، به آن موضوعیت می‌بخشد اما عمرین خطاب علی‌رغم این تحدید قرآنی، در ضمن آیه‌شمردن رجم! دو راه دیگر نیز به طریق قرآن افزود: یکی اقرار و اعتراف خود فرد، و دیگری از راه حامله شدن (بعدها همین مضمون به کتب فقهی شیعه هم نفوذ یافت). سخن عمر در این باره چنین است: «رجم در کتاب خدا حق است بر علیه زن و مرد متأهلی که بی‌نه شهادت دهند یا حاملگی رخ دهد یا اقرار و اعتراف صورت گیرد»^{۸۸}.

این دو طریق علاوه بر این‌که مخالف سیاست قرآن است همچنین دارای اشکالات زیر می‌باشد:

الف- اقرار: اقرار یا اجباری است و یا ارادی؛

اگر اجباری باشد که اساساً اعتبار ندارد: «امام صادق از قول حضرت علی گفت: اگر کسی را با کندن موهایش یا با ترساندن و ایجاد ناامنی یا در حبس و زندان و یا با تهدید، به اقرار بر علیه خود وادارند، این اقرار موجب حد نمی‌شود [زیرا در شرایط غیر طبیعی بوده است]»^{۸۹}

۸۸- الرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ!! حَقَّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ أَوْ كَانَ الْحَبْلُ أَوْ الْإِعْتِرَافُ [صحيح بخاری (کتاب الحدود باب رجم الحُبلى من الزنا إذا احصنت) ح ۶۳۲۸]. متن کامل این سخن را در مباحث آتی می‌آورم.

۸۹- عن أبي عبد الله أن أمير المؤمنين^(ع) قال: من أقر عند تجريد أو تخويف أو حبس أو تهديد فلا حد عليه (کافی کلینی ج ۷ ص ۲۶۱ ح ۶).

و اگر اختیاری و ارادی باشد به صراحت کلام معصوم، در زنای محصنه و ثبوت رجم فاقد اعتبار است: «امام صادق گفت: هرکس، چه مرد آزاد چه برده چه زن آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناه مستوجب حدی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او، هرکس می خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محصن؛ که وی رجم نمی شود جز به این که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند...»^{۹۰}.

نکته - تفکیک دو نوع اقرار از یکدیگر (اقرار در مقابل بیئنه، اقرار در مقابل انکار // اقرار در عرض بیئنه، اقرار در طول بیئنه): آن اقراری که در رد اعتبارش در زانی محصنه، سخن می گویم اقراری است به موازات بیئنه و در عرض آن. بر آن اساس اگر زانی محصن چهار مرتبه بر علیه خودش گزارش دهد دیگر نیازی به وجود شهود نیست و در واقع به صرف اقرار خود فرد می توان حکم به رجمش داد. همان طور که توضیح دادم این اقرار بنا به روایات متعدّد هیچ اعتباری در این کیفر ندارد. اما اقرار اگر در طول بیئنه باشد یعنی چنانچه زانی محصن در پی گواهی شهود، به خطایش اعتراف کند و راه انکار در پیش نگیرد در این صورت این نوع اقرار موجب تخفیف های بیش تری برای وی در جریان اجرای حکم است. اقرار در حدیث زیر (که بدلیل خلط آن با اقرار نامعتبر از سوی نویسندگان، موجب اشتباهات زیادی در متون فقهی شده) را از همین نوع اقرار معتبر می توان شمرد. عبارت داخل [...] را به قرینه عبارت (إن كان إنما أقيمت عليه البيّنة و هو يجحد) که در اواخر حدیث است به متن افزودم: «روی الحسين بن خالد قال قلت لأبي الحسن^(ع) [الكاظم] أخبرني عن المحصن إذا هرب من الحفيرة، هل يردّ حتى يقام عليه الحدّ؟ فقال: يردّ و لا يردّ. قلت: كيف ذلك؟ قال: إذا كان [إنما قامت عليه البيّنة و] هو المقرّ على نفسه ثمّ هرب من الحفيرة بعد ما يصيبه شيء من الحجارة لم يردّ، و إن كان إنما أقيمت عليه البيّنة و هو يجحد» ثمّ هرب يردّ و هو صاغر

۹۰- عن الفضيل قال: سمعت أبا عبد الله يقول: من أقر على نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مرة واحدة حرا كان أو عبداً أو حرة كانت أو أمة فعلى الامام أن يقيم الحد على الذي أقر به على نفسه كأننا من كان إلا الزاني المحصن فإنه لا يجرمه حتى يشهد عليه أربعة شهداء فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم يجرمه (استبصار ح ۷۶۱).

حتی یقام علیه الحدّ»^{۹۱} (حسین بن خالد از امام کاظم پرسید: اگر محکوم از گودال بگریزد آیا باید برگردانده شود تا حد بر او اقامه شود؟ امام پاسخ داد: بستگی دارد. راوی ادامه داد: به چه بستگی دارد؟ امام گفت: اگر او [گواهی شهود را] بپذیرد و به خطایش اعتراف کند در این صورت اگر سنگی به وی اصابت کرده باشد برگردانده نمی‌شود ولی اگر با وجود گواهی شهود اعتراف نکند و در مقام انکار برآید در این صورت، ولو سنگی هم به او خورده باشد، با حال زار برگردانده می‌شود تا حد [یعنی اصابت شمار معتناهی سنگ] بر علیه‌ش اقامه شود).

ب- حمل: از آن‌جا که بحث، محدود به زناى محصنه است پس حامله شدن به خودی خود نمی‌تواند گویای بارداری از راه نامشروع باشد زیرا طبیعی‌تر آن است که حمل را ناشی از حرام ندانسته، آن را به شوهر نسبت دهند. مبنای انتساب حمل به فعل حرام چیست؟ آیا بر این اساس نمی‌توان تمام زنانی که باردارند را به جرم زنا دستگیر و سپس رجم کرد؟! باید دقت داشت که در روایت عمر صرف حامله شدن به خودی خود موجب احراز زنا است؛ در این صورت معلوم نیست چه فرقی بین حمل از طریق شرعی و حمل از طریق زنا است زیرا تمام تماس‌های جنسی زنان متأهل، چه مشروع چه نامشروع، حمل بر نوع نامشروعش می‌شود. این طریق، آن قدر ناشیانه ساخته شده که هرچه در تضعیفش سخن گوئیم ناخواسته از وضوح ضعفش کاسته‌ایم. گفتنی است در این طریق، اثبات حرام بودن حمل را به پس از زایمان موکول نکرده بلکه صرف حمل دلیل بر وقوع فعل حرام دانسته شده! تازه حتی پس از زایمان، به ویژه در آن عصر، چگونه این ولادت را ناشی از فعل حرام می‌توانستند بشمرند. گویا در این روایت، خلط مباحثی رخ داده و حامله شدن در زنان مجرد که می‌تواند بیان‌گر وقوع زنا در آن‌ها باشد (و البته کیفرش به اتفاق فریقین رجم نیست) را با بحث زناى محصنه که موضوع روایت است درهم آمیخته‌اند. از این‌ها گذشته، حتی با فرض بارداری از راه نامشروع هم نمی‌توان حکم به زناى زن داد زیرا جناب عمر (یا جاعل روایت) از کجا می‌داند

۹۱- عوالی اللئالی ج ۳ ص ۵۵۶ (+ رک: وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۷ [الکافی ج ۷ ص ۱۸۵ ح ۵])

زن با جبر و اکراه و اِدَار به تماس جنسی نشده؟! چه، اگر با تهدید و اِرْعَاب و اکراه مجبور به این کار شده باشد نه تنها هیچ کیفری (چه رسد به سنگسار) شامل حال وی نمی‌شود بلکه باید ضایعه‌ی روانیِ وارده به وی با دلجویی و درمان مناسب برطرف گردد.

الف و ب- علاوه بر این‌ها چنان‌که در حدیث منسوب به عمر ملاحظه شد ادعای اعتبار اقرار و حمل، در کنار آیه‌ی ساختگی رجم قرار دارد یعنی همان دست‌هایی که با ساخت آیه‌ی رجم، قول به تحریف قرآن را بر سر زبان‌ها انداختند هم آنان راه حمل و اقرار را نیز به تک‌طریقِ شرع یعنی شهود (بینه) افزودند!

۳- عبور از بینه، با وجود تنها راه ثبوتِ رجم بودنش در فقه جعفری:

راه وجوب رجم در تمام روایات مورد نقد عبارت از اقرار است در حالی که مطابق روایات مؤکد در فقه جعفری، تنها و تنها راه، عبارت از گواهی شهود (بینه) است! این روایات متعدّد (که بالغ بر دوازده حدیث بود) را پیش‌تر در مبحث راه‌های ثبوت رجم آوردم و اینک به تکرار چهار موردش بسنده می‌کنم:

یک- «رسول خدا گفت: اگر قرار بود احدی را بدون بینه رجم کنم هر آینه فلان‌خانم را رجم می‌کردم که تهمت از هیئت و گفتارش و از کسی که بر او وارد می‌شود نمایان است».

دو- «امام صادق گفت: هرکس، چه مرد آزاد چه برده چه زن آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناه مستوجب حدّی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او، هرکس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محصن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این‌که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند»

سه- «امام صادق: حدّ رجم به این است که چهار نفر گواهی دهند صحنه ادخال و اخراج را دیده‌اند»

چهار- «امام صادق گفت: رجم! تا وقتی بیّنه اعلام نکنند که مرد را در حین مجامعت با زن دیده‌اند واجب نمی‌شود» (عن أبي بصير عن أبي عبدالله^(ع)) قال : لا يجب الرجم حتى تقوم البيّنة الأربعة شهود انهم قد رأوه يجامعها)^{۹۲}.

توجه: گفتنی است نه تنها اقرار و حمل برای رجم اعتبار ندارد بلکه ائمه هدی حتی برای بیّنه و تحقق رجم، شرط‌هایی می‌آوردند تا جلوی وقوع آن را بگیرند به ویژه که این کیفر از رجم عربی فاصله گرفته و به سنگسار یهودی تبدیل می‌شد. برخی از این شرایط گاه سخت‌گیرانه از این قرار است:

(۱) شهود، به عینه صحه ادخال و اخراج را ببینند: «امام صادق: مردان و زنان را تا وقتی چهار نفر بر علیه‌شان به آمیزش و به ادخال و اخراجی چون میله در سرم‌دان گواهی ندهند نمی‌توان رجم کرد»^{۹۳} توجه.

(۲) نمی‌توان فردی را رجم کرد مگر این‌که هر چهار شاهد در تشخیص طرف دوم زنا نیز یکسان سخن بگویند: «راوی از امام صادق در باره مردی پرسید که سه نفر

۹۲- تهذیب ج ۱۰ ص ۲ ح ۲

۹۳- عن يونس عن سماعه عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله^(ع): لا يرمج الرجل والمرأة حتى يشهد عليهما أربعة شهداء على الجماع والايلاج والادخال كالميل في المكحلة (وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۳۷۱ ح ۳۴۲۸۲ [الفروع: ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۴ یب: ج ۱۰ ص ۲ ح ۱ صا: ج ۴ ص ۲۱۷]).

توجه: احتمالاً در این نوع احادیث (برخلاف ذهنیت مشهوری که وجود دارد) منظور، رؤیت آلت تناسلی در وقت دخول و خروج نیست بلکه منظور رؤیت خود مرد در حال انجام این عمل است! چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند استفاده روایات از تعبیر ادخال و اخراج به جای دخول و خروج است! در تقویت احتمال، همچنین می‌توان به احادیثی استناد کرد که مردم را از نظر دوختن به شرمگاه دیگران نهی می‌کند* زیرا اگر دیدن چیزی حرام باشد در این صورت نمی‌توان صحت گواهی شهود را بر همان چیز استوار کرد و بر آن تأکید ورزید. با این همه تعبیر کالمیل فی المكحلة، موجب تضعیف این احتمال است هر چند همین تعبیر را نیز می‌توان در آن تحلیل گنجاند. (*میرالمؤمنین به فرزندش محمد حنفیه چنین وصیت کرد: ... و فرض کرد بر چشم که به محرّمات الهی ننگرد و در قرآن با آوردن عبارت "قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم ویحفظوا فروجهم" بر همه تحریم کرد که به فرج دیگری نگاه کند: قال أمير المؤمنين^(ع) فی وصيته لابنه محمد بن الحنفية: ... و فرض علی البصر أن لا ينظر إلى ما حرم الله عز وجل عليه فقال عز من قائل: "قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم ویحفظوا فروجهم" فحرم أن ينظر أحد إلى فرج غيره [من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۲۷-۶۲۶ ح ۳۲۱۵].

بر علیه‌ش شهادت می‌دهند که با فلان زن زنا کرده ولی شاهد چهارم نمی‌داند با کدام زن زنا کرده. امام در پاسخ گفت: نه حدّ زده می‌شود و نه رجم می‌گردد»^{۹۴}.

۳) امکان بهره‌مندی جنسی از همسر، در هر صبح و شام وجود داشته باشد: «راوی از امام باقر در باره تعریف محصن پرسید که امام پاسخ داد: محصن کسی است که دارای فرج [یعنی همسری آماده] می‌باشد بطوری که هر صبح و شام می‌تواند با وی آمیزش کند»^{۹۵} و «راوی پرسید: مسافت سفری که محصن در صورت زنا در آن سفر، رجم نمی‌شود چقدر است؟ معصوم پاسخ داد: سفری که نماز شکسته شود و روزه برداشته شود»^{۹۶}؛ بر این اساس اگر فردی متأهل، در سفر (ولو سفری یکی روزه) مرتکب زنا شود، نمی‌توان وی را رجم کرد: «امام صادق گفت: زن و مرد مُغیب (که همسرشان در سفر است) را نمی‌توان رجم کرد...»^{۹۷} و «کسی که از همسرش دور است، نیز کسی که عقد کرده ولی هنوز همبستر نشده و همچنین کسی که فقط همسرِ صیغه‌ای دارد هیچ کدام [در صورت زنا] رجم نمی‌شوند»^{۹۸}.

۹۴- عن عمار السباطی قال: سألت أبا عبد الله^(ع) عن رجل يشهد عليه ثلاثة رجال أنه قد زنى بفلانة و يشهد الرابع أنه لا يدري بمن زنى قال: لا يحد و لا يرجم (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۲ ح ۳۴۲۸۴ [کافی ج ۷ ص ۲۱۰، الفقیه ۵۰۳۵، استبصار ج ۸۱۷، تهذیب ج ۱۰ ص ۲۵ ح ۷۵]).

۹۵- عن صفوان عن ابن سنان یعنی عبدالله عن إسماعیل بن جابر عن أبي جعفر^(ع) قال: قلت: ما المحصن رحمك الله؟ قال: من كان له فرج يغدو عليه ويروح فهو محصن (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲-۳۵۱ ح ۳۴۲۰۲ [الفروع: ج ۷ ص ۱۷۹ ح ۱۰ الفقیه: ج ۴ ص ۲۵ یب: ج ۱۰ ص ۱۲ ح ۲۸]).

۹۶- عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسين رفعه قال: الحد فی السفر الذی إن زنى لم يرجم إن كان محصنا؟ قال: إذا قصر فأفطر (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷-۳۵۶ ح ۳۴۲۱۸ [کافی ج ۷ ص ۱۷۹، الفقیه ۵۰۳۷]).

۹۷- عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول: المغیب والمغیبة لیس علیهما رجم إلا أن یكون الرجل مع المرأة، والمرأة مع الرجل (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۵ ح ۳۴۲۱۳ [فروع کافی ج ۷ ص ۱۷۸ ح ۵، تهذیب ج ۱۰ ص ۱۵ ح ۳۸]).

۹۸- عن عمر بن یزید عن أبي عبد الله^(ع) فی حدیث قال: لا یرجم الغائب عن أهله و لا المملک الذی لم یبین بأهله و لا صاحب المتعة (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۵ ح ۳۴۲۱۵).

۴- تعارض با رافع حد بودن توبه، قبل از ثبوت جرم در نزد حاکم:

در میان فقها اصل پذیرفته شده‌ای وجود دارد به این صورت که اگر فردی "پیش از ثبوت جرمش در نزد حاکم" توبه نماید همین توبه مطلقاً موجب رفع حد از وی می‌شود چه جرمش از طریق بینه ثابت شده باشد و چه با اقرار؛ و حتی اگر جرمش از طریق اقرار ثابت شود توبه مطلقاً موجب رفع حد از وی می‌گردد چه این توبه پیش از ثبوت جرم در نزد حاکم باشد و چه پس از آن.^{۹۹}

در تأیید اصل فوق علاوه بر روایات متعدد همچنین می‌توان به این آیه استناد کرد: «... إلا الذین تابوا من قبل أن تقدروا علیهم فاعلموا أن الله غفور رحیم» [...] مگر آنان که پیش از آن که بر آنها دست یابید توبه کنند پس بدانید که خدا بخشنده و مهربان است (و توبه‌کنندگان را هرگز عذاب نخواهد کرد).^{۱۰۰}

با این وجود در روایات مورد نقد ملاحظه شد که پیامبر و امام به زانی مُقَرَّی که توبه به قرینه مراجعات مکررش از سر و کول او می‌بارید حد اجرا کردند؛ و شگفت آن که نه پیامبر و نه امام علی به مُقَرَّی مُصَرِّ خواهان تطهیر نگفتند که همین توبه‌ات موجب بخشش خدایی و رفع حد است؛ و سرانجام فرد ناله‌سرداده از گناه را با ضربات سنگ زجرکش کردند!

به راستی اگر لفظ طهرنی و نیز آن مراجعات مکرر، گواه توبه نباشد پس نشان چیست؟ با این که از وصف‌الحال آنها عین توبه به دست می‌آید با این حال اگر آن را "صریح" در توبه ندانیم آیا لااقل حاوی "شبهه" توبه نیست؟ در این صورت مگر حدود بنا به احادیث وارده با ورود شبهه رفع نمی‌شود؟ آیا شبهه موجب درء حد نیست؟:

۹۹- التوبة قبل ثبوت موجب العقوبة عند الحاكم مسقطه للحد مطلقاً و أما بعده، فإن كان الثبوت بالبینة لم یسقط إذا كان حداً خلافاً لأبی‌الصلاح حیث جوز للإمام العفو (مسالك الألفهام شهیدنانی ج ۱۴ ص ۴۷۰) // باب أن من تاب قبل أن یؤخذ سقط عنه الحد، و استجاب اختیار التوبة علی الإقرار عند الإمام (وسائل الشیعه ج ۲۸ ص ۳۶).

۱۰۰- سورة مائده آیه ۳۴ ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای

«رسول خدا^(ص) گفت: حدّ شرعی را با پیش آمدن شبهه و تردید، دفع کنید [و انجام ندهید]»^{۱۰۱}. همین کلام از امیرالمؤمنین نیز صادر شده که در پاورقی آوردم.

«رسول خدا^(ص) گفت: تا هرچه جا دارد رفع حد از مسلمانان کنید پس اگر راهی به نفع متهم یافتید وی را آزاد کنید زیرا اگر امام با عفو متهم دچار اشتباه شود بهتر از این است که با عقوبت وی اشتباه کند»^{۱۰۲}. عمر بن خطاب نیز کلام مشابهی در این باره دارد که در پاورقی آوردم.

سیدمحمد موسوی بجنوردی ضمن ضعیف دانستن سند روایات مورد نقد، چنین به تحلیل می‌نشیند: «اساساً روایاتی که متضمن رجم‌اند، چه در زمان پیغمبر اکرم^(ص) و چه در زمان خلافت امیرالمؤمنین، همه اینها می‌گویند که آن طرف با گریه می‌آمد و با گریه می‌گفت که "طهرنی یا رسول‌الله، طهرنی یا امیرالمؤمنین"، پیغمبر یا امیرالمؤمنین پشتش را می‌کرد به او و توجه نمی‌نمود، باز او می‌آمد این طرف، تا این‌که چهار دفعه این کار را کرد که حضرت پذیرفت. جریان خیلی مفصل است. بنده عرض می‌کنم که این از مسلمات فقه ماست در باب زنا که اگر "قبل از ثبوت عند الحاکم" متهم توبه کند مُسْقَط حدّ است. سؤال من این است که واقعاً برای "توبه" و پشیمانی یک فرد بزه‌کار چه مصداقی بالاتر از این می‌توانید پیدا بکنید که طرف دارد گریه می‌کند و بدون آن‌که او را مجبور نمایند اینچنین اظهار ندامت می‌کند. آیا این توبه نیست؟ پس توبه به معنای چیست؟ توبه به معنای پشیمانی است. حضرت سجاده^(ع) در "صحیفه سجاده" بیان می‌کند: "الهی ان کانت الندم الیک التوبه فأننا من النادمین" کسی می‌آید خودش را در معرض کشتن قرار می‌دهد و می‌گوید من را پاک کن یا رسول‌الله، دیگر ما از این مصداق بالاتر، از توبه بالاتر

۱۰۱- قال رسول الله^(ص): اِدْرَأُوا الْهُدُودَ بِالنِّسْبَاتِ (وسائل الشیعه ح ۳۴۱۵۴). از امام علی نیز همین کلام نقل

شده: قال امیرالمؤمنین^(ع): اِدْرَأُوا الْهُدُودَ بِالنِّسْبَاتِ (وسائل الشیعه ح ۳۴۳۶۸).

۱۰۲- رسول الله^(ص): اِدْرَأُوا الْهُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ لِلْمُسْلِمِ مَخْرَجًا فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ لِأَنْ يَخْطِيَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَخْطِيَ فِي الْعُقُوبَةِ (میزان الحکمة ج ۱ ص ۵۵۴ ح ۷۳۵ [کنز العمال ۱۲۹۷۱]). سخن عمر بن خطاب در این باره چنین است: اِدْرَأُوا الْهُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْإِمَامَ لِأَنْ يَخْطِيَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ لِهِ مِنْ أَنْ يَخْطِيَ فِي الْعُقُوبَةِ فَإِذَا وَجَدْتُمْ لِلْمُسْلِمِ مَخْرَجًا فَادْرَأُوا عَنْهُ (کنز العمال ج ۵ ش ۱۳۴۱۷).

داریم. من می‌پرسم آیا چطور شد که اینها توبه کردند، ولی پیغمبر اکرم (ص) یا امیرالمؤمنین بر ایشان حد جاری کردند، در حالی که توبه قبل از ثبوت در نزد حاکم مُسقط حد است. لذا این روایات همه قابل خدشه است، چطور شده که با وجود توبهٔ مسلم این‌ها، باز اجرای حد شده است، آیا تشکیک در صدور روایات بکنیم؟ چون اگر یقین داشته باشیم که روایات مال پیغمبر یا ائمه است، تشکیک ندارد، اما در باب روایات درایت خیلی مهم است که ما باید ببینیم روایات با اصول دیگر فقه ما سازش دارد یا نه. وقتی دیدیم روایتی با اصول فقه ما سازش ندارد، مانند همین مسأله که برخلاف قاعدهٔ "قبولی توبه قبل از اقرار عند الحاکم مسقط است" می‌باشد، این‌جا می‌بینیم عملاً مسقط نشده و منافات با آن روایات دارد»^{۱۰۳}.

و یا سیدمصطفی محقق داماد در همین باره، روایات مورد نقد را چنین محکوم می‌کند: «بر اساس مسلمات فقه مذاهب مختلف اسلامی، توبه پیش از اقامه شهادت مسقط حد است»^{۱۰۴} حال پرسش این است: چه توبه‌ای از حال نزار و پریشان چنین گناهکاری بالاتر است؟ مگر توبه چه معنایی دارد؟ وقتی گناهکاری با این حال پشیمانی و اندوه نزد پیامبر می‌آید و با عجز و لابه از وی می‌خواهد حکم خدا را در بارهٔ وی اجرا کند آیا هیچ انگیزه‌ای جز پشیمانی و ندامت و توبه از کردار خویش دارد؟ مگر منظور از توبه همین پشیمانی از ارتکاب عمل و بازگشت به سوی خدا نیست؟ چه توبه‌ای از این بالاتر و صادقانه‌تر؟ همین که شخصی بی‌آنکه هیچ شهادی بر گناه او باشد خود صادقانه به نزد پیامبر می‌آید و به گناهِش اعتراف

۱۰۳- نشریهٔ یادش ۷۵ (گفتگوی ابوالفضل شکوری با موسوی‌بجنوردی با عنوان: نگاهی جدید به

مشروعیت حد رجم در فقه اسلامی)، رجم سنگسار (مقالهٔ موسوی‌بجنوردی) ص ۳۴

۱۰۴- امام خمینی می‌نویسد: «بسقط الحد لو تاب قبل قیام البینه رجماً کان او جلداً... و لو تاب قبل الاقرار بسقط الحد» (التحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۹)؛ بر این مطلب حتی ادعای اجماع شده است (کشف اللثام، ج ۲، ص ۳۹۸، به نقل از فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله، کتاب الحدود، ص ۱۳۵)؛ ماده ۸۱ قانون مجازات اسلامی نیز مقرر می‌دارد: «هرگاه زن یا مرد زانی قبل از اقامه شهادت توبه نماید حد از او ساقط می‌شود».

می‌کند، نشانه گویایی از توبه او نیست؟ پس چرا پیامبر وی را سنگسار می‌کند؟»^{۱۰۵}.

اساساً راز این‌که برخی از فقها اقرار را مطلقاً و کلاً موجب رفع حد می‌دانند همین مبین توبه بودن اقرار است.

اینک حدیثی که برخلاف افسانه‌های مورد نقد، نشانگر رفع حد از نادم (حتی به صرف وضوگرفتن و اقامه نماز!) است را می‌خوانیم: «مردی نزد پیامبر^ص [که گویا در مسجد بود] آمد و گفت: ای رسول‌خدا من مرتکب کار مستوجب حد شده‌ام پس حد را بر من جاری کن. پیغمبر^ص پرسید: آیا وقتی می‌خواستی [به سمت مسجد] بیایی، وضو گرفتی؟ پاسخ داد: بله. پیغمبر^ص ادامه داد: آیا وقتی ما خواندیم تو نیز همراه ما نماز خواندی؟ مرد پاسخ داد: بله. رسول‌خدا^ص گفت: برو که خدای تعالی گناه تو را مورد عفو قرار داده!»^{۱۰۶}.

علیرغم روایت بالا که پیامبر واقعی^(ص)، اندک نشانه‌ها را دال بر توبه و در نتیجه رافع حد از خطاکار می‌داند اما در افسانه غامدیه دیدیم که چگونه پیامبر خیالی حدیث‌سازان، ضمن اذعان به وجود عالی‌ترین مراتب توبه در غامدیه، اما دستور داد تا وی را زجرکش کنند: «أمر الناس ان یرجموها ... فوالذی نفسی بیده لقد تابت توبه لو تابها صاحب مکس لغفر له» (سوگند به کسی که جانم در دست اوست وی چنان توبه‌ای کرده که حتی اگر مأمور مالیات هم توبه‌ای همانند وی کند خدا می‌بخشدش!).

۵- تعارض آشکار با احادیث نهی از زجرکشی:

توضیح این قسمت را در کلام فقیه فقید سیدمحمدجواد غروی پی‌گیری می‌کنیم که گفت: «از این گذشته، رجم از اشد اقسام قتل صبر [زجرکش کردن] است که در

۱۰۵- رجم سنگسار (مقاله محقق داماد) ص ۲۹

۱۰۶- حدیثی ابو امامه آن رجلا أتى النبى^(ص) فقال: يا رسول الله إني أصبت حدا فأقمه على، قال: توضع حين أقبلت؟ قال: نعم، قال: هل صليت معنا حين صلينا؟ قال: نعم، قال: اذهب فإن الله تعالى قد عفا عنك (سنن ابوداود ج ۲ ح ۴۳۸۱+ ر.ك: صحيح بخاری ج ۸ ص ۲۳).

دین اسلام اکیداً از آن نهی شده و از محرّمات است، و اخبار بسیار در این باره آمده است. از آن جمله خبر جابر بن عبدالله است که گفت: رسول خدا^(ص) نهی فرموده که جنبنده‌ای (از حشرات و حیوانات) به قتل صبر کشته شود^{۱۰۷} و نیز از ابی‌یعلی روایت شده که گفت: همراه عبدالرحمن بن خالد بن ولید به نبرد رفته بودیم که چهار تن از کفار دشمن را آوردند، آن‌گاه دستور داد با سرنیزه آنها را زجرکش کردند. خبر این حادثه به ابی‌ایوب رسید وی گفت: از رسول خدا^(ص) شنیدم که از قتل صبر نهی فرمود. احمد حنبل این حدیث را به دو سند دیگر روایت نموده در یکی از آنها آورده است که ابو ایوب گفت: رسول خدا^(ص) از زجرکش کردن حیوانات نهی فرمود. سپس ابو ایوب گفت: اگر مرغی داشتم آن را به قتل صبر نمی‌کشتم^{۱۰۸} ابن‌اثیر در نهاییه، بعد از نقل حدیث جابر می‌گوید: قتل صبر آن است که موجودی ذی‌روح را زنده بگیرند سپس با چیزی آنقدر بزنندش تا بمیرد^{۱۰۹} و در قاموس می‌گوید: و صبر انسان و غیر او بر قتل، آن است که محبوس گردد و رمی شود تا بمیرد^{۱۱۰} پس شکی نیست که رجم، از اعظم انواع قتل صبر است. چنان‌که از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا^(ص) بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می‌زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنت‌شان کناد^{۱۱۱}! در صورتی که قتل صبر حیوانی تا این حدّ

۱۰۷ - مسلم، صید، ۶۱، ۶۵ / ابن‌ماجه، ذبائح، ۱۰ / احمد، ج ۳، ص ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۹ / مسنداً عن جابر بن عبدالله: نهی رسول الله^(ص) ان یقتل شیء من الدواب صبراً.

۱۰۸ - مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲۲ / عن ابی‌یعلی قال: غزونا مع عبدالرحمن بن خالد بن الولید، فأتی بربعة اعالج من العدو، فامر بهم، فقتلوا صبراً بالنیل، فبلغ ذلك ابا ایوب فقال: سمعت رسول الله^(ص) ینهی عن قتل الصبر. و رواه احمد بسندین آخرین و فی احدهما ان ابا ایوب قال: نهی رسول الله^(ص) عن صبر الدابة. ثم قال ابو ایوب: لو كانت لی دجاجة ما صبرتها.

۱۰۹ - ابن‌الاثیر، النهایة، بعد نقل حدیث جابر / هو ان یمسک شیء من ذوات الروح حیاً ثم یرمی بشيء یموت.

۱۱۰ - قاموس / و صبر الانسان و غیره علی القتل ان یحبس و یرمی حتی یموت.

۱۱۱ - راوندی، نوادر / سفینة البحار / مر رسول الله^(ص) علی قوم نصبوا دجاجة حیة و هم یرمونها بالنیل فقال: من هولاء لعنهم الله.

موجب لعنت خدا می‌گردد، پس چنین لعنتی نسبت به قتل صبر انسان، بسیار شدیدتر و بدتر است»^{۱۱۲}.

۶- بی‌اعتباری در "عرضه به قرآن"

اصلی‌ترین محک برای پذیرش احادیث، توافق با قرآن است؛ نیز یکی از اصلی‌ترین چاره‌اندیشی‌ها در مورد روایات معارض، عرضه آن‌ها به قرآن برای داوری است. بر این اساس، روایاتی که موافق قرآن است را انتخاب، و مواردی که مخالف آن است را کنار می‌نهیم^{۱۱۳}. حال، این عرضه را در روایات مورد نقد، در دو موضوع انجام می‌دهیم: ثبوت رجم، غایت رجم.

الف- ثبوت رجم (سنجش اعتبار اقرار در زناى محصنه): پیامبر در ضمن روایات مورد نقد، ثبوت رجم از طریق اقرار را معتبر شمرده؛ این در حالی است که حضرت^(ص) در روایات دیگر، ثبوت رجم را تأکیداً منحصر به بیّنه (شهود) دانسته است (لو كنت راجماً أحداً بغير بيّنة لرجمتُ فلانة) نیز همین حکایت در مورد ائمه^ع

۱۱۲- فقه استدلالی در مسائل خلافی (سیدمحمدجواد موسوی غروی، ترجمه سیدعلی‌اصغر غروی، نشر نگارش) ص ۶۷۰-۶۶۹

۱۱۳- توضیح سیدجعفر مرتضی: «المعیار الأعظم والأقوم: وإذا ثبت لأى من الناس: أن کتابا ما صحیح کله، ولا ینتطرق إلیه أی ریب أو شک، فإنه سوف یجعله معیارا لكل ما یرد علیه، فیقبل ما وافقه ویرد ما خالفه سواء أکان ذلك الكتاب یتحدث عن علم الکیمیاة أو الفیزیاء أو الریاضیات أو علوم الدین والشریعة أو أی شیء آخر . . . ولا ریب فی أن القرآن هو ذلك الكتاب الذی أحکمت آیاته ولا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه فهو المعیار الأقوم وهو المیزان الأعظم لایرتاب فی ذلك ذومسکة أو شعور قوم سلیم. وفضلا عن ذلك، فإن النصوص قد تواترت وتضافرت علی الامر بالعرض علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالفه فاتركوه. وعن الإمام الصادق: ما لم یوافق کتاب الله فهو زخرف ... وعن الإمام الباقر: إذا حدثکم بشیء فاسألونی عن کتاب الله. ... روى عن النبى^(ص) أنه قال: تکثر لکم الأحادیث بعدی فإذا روى لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالف فردوه. ... عن ابن أبی کریمه عن جعفر عن رسول الله^(ص) أنه خطب فقال: إن الحدیث سیفوشو علی فما أتاکم عنی یوافق القرآن فهو عنی وما أتاکم عنی یخالف القرآن فلیس عنی. وعن علی^(ع): ستکون عنی رواة یروون الحدیث، فاعرضوه علی القرآن فإن وافق القرآن فخذوه وإلا فدعوه» (الصحیح من سیرة النبى الأعظم السید جعفر مرتضی ج ۱ ص ۲۶۹-۲۶۶).

لا ریب أنه قد استفاضت الأخبار بطرح ما خالف القرآن فی مقام الترجیح بالعرض علی الكتاب (الحدائق الناضرة ج ۶ ص ۳۵۸).

هدی وجود دارد یعنی از طرفی در ضمن روایات مورد نقد، طریق اقرار معتبر شمرده شده ولی از سوی دیگر مطابق روایات متعدد، که تماماً در عنوان "راه ثبوت رجم" و برخی‌شان را اخیراً در دلیل ۴ از عنوان کنونی آوردم، تنها راه معتبر را تأکیداً عبارت از بیّنه می‌دانند.

و اما قرآن، در تعیین راه ثبوت مجازات برای مرتکبین زناى محصنه، فقط از بیّنه (آن‌هم ۴ شاهد) نام می‌برد. این تصریح و تحدید، هم در سوره نور آمده و هم در سوره نساء:

یک- «والَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُنَّ مِائَتًا جَلْدَةً...»^{۱۱۴} (کسانی که به زنان محصنه تهمت می‌زنند ولی نمی‌توانند چهار شاهد بیاورند را هشتاد ضربه بنوازید).

دو- «لَوْلا جَاءَ وِ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ»^{۱۱۵} (چرا برای ادعاشان چهار شاهد نیاوردند؟ اگر شاهد نیاورند پس در پیشگاه خدا دروغگو شمرده می‌شوند).

سه- «وَالَّذَاتِ يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا...»^{۱۱۶} (زنانی از شما که مرتکب فاحشه می‌شوند پس چهار نفر از خود بر علیه‌شان گواه گیرید پس چنانچه شهادت دادند (...). در این آیه با تکرار عبارت شهادت دادن (فان شهدوا)، به ویژه که با این شرطیه همراه است، به وضوح تعلیق کیفر به وجود بیّنه (و نه راه دیگر) را نشان می‌دهد!

نتیجه- بنابراین در ترجیح روایات عرضه‌شده به قرآن، آن دسته از روایاتی که همچون خود قرآن فقط از بیّنه نام برده را برمی‌گزینیم و روایات حاوی اقرار و حمل را بدلیل عدم توافق با قرآن کنار می‌نهمیم.

ب- غایت رجم (سنجش اعتبار قتل در زناى محصنه): مطابق روایات مورد نقد، منتهای رجم عبارت از قتل و معدوم ساختن است ولی مطابق روایاتی که در بحث

۱۱۴- سوره نور آیه ۴

۱۱۵- سوره نور آیه ۱۳

۱۱۶- سوره نساء آیه ۱۵

غایت رجم آوردن منتهای آن عبارت از ایجاد درد (و تحقق مفهوم رجم) است و نه قتل. بدلیل همین تعارض موضوع را به قرآن عرضه می‌کنیم؛ و چون در قرآن خبری از قتل و مرگ نیست و به ایذاء بسنده شده، پس آن روایات افسانه‌وار را بدلیل وجود غایت قتل، کنار نهاده و آن‌ها را از درون جوامع حدیثی به جایگاه اصلی‌شان یعنی به کتاب‌های افسانه منتقل می‌کنیم.

۷- ناهمخوانی با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین:

غیر از این‌که ثبوت رجم در کلام ائمه صرفاً محدود به بیّنه است (و در نتیجه اقرار، که همه روایات مورد نقد بر آن بنا شده، اعتبار ندارد) همچنین کیفیت و غایت رجم نیز در کلام ایشان با روایات مورد نقد اختلاف اساسی دارد زیرا:

اولاً- در کلام معصومین^(۴) برای اجرای رجم ملاحظاتی (شامل: ۱- استفاده از سنگ‌های ریز یعنی سنگ‌های غیر کُشنده ۲- نزدن به جاهای حسّاس یعنی سر، صورت، دامن ۳- نزدن به جلوی اندام ۴- بسته‌نبودن و مانع‌نشدن از فرار) وجود داشت که نه تنها در تمام آن روایات نادیده گرفته شده بلکه عملی‌شدن آن روایات از مسیر زیر پا گذاردن ملاحظات ائمه هدی طی می‌شود!

ثانیاً- غایت تمام آن روایات ساختگی، عبارت از مرگ بود در حالی‌که غایت روایات صادر از خود ائمه عبارت از ایجاد صرف درد (اصابت سنگ) بود که احادیش را در عنوان "غایت و منتهای رجم" آوردم.

۸- تعارض با "ترجیح قول خلاف عامه":

وقتی در متون روایی شیعی، با دو دسته روایت مخالف هم روبرو شویم در این صورت یکی از راه‌های ترجیح، این است که قول مخالف عامه را برگزینیم یعنی روایات موافق عامه (به عنوان فقه حاکم) را کنار گذارده و روایات مخالف‌شان را برگزینیم^{۱۱۷}.

۱۱۷- الحدائق الناضرة بحرانی ج ۶ ص ۳۵۸ // ج ۱۲ ص ۴۱۶: «فقول لا ريب أنه قد استفاضت الأخبار بطرح ما خالف القرآن في مقام الترجيح بالعرض على الكتاب وطرح ما وافق العامة في مقام عرض الأخبار

و اما در موضوع مورد بحث، چنان‌که ملاحظه شد هر شش روایت مرگ آفرین سنگسار، بر اساس اقرار شکل گرفته بود؛ اینک می‌خواهیم اعتبار اقرار در رجم را به کمک قاعده فوق (ترجیح قول خلاف عامه) بدست آوریم زیرا در روایات شیعی با دو دسته معارض مواجهیم: ۱- برخی‌شان تنها راه ثبوت رجم را عبارت از بیته یعنی شهود می‌دانند. در این رابطه بیش از ده روایت صریح، در قالب انشاء حکم وجود دارد که پیش‌تر همه را آوردیم. ۲- برخی‌شان، یعنی همان روایات مرگ آفرین سنگسار، (که همگی در قالب داستان و رویداد است و نه همچون ده مورد قبلی در قالب انشاء حکم!) به اعتبار اقرار اشاره دارند.

حال برای ترجیح در این روایات معارض، سراغ روایات عامه می‌رویم؛ در این مراجعه می‌بینیم که طریق اقرار مورد توجه، تأکید و ترویج "فقه عامه" (یعنی فقه حاکم و حکومتی) بود. اعتبار اقرار در فقه حاکم به روشنی در سخن صریح عمرین خطاب (آن‌هم در قالب انشاء حکم) آمده و همان ارزشی که برای بیته قائل شده را برای اقرار نیز لحاظ می‌کند: «عمرین خطاب گوید: همانا خداوند محمد^(ص) را به حق فرستاد و قرآن را بر او نازل نمود، یکی از آیات نازل شده آیه مربوط به رجم است، ما این آیه را در قرآن خواندیم و معنی آن را درک کردیم و آن را حفظ نمودیم، رسول خدا^(ص) در زمان خود رجم را انجام داد و ما هم بعد از او رجم را انجام دادیم، می‌ترسم مدتی بگذرد مردم بگویند: قسم به خدا ما آیه مربوط به رجم

علی مذهب العامة وطرح ما خالف الأشهر فی الروایة فی مقام الترجیح بذلک ایضاً // ... ولا سیما یمثل هاتین القاعدتین المنصوحتین فإنهم یرمون بالدلیل المرجوح ویطرحونه کما صرحت به النصوص من أن ما خالف القرآن یضرب به عرض الحائط وما وافق العامة یرمی به»
الاحتجاج ج ۲ ص ۱۰۹: «فقد أمر علیه السلام بترك ما وافق العامة لأنه یحتمل أن یكون قد ورد مورد التقیة، وما خالفهم لا یحتمل ذلك»

الاصول الأصبیله فیض کاشانی ص ۹۵: «عن محمد بن أبی عمیر عن عبدالرحمن ابن أبی عبدالله قال: قال الصادق علیه السلام: إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله عز وجل، فما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فذروه، فان لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة فما وافق اخبارهم فذروه، وما خالف اخبارهم فخذوه. وعن ابن بابویه باسناده عن الحسن بن السری قال: قال أبو عبدالله^(ع): إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فخذوا بما خالف القوم»

را در قرآن نمی‌بینیم، آن موقع مردم به واسطه ترک کردن یک امر واجب که خداوند به آن دستور داده است گمراه خواهند شد، باید بدانید رجم کسی که بعد از ازدواج و نزدیکی با همسرش مرتکب زنا می‌شود امری است حق و در کتاب خدا ثابت است و وقتی که شاهد به زنا یا حاملگی وجود داشته باشد و یا اعتراف به زنا شود حکم رجم در حق چنین مرد و زنی اجرا می‌گردد»^{۱۱۸}.

گویا متأثر از همین روایات است که مرحوم علی‌اکبر غفّاری، رجم ناشی از اقرار را سنتِ عمر می‌داند.

نتیجه: بنا به قاعده فوق یعنی مطابق اصل موجود در فقه‌مان، از میان دو گروه روایات خاصه، آن دسته‌ای که اقرار و اعتراف را طریقی شرعی برای ثبوت حکم رجم می‌داند، بدلیل توافق با رأی حکومتی عامه، کنار نهاده و در نتیجه فقط روایاتی که مُشعر بر انحصار طریقی بیّنه است را ملاک می‌گیریم. نتیجه این اقدام بی‌اعتباری تمام شش روایتی است که متکی به اقرار بوده و همواره برای قتل و سنگسار به آن‌ها استناد می‌شود؛ همان روایاتی که بدرستی بر آن‌ها نام افسانه را گذاردم.

چنان‌که ملاحظه شد عمر بن خطاب در این کلام منسوب به وی (که در یک سخنرانی سیاسی! ایراد شد) ناخواسته، هم بذر تحریف قرآن (با ادعای وجود آیه رجم) را منتشر کرد و هم تضعیف نص کتاب (با انحصار زدایی از بیّنه قرآنی) را یکجا کلید زد تا چه شود؟ تا کالای ناچیز و نامبارک سنگسار را همراه با ارباب سیاسی، به جامعه اسلامی تحمیل کند!^{۱۱۹}

۱۱۸- ترجمه فارسی اللؤلؤ والمرجان محمدفؤاد عبدالباقی ج ۲ ص ۳۲۱ ح ۱۱۰۱ (متن: أن الله بعث محمدًا^(ص) بالحقّ و أنزل عليه الكتاب فكان مما أنزل الله آية الرجم، فقرأنها و عقلناها و وعیناها، رجم رسول الله^(ص) و رجمنا بعده، فأخشی إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله، فيضلوا بترك فريضة أنزلها الله، و الرجم في كتاب الله حقّ على من زنى إذا أحسن من الرجال و النساء إذا قامت البيّنة أو كان الحبل أو الاعتراف).

۱۱۹- روایتی که در سطور بالا از عمر نقل شد بخشی از خطبه مفصل وی است که رنگ و بوی سیاسی نیز دارد. متن کامل خطبه به نقل از صحیح بخاری در انتهای بخش دوم کتاب می‌آید. سخنرانی عمر، پس از آن صورت گرفت که یکی از صحابه (گویا عمار یاسر) انتخاب ابوبکر پس از رحلت پیغمبر را اقدامی لحظه‌ای و

کار تا جایی پیش رفت که عُمَر (بنا به متون روایی) حتی محلّ آیه رجم در قرآن را نشان داد! در ضمن روایت، دقت کنید چگونه قرآن فدای آیه‌ای جعلی می‌شود: «حذیفه گفت که عمر از من پرسید: ای حذیفه! سوره احزاب را چند آیه می‌دانید؟ پاسخ دادم: ۷۲ یا ۷۳ آیه. عمر گفت: سوره احزاب تقریباً به اندازه سوره بقره بود [۲۸۶ آیه] و آیه رجم هم در همین سوره جای داشت»^{۱۲۰} در تکمیل این پروژه،

شناخته معرفّی کرد و نیز این صحابی می‌خواست امام‌علی را پس از مرگ عمر به قدرت بنشانند! توضیح دو تن از فضلاء حوزه در باره این خطبه و پیوندش با سیاست را در بخش چهارم می‌آورم؛ و اینک بخشی از کلام هر یک را می‌خوانیم:

عبدالکریم نیری‌بروجردی: عمر بن الخطاب در پایان عمر خود، مسأله «رجم» را قرین مسأله «خلافت» ساخت، و در حضور همه سرشناسان مسلمان، بین آن دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او داد «ما بال رجم و فی کتاب الله الجلد» سر دهد و نه توان بیعت کردن با شخص دلخواه خودش را داشته باشد! آری کسانی که در باره «قانون رجم» به اعتراض نشستند [آن عمر بن الخطاب خطب الناس، فسمعتهم يقول: ألا و ان ناسا يقولون: ما بال رجم و فی کتاب الله الجلد] می‌بایست یاران همان‌کس (عمار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علی بعد از عمر زده‌اند؛ که بر طبق نقل‌های معهود، عمر غضبناک شد، و در اولین جمعه ورودش به مدینه خطبه مزبور را در حضور مسلمانان ایراد کرد و خط مشی آینده را برای‌شان مشخص نمود!

سیمصطفی محقق‌داماد: با مراجعه به نقل مفصل خطبه عمر که بخاری آن را نقل کرده است روشن می‌شود که حکم سنگسار در میان برخی از صحابه پیامبر مخالفانی داشته است. از سوی دیگر، عمر در این خطبه حکم رجم را با مسئله سیاسی حکومت پیوند زده است. یکی از اصحاب، ظاهراً عمار یاسر، می‌گوید: «لو قد مات عمر لقد بايعت فلاناً [= علیؑ]»، فوالله ما كانت بيعة ابي بكر الا فلتة...» عمر از این سخن برآشفته شده، خطبه‌ای ایراد می‌کند و در آن ضمن پرداختن به این سخن سیاسی، حکم رجم را نیز بیان می‌کند. در هم آمیختگی بحث‌های خلافت و جانشینی پیامبر با حکم رجم می‌تواند تا حدی سیاسی بودن این حکم را نیز نشان دهد.

۱۲۰- عن حذيفة قال قال لي عمر بن الخطاب كم تعدون سورة الأحزاب قلت ثنتين أو ثلاثا وسبعين قال إن كانت لتقارب سورة البقرة وإن كان فيها لآية الرجم (تفسير الدر المنثور سيوطي ج ۵ ص ۱۸۰، كنز العمال ج ۲ ص ۴۸۰ ح ۴۵۵۰). و نیز این روایت که در بی اعتبار ساختن قرآن سنگ تمام گذارده: «... ابن عباس يقول: أمر عمر بن الخطاب مناديا فنادى أن الصلاة جامعة ثم سعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: يا أيها الناس! لا تخدعن آية الرجم فإنها قد نزلت في كتاب الله عز وجل وقرآناها ولكنها ذهبت في قرآن كثير ذهب مع محمد صلى الله عليه وسلم، وآية ذلك أنه صلى الله عليه وسلم قد رجم، وأن أبابكر قد رجم، ورجمت بعدهما، وإنه سيحي قوم من هذه الأمة يكذبون بالرجم، ويكذبون بطولع الشمس من مغربها، ويكذبون

ابی‌بن‌کعب حتی متن این آیه! ادعایی را هم ذکر می‌کند: «ابی‌بن‌کعب به من [زربن حبیبش] گفت: چقدر سوره‌الاحزاب را می‌شماریم؟ گفتیم: هفتاد و دو یا سه آیه، گفت: معادل سوره‌البقره بود و در آن سوره، آیه رجم خوانده می‌شد، گفتیم: آیه رجم کدام است؟ گفت: إذا زنا الشيخ والشيخة فارجوهما البتة نکالاً من الله والله عزيز حكيم»^{۱۲۱}.

اگر کسی دنبال این است که پس چرا این آیه ادعایی (و آن همه آیات ادعایی دیگر) هم اینک در قرآن وجود ندارد در این صورت به گزارش طعنه‌آمیز فقیه از دست‌رفت عباس یزدانی توجه کند تا به عمق بی‌پایگی قانون رجم پی ببرد: «وقتی می‌پرسیم چرا آیه‌ای راجع به سنگسار وجود ندارد، برخی از عامه، بز عایشه را مقصر می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که پیامبر آیه‌های قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جمله آن آیات، یکی هم آیه مربوط به سنگسار بود. عایشه گفت ما مشغول کفن و دفن رسول‌الله بودیم و بز آمد و آیه رجم را از زیر تشک بیرون کشید و خورد»^{۱۲۲}.

عمر نه تنها قائل به آیه‌بودن رجم بود و نه تنها اقرار را در این امر معتبر می‌دانست بلکه علاوه بر زنا، محصنه (بنا بر آنچه در باره‌اش نقل شده) رجم را سزای صیغه نیز می‌دانست! «خوله دختر حکیم بر عمر وارد شد و به او گفت: ربیعه زنی مهاجر را صیغه کرده و آن زن باردار شده است پس عمر با خشم در حالی که رداءش را با خود می‌کشید بیرون زد آن‌گاه گفت: این صیغه است! اگر قبلاً به ممنوعیتش تذکر

بالشفاعة، ویکذبون بالحوض، ویکذبون بالدجال، ویکذبون بعذاب القبر، ویکذبون بقوم یخرجون من النار بعدما أدخلوها (المصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۷ ص ۳۳۰ ش ۱۳۳۶۴).

۱۲۱- ترجمه الاتقان فی علوم القرآن سیوطی (سیدمهدی حائری قزوینی) ج ۲ ص ۸۳

۱۲۲- عقل فقهی عباس یزدانی ص ؟، رجم سنگسار (مقاله عباس یزدانی) ص ۴۸ متن حدیث مورد استناد وی از این قرار است: عن عائشة، قالت: لقد نزلت آیه الرجم، ورضاعة الكبير عسرا. ولقد كان في صحیفة تحت سریری. فلما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وتشاغلنا بموته، دخل داجن فأكلها (سنن ابن‌ماجه ح ۱۹۴۴)، عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت لقد أنزلت آیه الرجم ورضعات الكبير عسرا فكانت في ورقة تحت سریر فی بیتی فلما اشتكى رسول الله صلى الله عليه وسلم تشاغلنا بأمره ودخلت دویبة لنا فأكلتها (مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۲۶۹).

داده بودم اینک وی را رجم می‌کردم»^{۱۲۳} و یا این روایت با دو نقل متفاوت؛ الف: «... از این پس هر مردی که زنی را صیغه کرده باشد به نزدم آورند وی را رجم‌وسنگسار می‌کنم»^{۱۲۴} ب- «... به خدا سوگند! اگر بفهمم فرد متأهلی صیغه کرده، او را رجم‌وسنگسار می‌کنم؛ مگر این‌که چهار نفر را بیاورد که گواهی دهند رسول‌خدا صیغه را پس از حرام‌کردنش [دوباره] حلال کرده است»^{۱۲۵}.
و عجیب‌تر این‌که حتی کسانی که عقدشان فقط در حضور یک مرد و یک زن منعقد می‌شد را نیز مستوجب رجم می‌دانست!!: «[طرفین] یک مورد نکاح، که شاهدانش [فقط] یک مرد و یک زن بودند، را نزد عمر آوردند. عمر گفت این نکاح پنهان است که آن را تجویز نمی‌کنم و مجاز نمی‌دانم؛ اگر ممنوعیتش را پیش‌تر ابلاغ کرده بودم اینک آنان را رجم می‌کردم»^{۱۲۶}.

۱۲۳- عن عروة بن الزبير ان خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت ان ربعة بن أمية استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر بن الخطاب يجر رداءه فزعا فقال هذه المتعة ولو كنت تقدمت فيها لرجمت (تفسير الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۱)

۱۲۴- فلما قام عمر قال إن الله كان يحل لرسوله ما شاء بما شاء وإن القرآن قد نزل منازل فأتوا الحج والعمرة لله كما أمركم الله وأبتوا نكاح هذه النساء فلن أوتي برجل نكح امرأة إلى أجل إلا رجمته بالحجارة (صحيح مسلم ج ۴ ص ۳۸).

۱۲۵- عن ابن عمر قال: لما ولي عمر بن الخطاب، خطب الناس فقال: إن رسول الله ﷺ أذن لنا في المتعة ثلاثا ثم حرمها. والله! لا أعلم أحدا يتمتع وهو محصن إلا رجمته بالحجارة. إلا أن يأتيني بأربعة يشهدون أن رسول الله أحلها بعد إذ حرمها (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۳۱ ح ۱۹۶۳).

۱۲۶- عن أبي الزبير قال أتى عمر بنكاح لم يشهد عليه إلا رجل وامرأة فقال هذا نكاح السر ولا أجزئه ولو كنت تقدمت فيه لرجمت (السنن الكبرى بيهقي ج ۷ ص ۱۲۶ ، كنز العمال ج ۱۶ ص ۵۳۳ ح ۴۵۷۸۴ / كتاب الأم الشافعي ج ۷ ص ۲۴۹ : قال الشافعي: أخبرنا مالك عن أبي الزبير أن عمر بن الخطاب أتى بنكاح لم يشهد عليه إلا رجل وامرأة فقال هذا نكاح السر ولا أجزئه ولو كنت تقدمت فيه لرجمت. قال الشافعي: وقد خالفتم هذا وقلتم النكاح مفسوخ ولا حد عليه فخالفتم عمر وعمر لو تقدم فيه لرجم يعني لو أعلمت الناس أنه لا يجوز النكاح بشاهد وامرأة حتى يعرفوا ذلك لرجمت فيه من فعله بعد تقدمي).

۹- تعارض با تعریف رجم:

فرجامی که در روایاتِ مرگبار برای رجم وجود داد هم با معنا و تعریف رجم، هم با تعریف اصطلاحی‌اش در مقام تنبیه و هم با روایات وارده، در تعارض است که اینک به صورت گذرا به آن اشاره می‌کنم زیرا پیش‌تر به آن پرداخته‌ام:

تعریف رجم: «الرجیم: المطرود، وأصل الرجم الرمی بالحجارة أو...: رجیم یعنی طرد شده؛ اصل رجم سنگ انداختن [و تاراندن با سنگ] است»^{۱۲۷}.

نمونه‌ای گویا از اصطلاح رجم: «... بر سر راه رسول خدا در دو صف قرار گرفتند و چون حضرت گذر کرد وی را با سنگ رجم کردند. در اثر این کار پای حضرت را خون انداختند. رسول خدا^(ص) در باره این رویداد گفت: هر قدمی که برمی‌داشتم و هر قدمی که فرود می‌آوردم بر روی سنگ بود [اشاره به سنگریزه‌باران شدید دارد]»^{۱۲۸}.

مطابقت حدیث امام‌زمان با تعریف فوق: «اگر زن مساحقه کند محکوم به رجم است؛ و رجم، خواری و ذلتی است و کسی که خدا فرمان به رجم او دهد، او را خوار ساخته و کسی که خدا او را خوار بدارد، او را از خود دور کرده و کسی که خدا او را دور سازد، کسی نباید به او نزدیک گردد»^{۱۲۹}.

تفسیر رجم به قتل و سنگسار، با گشایش وعده‌شده در آیه "يجعل الله لهنّ سبیلاً" در تعارض است و فقط در صورتی که رجم را به رجم عربی (با شاخصه‌های پیش‌گفته) تفسیر کنیم شاهد رفع این تعارض خواهیم بود. به این روایت مشهور و البته قابل نقد دقت کنید: «پیامبر گفت: از من فرا بگیرید از من فرا بگیرید؛ خداوند برای خانم‌ها [ی خطاکاری که به بازداشت خانگی محکوم‌اند] گشایش ایجاد کرد:

۱۲۷- الرجیم: المطرود، وأصل الرجم الرمی بالحجارة أو لأنه یرجم بالکواكب لقوله تعالی: "وجعلناها رجوما للشیاطین" أو من رجمته بالقول إذا شتمته ورمیته بالفحش لأنه یسب ویشتم (ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین (السدی علی خان المدنی الشیرازی) ج ۴ شرح ص ۲۳).

۱۲۸- «... قعدوا له صفین فلما مر رسول الله رجموه بالحجارة حتی أدموا رجله، فقال رسول الله: ما كنت أرفع قدما و لأضعها إلا علی حجر» (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۶).

۱۲۹- «... و إذا سحقت و جب علیها الرجم و الرجم خزی و من أمر الله برجمه فقد أخذاه و من أخذاه فقد أبعداه و من أبعداه فلیس لأحد أن یقر به» (وسائل الشیعه ح ۲۶۰۳۲).

[از این پس کیفر مرتکبان زنا چنین است] زن و مرد مجرد صد ضربه و یک سال تبعید؛ زن و مرد متأهل صد ضربه و رجم با سنگ»^{۱۳۰} پیامبر در این حدیث منسوب به وی، از تحقق گشایش سخن می‌گوید بدیهی است مراد حضرت از رجم (به عنوان کیفر پس از گشایش) چیزی سبک‌تر از حبس (به عنوان کیفر پیش از گشایش) است و در نتیجه رجم در کلام پیغمبر را باید به تنبیه و طرد و تنفر از طریق سنگ‌ریزه‌باران معنا کرد بویژه که عبارت "الرجم بالحجارة" در کلام حضرت قرینه خوبی برای این تفسیر است زیرا رجم در این عبارت به یک نوع آن یعنی بالحجارة تقیید شده است؛ توضیح این‌که رجم بطور کلی به معنای طرد و راندن است و چون با بالحجارة آمده، نشان می‌دهد که این طرد و تنفر باید به وسیله سنگ‌ریزه صورت گیرد پس همچنان هدف رجم همان طرد و تنفر است. از موارد کاربرد واژه رجم در قرآن (که به مناسبت‌های دیگری آمده) نیز می‌توان تعارض کیفی آن با مرگ آفرین بودنش را بدست آورد^{۱۳۱}.

۱۳۰- عن عبادة بن الصامت أن النبي (ص) قال خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام والثيب بالثيب جلد مائة والرجم بالحجارة (تفسیر سمرقندی ج ۱ ص ۳۱۴ + بسیاری منابع دیگر). توجه: این روایت بدلیل محتوای ضعیفش (از جمله بدلیل تبعید دختری مرتکب زنا به نقاط دیگر که هم بر آلودگی‌اش می‌افزاید و هم صادرات فحشا را می‌تواند در پی داشته باشد) نمی‌تواند سخن حضرت باشد ولی در این‌جا صرفاً با هدف استخراج معنای رجم مورد استفاده قرار گرفت.

۱۳۱- احمد قابل پس از بررسی دقیق استعمال واژه رجم و مشتقاتش در قرآن چنین نتیجه می‌گیرد: استعمال قرآنی واژه «رجم» اساساً هیچ ارتباط مستقیمی با معنای «قتل با سنگسار کردن» ندارد و نشان می‌دهد که در «عربی مبین» چنین معنا و مفهومی برای «رجم» در نظر گرفته نشده و تنها معنای کلی «بیرون راندن» را با مصادیق گوناگون آن مورد نظر قرار داده است. تمامی استعمال‌های گزارش شده در کتب لغت عرب و خصوصاً گزارش‌هایی که از زبان عرب قبل از بعثت پیامبر خدا^(ص) در شبه جزیره رواج داشته، با آنچه در قرآن آمده، کاملاً منطبق است. برداشت‌های تفسیری از آیات و روایات نیز چون مبتنی بر برداشت‌های فقیهان قرن‌های دوم و سوم بوده و امکان خطا در برداشت‌های فقهی امری پذیرفته شده است، نمی‌تواند تعیین‌کننده معنای لغت باشد و حجیت ندارد. در نهایت می‌توان با کمال اطمینان گفت که؛ «معنای کلی و عمومی واژه "رجم" چیزی جز "اخراج" = بیرون راندن" نیست. [رجم سنگسار (مقاله احمد قابل) ص ۱۹۹].

رجم در آن روزگار تقریباً معادل هو کردن کنونی بوده و در هر دو، عنصر تنفّر و طرد وجود دارد با این تفاوت که این ابراز تنفّر در رجم به وسیله پرتاب سنگریزه نمود می‌یافت ولی در هو کردن‌های شدید امروزی، معمولاً با پرتاب اشیاء دیگر مثل گوجه‌فرنگی و تخم‌مرغ نمود می‌یابد.

نتیجه:

بنابراین غایت رجم صدق مفهوم آن، از طریق اصابت تعداد معتناهی سنگریزه به محکوم است.

ارثیه جاعلان (با یک تیر دو نشان زدن): چنان‌که ملاحظه شد حدیث‌سازان با یک تیر به دو هدف رسیدند زیرا با جعل روایات مرگبار؛

اولاً با زیرکی تمام، طریق اقرار را به عنوان یکی از راه‌های وجوب رجم جا انداختند (و سپس وارثان عصبی مزاج‌شان در قرون بعد، بساط اعتراف‌گیری را گسترده‌تر کردند) در حالی‌که احادیث متعدّد ائمه که برگرفته از نصّ قرآن است مُشعر بر انحصار وجوب مجازات زنا به گواهی شهود می‌باشد.

ثانیاً غایت حکم را به مرگ (آن‌هم در حدّ‌اعلای تراژدیک) سوق دادند در حالی‌که احادیث صادره از ائمه که متّخذ از قرآن است مُشعر بر صرف چشاندن درد و ایذاء است.

پرداخت بهایی گران برای هیچ‌درهیچ؛ در واقع آنان اقرار عامه و سنگسار یهود را توّمان به فقه علوی نفوذ دادند و حتی برای این کالای نامیمون بهایی بسیار گزاف به قیمت پذیرش تحریف قرآن بر جامعه اسلامی تحمیل کردند.

گزارشی متفاوت در باره ماعزین مالک

ابتدا باید بگویم چنان نقل‌های متفاوت و حتی متضادی برای هر یک از قطعات داستان ماعز وجود دارد که فقها را می‌بایست از اعتماد به آن برای مستند حکم شرع قراردادن باز دارد. در این باره به تفدهای غروی، جنّاتی و به ویژه احمد قابل مراجعه شود.^{۱۳۲}

اما اینک ضمن اذعان به ایرادات فوق‌الاشاره، بنا دارم گزارش و تحلیلی متفاوت در باره رجم ماعز ارائه دهم. در این گزارش، داستان ماعز را از افسانه به‌در می‌آورم و اصل وقوعش را می‌پذیریم و در عین حال کم‌وکیف مشهورش را رد می‌کنیم. برای رسیدن به توضیح قابل دفاع، که هم بتوان حتی الامکان ملاک قرآن و سنت قطعیه را در آن رعایت کرد و هم آن را از افسانه بدر آورد، باید دوگام زیر را یک‌به‌یک طی کرد:

گام اول - وجود بیّنه و نه صرف اقرار: در حالی که مطابق افسانه‌های رایج، رجم وی صرفاً در پی اقرار و اعتراف خود او بود (که اعتبار آن را در زناى محصنه به استناد قرآن و روایات متعدد رد کردم) اما مطابق روایتی که مبنای تحلیل کنونی است رجم وی به دلیل وجود بیّنه (شهود) بود:

«ابن عباس گفت: رسول خدا^(ص) ماعزین مالک را دیدار کرد و به وی گفت: آیا آن چه در باره تو گزارش می‌دهند راست است؟ ماعز گفت: چه چیزی در باره‌ام به تو گفته‌اند؟ حضرت پاسخ داد: [از سوی شهود] گزارش شده که تو با کنیز آل فلان زنا کرده‌ای. ماعز گفت: بله. حضرت دوباره تکرار کرد تا ماعز چهار بار [گزارش رسیده را] تأیید کرد؛ آن‌گاه حضرت دستور به رجم وی داد»^{۱۳۳}.

۱۳۲- رجم سنگسار (مقاله سیدمحمدجواد موسوی غروی) ص ۸۲ تا ۹۰ // همان (مقاله محمدابراهیم جنّاتی) ص ۱۱۳ به بعد // مقالات بررسی حکم رجم (احمد قابل) بخش هشتم که در فضای مجازی منتشر شده است.

۱۳۳- عن سعیدبن جبیر عن ابن عباس قال لقی رسول الله^(ص) ماعزین مالک فقال أحق ما بلغنی عنک قال وما بلغک عنی قال بلغنی انک فجرت بأمة آل فلان قال نعم فرده حتی شهد أربع مرات ثم أمر برجمه (مسند احمد ج ۱ ص ۲۴۵ [مسند طرابلسی ص ۳۴۲: عن سعیدبن جبیر عن ابن عباس ان النبی^(ص) قال :

مرحوم علی اکبر غفاری در این باره می‌گوید: «اگر گویند رسول خدا^(ص) ماعز را به اقرار رجم فرمود، گوئیم: ثابت نیست و این روایت ابوهریره و سلمة بن عبدالرحمن بن عوف از جابر، و سلیمان بن بریده و برادرش عبدالله بن بریده از بریده است، ولی به روایت ابن عباس که در صحیح مسلم است لفظ آن چنین است "قال^(ص) لماعز بن مالک الأسمی: أحق ما بلغنی عنک قال: وما بلغک عنی؟ قال بلغنی أنك وقعت بجاریة آل فلان؟ قال: نعم- الخ" (آیا راست است آنچه از تو به من گزارش داده‌اند؟ گفت: به شما چه گزارش داده‌اند؟ فرمود: تو با کنیز فلان قبیله زنا کرده‌ای، گفت: آری) و این گزارش به چه صورت بوده معلوم نیست و در خبری ذکر نشده ولی این روشن است که رسول خدا^(ص) اگر شهادت شهود در نزد او تمام نبود متعرض وی نمی‌شد؛ و طیبی که یکی از علماء اهل سنت است گوید: "لا یُعَدُّ أن رسول الله^(ص) بلغه حدیث ماعز فأحضره بین یدیه فاستنطقه لئن کبر ما نُسب الیه لدرء الحد" (دور نیست که به رسول خدا حدیث ماعز رسیده و آن حضرت برای رفع تهمت، او را مورد بازپرسی قرار داده باشد به امید آن که راهی برای درء حد پیدا کند) و به هر حال ثابت نیست که ماعز به اقرارش مأخوذ شده باشد و او را به اقرار سنگسار کرده باشند؛ و پسران بریده اسلمی خود از قضات عامه‌اند و همچنین ابوسلمة بن عبدالرحمن از طرفداران عمر است و بعید نیست این خبر را موافق نظر عمر بن خطاب جعل کرده باشند»^{۱۳۴}.

روایت دیگری هم وجود دارد که به نوعی حاکی از دستگیری و بردن وی به نزد رسول خدا است که خود گویای ثابت شدن مسئله از طریق گواهی شهود است:

لما عزی بن مالک أحق ما بلغنی عنک قال: وما بلغک عنی قال: بلغنی انک زנית بأمة بنی فلان قال نعم فرده رسول الله^(ص) أربع مرات ثم أمر برجمه.

متنی دیگر: «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان النبی^(ص) قال لماعز بن مالک أحق ما بلغنی عنک قال وما بلغک عنی قال بلغنی انک وقعت بجاریة آل فلان قال نعم قال فشهد أربع شهادات ثم امر به فرجم» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۸ + سنن ترمذی ج ۲ ص ۴۴۰ ح ۱۴۵۲ [أحق ما بلغنی عنک؟ قال ما بلغک عنی؟ قال بلغنی أنك وقعت علی جاریة آل فلان]، سنن ابوداود ج ۲ ص ۳۴۵ ح ۴۴۲۵، المعجم الکبیر طبرانی ج ۱۲ ص ۶).

۱۳۴- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج ۵ ص ۳۶۰ شرح مرحوم غفاری در ذیل حدیث ۵۰۱۸

«راوی گوید: ماعز را وقتی داشتند نزد پیامبر می‌بردند دیدم. وی مردی کوتاه‌قد با عضلاتی بیرون‌زده و فاقد رداء بود»^{۱۳۵} و «راوی گوید: مردی قدکوتاه، ژولیده‌مو، عضله‌دار، با ننگ [و بدون رداء] نزد رسول‌خدا آورده شد...»^{۱۳۶}.

در روایت شیعی نیز می‌توان ردّ پای بیّنه را پی‌گیری کرد هرچند روایت دارای پیچیدگی خاصی است که ممکن است ذهن را گمراه کند زیرا اقرار در آن، چنان‌که پیش از این توضیح دادم، نه در مقابل بیّنه بلکه در مقابل انکار است (پس اقرار و انکار، هر دو در قبال بیّنه شکل می‌گیرند). ماعز در این روایت به انکار سخن شهود نپرداخت بلکه به صحت سخن آنان اقرار و اعتراف کرد. امام‌معصوم در این روایت (با فرض صحت صدور) بر آن است تا بگوید بین کسی که به بیّنه تن می‌دهد و به کرده خویش اعتراف و اقرار می‌کند با کسی که سرسختی نموده و به انکار بیّنه می‌پردازد فرق است^{۱۳۷}.

گام دوم - مرگبار نبودن رجم: در این‌که رجم ماعز، شرعاً نمی‌بایست مُهلک باشد و به مرگش بینجامد هیچ شکی نیست زیرا پیامبر^(ص):

۱۳۵- عن سماک بن حرب عن جابر بن سمره قال رأیت ماعز بن مالک حين جئ به إلى النبی^(ص) رجل قصیر أعضل لیس علیه رداء (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + سنن ابوداود ح ۴۴۲۲).

۱۳۶- عن سماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمره یقول اتی رسول الله^(ص) برجل قصیر أشعث ذی عضلات علیه ازار وقد زنی فرده مرتین [قال] ثم امر به فرجم (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷، مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۱۰۳).

۱۳۷- عن الحسن بن خالد قال: قلت لأبی الحسن^(ع): أخبرنی عن المحصن إذا هو هرب من الحفیرة [/ الحفیرة] هل یرد حتی یقام علیه الحد؟ فقال: یرد ولا یرد، فقلت: وكيف ذلك؟ فقال: إذا كان هو المقر علی نفسه ثم هرب من الحفیرة [/ الحفیرة] بعد ما یصیبه شیء من الحجارة لم یرد وإن كان إنما قامت علیه البینة وهو یجحد ثم هرب رد وهو صاغر حتی یقام علیه الحد وذلك أن ماعز بن مالک أقر عند رسول الله^(ص) بالزنی فأمر به أن یرجم فهرب من الحفیرة [/ الحفیرة] فرماه الزبیر بن العوام بساق بعیر فعقله فسقط فلققه الناس فقتلوه ثم أخبروا رسول الله^(ص) بذلك فقال لهم: فهلا ترکتموه إذا هرب فإینما هو الذی أقر علی نفسه وقال لهم: أما لو كان علی حاضرنا معکم لما ضللتهم [/ أما لو أنى حاضرکم لما طلبتکم]. قال: ووداه رسول الله^(ص) من بیت مال المسلمین [کافی ج ۷ ص ۱۸۵ + تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴ ح ۱۱۷ (الحفیرة)، محاسن برقی ج ۲ ص ۷-۳۰۶ (أما لو أنى حاضرکم لما طلبتکم)، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۶ ح ۳۴۲۹۷].

- ۱- به مرگ وی اعتراض کرد (فهلّا ترکتموه).
- ۲- و اعلام کرد که اگر شخصاً (و یا امام‌علی) در صحنهٔ رجم حاضر می‌بود چنین اشتباهی رخ نمی‌داد و ماعز کشته نمی‌شد (لو أنّی حاضرکم لما طلبتم / لو کان علی حاضرّاً معکم لما ضللتکم).
- ۳- به منظور جبران این خطا، دیهٔ این قتل ناروا را از بیت‌المال مسلمین پرداخت نمود (ووداه رسول‌الله^(ص) من بیت مال المسلمین).
- توضیح جواد فخّارطوسی در این باره چنین است: «در تنها رجمی که متون روایی شیعه گزارش نموده‌اند، یعنی رجم ماعز بن مالک، پیامبر اکرم^(ص) شخصاً در صحنهٔ اجرای مجازات حضور نداشت بلکه فرمان به رجم داد، ولی مرگ شخص مجرم که به دست اصحاب بی‌خبر و بدون آگاهی پیامبر رخ داده بود، مورد اعتراض شدید آن حضرت قرار گرفت و حتی ایشان دیهٔ مجرم کشته‌شده را نیز پرداخت. پرداخت دیهٔ ماعز، گواه بر حرام بودن قتل وی در صحنهٔ رجم بوده است زیرا قاعده‌ای مسلم است که پرداخت دیه، ملازم با حرام بودن اتلاف نفس است. نیز آن حضرت با تذکّر این نکته که "اگر علی با شما بود مرتکب این گمراهی نمی‌شدید"، بر اعتراض خود نسبت به نحوهٔ اجرای حکم پافشرد. به این حدیث توجه نمایید که حسین بن خالد می‌گوید: "به امام کاظم^(ع) گفتم: در بارهٔ زانی محسن خبر بده که اگر از گودال فرار نماید آیا بازگردانده می‌شود تا حد اجرا شود؟ حضرت فرمود: برگردانده می‌شود و برگردانده نمی‌شود. گفتم: چگونه؟ فرمود: اگر وی خود اقرار کرده باشد و بعد از اصابت سنگ از گودال بگریزد بازگردانده نمی‌شود ولی اگر بی‌ینه شهادت داده و او انکار کرده باشد و از گودال بگریزد بازگردانده می‌شود تا حد بر او اجرا شود؛ زیرا ماعز بن مالک نزد پیامبر اکرم به انجام زنا اقرار کرد و به فرمان آن حضرت^(ص) محکوم به رجم شد ولی وی از گودال گریخت و زیرین عوام با استخوان شتر به او حمله کرد و وی بر زمین افتاد، مردم هم رسیدند و او را کشتند! سپس که به پیامبر اکرم^(ص) خبر دادند آن حضرت فرمود: چرا او را بعد از فرار به حال خود رها نکردید تا برود؟ سپس فرمود: اگر علی با شما بود گمراه نمی‌شدید. سپس پیامبر اکرم^(ص) دیهٔ او را از بیت‌المال پرداخت فرمود". بنابراین در بارهٔ تنها رجم اجراشده

در زمان رسول الله، سه نکته به دست می آید: اولاً: بدون حضور معصوم اجرا شده است. ثانیاً مرگ شخص مجرم، مورد انکار و اعتراض شدید معصوم قرار گرفته است. ثالثاً: اگر معصوم، یعنی امیرالمؤمنین^(ع)، در صحنه حاضر بود مانع کشتن فرد مجرم می شد. ... نهی پیامبر اکرم^(ص) را می توان در جهت اثبات تنبیهی بودن رجم مورد استفاده قرار داد»^{۱۳۸}.

بنا بر آنچه گذشت اگر رجم ماعز واقعی باشد در این صورت اولاً از طریق بیّنه بوده و نه صرف اقرار، ثانیاً پیامبر^(ص) فرجام مرگ برای وی در جریان رجم را خطا شمرد.

اینک به ذکر دو نکته تکمیلی در همین باره می پردازم:

نکته ۱- نهج البلاغه و ماعز: سید رضی نقل می کند که امام علی چنین گفت: «... در حالی که می دانید رسول خدا^(ص) زناکار را رجم کرد سپس بر او نماز گزارد و اموالش را میان خاندانش تقسیم نمود». ناقدان رجم مرگبار معتقدند این سخن را اگر بدون توجه به "جملات ماقبل" و "فضای بحث" مطالعه کنیم ممکن است خواننده را به اشتباه اندازد و چنین تصور شود که مرگبار بودن رجم، خواست پیامبر^(ص) بوده و حکمی شرعی به شمار می آید در حالی که موضوع، چیز دیگری است زیرا آنچه در کلام امام علی، موضوع سخن است خود کیفر رجم و چندوچون آن و مرگبار بودنش نیست بلکه بحث امام، ناظر به "منع شمول تبعات حکم به وابستگی مجرم (شخصی دانستن مجازات) و عدم تسری جرم به سایر شوون خود مجرم" است. امام این سخن را در واکنش به مرام خوارج، که وابسته های فرد را به خاطر گمراهی خود فرد مؤاخذه می کردند ایراد نمود. می گویند کلام امام علی به استناد منابع شیعی، اشاره به رجم ماعز دارد و به مرگش صرفاً من باب یک امر واقع شده می پردازد و نه از باب انشاء حکم شرعی؛ بر این اساس، امام برای خوارج، رجمی را که در زمان پیغمبر به وقوع پیوست یادآوری می کند و به آن ها گوشزد می کند که علیرغم این که مجرم (ماعز) مرتکب فعل حرامی شد اما بستگانش همچنان از ارث و اموال او

محروم نشدند و به چوب او نسوختند و بر خودش هم (که در اثر اشتباه اصحاب به قتل رسید) نماز میت اقامه شد. بنابراین سخن امام در خصوص مرگ رجم شده، تنها به معنای گزارش ماوقع است و نه تأیید آن^{۱۳۹}.

متن کامل سخن امام که خطاب به خوارج است را، با هدف داوری خود خواننده، می‌آورم: «اگر جز بر این پندار نخواهید بود که من اشتباه کرده‌ام و گمراه شده‌ام پس چرا همه امت محمد^(ص) را به خاطر گمراهی من، گمراه می‌شمارید و ایشان را به اشتباه من مؤاخذه می‌کنید و به سبب گناهان من، ایشان را تکفیر می‌نمایید؟! شمشیرهای تان را بر گردن آویخته‌اید و گناهکار و بی‌گناه را با هم هدف تیغ قرار می‌دهید و گناهکار را با کسی که گناهی مرتکب نشده است در هم می‌آمیزید! در حالی که می‌دانید رسول خدا^(ص) زناکار را رجم کرد سپس بر او نماز گزارد و اموالش را میان خاندانش تقسیم نمود، قاتل را کشت و میراثش را به خانواده‌اش داد، دست سارق را قطع کرد و زانی غیر محسن را شلاق زد ولی سهم آن دو را از غنائم داد و با دو زن مسلمان ازدواج کردند. پس رسول خدا آن‌ها را برای گناهان‌شان کیفر می‌داد و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت اما سهم اسلامی آن‌ها را از بین نمی‌برد و نام آن‌ها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت»^{۱۴۰}.

با این همه، توجهات بالا در صورتی است که حدیثی که سید رضی در نهج البلاغه آورده واقعاً از امام علی صادر شده باشد زیرا سید مرتضی در رساله محکم و متشابه، به ذکر حدیث دیگری از امام علی می‌پردازد که معارض روایت سید رضی بوده و تاب رجم (حتی رجم تنبیهی و غیر مرگبار) را ندارد. متن این سخن امام، که آن را نیز برای داوری خواننده و مقایسه میان هر دو متن می‌آورم، چنین است: «از جمله مقررات عهد جاهلیت این بود که هرگاه زنی مرتکب زنا می‌شد او را در خانه‌ای حبس می‌کردند و این حبس با سختی‌هایش تا مرگ وی ادامه داشت و هرگاه مردی مرتکب زنا می‌شد او را از مجالس‌شان طرد کرده، مورد ناسزا و آزار

۱۳۹- برای شرح بیش‌تر به کتاب جواد فخارطوسی (احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۱۳۳ تا ۱۳۶) مراجعه شود.

۱۴۰- نهج البلاغه سید رضی خطبه ۱۲۷

و ملامت قرار می‌دادند و راهی جز همین کیفرها را نمی‌شناختند. در همین راستا در اوایل اسلام [این روش، البته با تعدیلاتی و با وعده‌هایی، امضا شد و] آیه آمد: "زنان تان که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر علیه‌شان مطالبه کنید و چنانچه شهادت دادند آن‌ها را در خانه نگه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند گشایشی [و راه مناسب‌تری] برای آنان قرار دهد؛ و هرگاه مردان تان مرتکب زنا شدند آنان را مورد ایذاء قرار دهید ولی اگر توبه کردند و به اصلاح پرداختند خداوند توبه‌پذیر است." ولی آن‌گاه که بر تعداد مسلمان‌ها افزوده شد و اسلام نیرومند گردید و مسلمانان از قوانین [سخت‌گیرانه] جاهلی، احساس ترس و وحشت پیدا کردند خداوند آیه "به هر یک از زن و مرد زناکار، صد ضربه وارد کنید [و ره‌اشان نمایید]" را نازل کرد و با آن، آیه حبس ابد زنان و ایذاء مداوم مردان را نسخ کرد^{۱۴۱}.

نکته ۲- ابهام در عُلّتِ رجم: در حالی که گمان می‌رود عُلّتِ رجم ماعز، صرفاً ناشی از زناى محصنه است اما گویا وقوع رجم به عوامل دیگری مربوط می‌شده است زیرا:

اولاً- گزارشاتی وجود دارد که رجم را مربوط به بحثی فراتر از زناى محصنه معمولی می‌داند و آن زناى مداوم با همسران رزمندگان، در وقتی که شوهران در حین نبرد با دشمن بودند، می‌باشد. پیامبر دستور رجم ماعز را صادر کرد و در سخنرانی چنین گفت: «هرگاه برای پیکار در راه خدا از شهر کوچ می‌کنیم، این آقا! چون بُزِ نری تهییج شده به سُرُوقِ همسران مان می‌رود و با دادنِ تحفه‌ای کاسه»

۱۴۱- «عن أبی عبد الله عن أبائه عن أمير المؤمنين عليهم السلام في حديث الناسخ والمنسوخ قال: كان من شریعتهم فی الجاهلیة أن المرأة إذا زنت حیست فی بیت وأقیم باودها حتی یأتیها الموت، وإذا زنی الرجل نفوه عن مجالسهم وشتموه وأذوه وعیروه ولم یكونوا یعرفون غیر هذا، قال الله تعالی فی أول الاسلام: "واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فأمسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلاً * واللذان یأتیانها منکم فأذوهما فان تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله کان تواباً رحیماً" فلما کثر المسلمون وقوی الاسلام واستوحشوا أمور الجاهلیة أنزل الله تعالی "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" الآیة فنسخت هذه آیة الحیس والأذی» وسائل الشیعه ج ۱۸ ص

شیری، با آن‌ها همبستر می‌شود. مگر این‌گونه افراد بدستم نرفتند وگرنه سخت مجازات‌شان می‌کنم» (أَمَرَ بِهِ فَرَجِمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ^(ص) كَلِمًا نَفَرْنَا غَازِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَخَلَّفَ أَحَدُكُمْ يَنْبُ نَبِيبِ التَّيْسِ يَمْنَحُ إِحْدَاهُنَّ الْكُتْبَةَ إِنْ اللَّهُ لَا يَمْكُنِي مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا جَعَلْتَهُ نَكَالًا) ^{۱۴۲}.

پس می‌توان علت رجم ماعز (که تازه مرگبار شدنش مورد اعتراض پیغمبر واقع شد) را عبارت از جمع "زناى مداوم + خیانت به رزمندگان + تضعیف روحیه رزمندگان در جبهه‌ها" دانست و نه صرف وقوع زناى محصنه!

۱۴۲- متن روایات از این قرار است:

الف- «عن سماك انه سمع جابر بن سمره يقول أتى النبي ^(ص) بماعز بن مالك رجل قصير فى إزار ما عليه رداء و رسول الله ^(ص) متكئ على وسادة على يساره فكلمه فما أدرى ما يكلمه به وانا بعيد منه بينى وبينه القوم فقال اذهبوا به فارجموه ثم قال ردوه فكلمه أيضا وانا اسمع غير انى بينى وبينه القوم ثم قال اذهبوا به فارجموه ثم قام النبي ^(ص) فخطب وانا اسمعه ثم قال كلما نفرنا فى سبيل الله خلف أحدهم له نبيب كنيب التيس يمنح إحداهن الكتبة من اللبن والله لا أقدر على أحد منهم الا نكلت به» (سنن دارمی ج ۲ ص ۱۷۶).

ب- «عن سماك بن حرب قال سمعت جابر بن سمره يقول أتى رسول الله ^(ص) برجل قصير أشعث ذى عضلات عليه إزار وقد زنى فرده مرتين ثم امر به فرجم فقال رسول الله ^(ص) كلما نفرنا غازين فى سبيل الله تخلف أحدكم ينب نبيب التيس يمنح إحداهن الكتبة ان الله لا يمكنى من أحد منهم الا جعلته نكالا (أو نكلته)» (صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + مسند احمد ج ۵ ص ۱۰۳).

ج- «عن سماك بن حرب عن جابر بن سمره قال رأيت ماعز بن مالك حين جئ به إلى النبي ^(ص) رجل قصير أعضل ليس عليه رداء فشهد على نفسه أربع مرات انه زنى فقال رسول الله ^(ص) فلعلك [قبلتها] قال لا والله انه قد زنى الاخر قال فرجمه ثم خطب فقال الا كلما نفرنا غازين فى سبيل الله خلف أحدهم له نبيب كنيب التيس يمنح أحدهم الكتبة اما والله ان يمكنى من أحدهم لأنكلته عنه» (صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷: + سنن ابوداود ج ۴۴۲).

د- «أما بعد فما بال أقوام إذا غزونا تخلف أحدهم فى عيالنا له نبيب كنيب التيس أما إني على أن لا أوتى بأحد فعل ذلك إلا نكلت به» (کنز العمال ج ۵ ص ۳۲۳ ح ۱۳۰۳۳).

هـ- «عن أبى سعيد الخدرى ان ما عزين مالك أتى النبي ^(ص) فقال إني أصببت فاحشة فرده النبي ^(ص) مرارا فسأل قومه أبة بأس فقالوا ما به بأس الا انه أتى امرا لا يرى أن يخرج منه الا ان يقام عليه الحد قال فأمرنا فانطلقنا به إلى بقيع الغرقد قال فلم نحفر له ولم نوثقه فرمينا به بخرف وعظام وجدل فاستكن فسعى فاشتدنا خلفه فاتى الحرة فانصب لنا فرميناه بجلامبذها حتى سكن فقام النبي ^(ص) من العشى خطيبا فحمد الله وأثنى عليه فقال اما بعد فما بال أقوام إذا غزونا فتخلف أحدهم فى عيالنا له نبيب كنيب التيس اما انى على لا أوتى بأحد منهم فعل ذلك الا نكلت به قال ثم نزل قال فلم يسبه ولم يستغفر له هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه» (المستدرک حاکم ج ۴ ص ۳۶۲).

ثانیاً- گواه صدق ادعایم، مجرد بودن ماعز است! ۱۴۳ و چون رجم، صرفاً سزای متأهلان است و ماعز متأهل نبود بنابراین رجم وی تنبیه و تنفیری نسبت به جنایتی جنسی و خیانتی به مدافعان شهر بود که البته این تنبیه و ابراز تنفر اشتباهاً به مرگ او ختم شد و پیغمبر^(ص) تاوان این اشتباه اصحاب را با پرداخت دیه به خاندانش پرداخت کرد.

چنانکه اشاره شد اقدام ماعز، کار یکبار و دوبار نبود بلکه این عمل، مکرر روی داد و چه بسا نامیدن وی به ماعز (به معنای بُز نر) ناشی از این باشد که پیامبر، اقدام او به آمیزش مکرر با زنان شوهر به جبهه رفته را به بُزهای حَسْرَى (ینب نبیب التیس) تشبیه کرد؛ بر این اساس ماعز، اسم او نیست بلکه وصفی است استخراج شده از کلام پیامبر؛ نشان صدق این تحلیل، روایاتی است که از وی با عنوان رجل یاد می‌کند.

چه بسا منشأ مقوله رجم، همین موردی باشد که اساساً ناظر به زنای محصنه صرف نیست! بر این اساس می‌توان حدیثی که سید مرتضی از امام علی نقل کرد را حکمی عام و انشایی در مورد "کیفر زنای محصنه" دانست و حدیثی که برادرش سید رضی از امام^(ع) نقل کرد را خبری موردی در خصوص "کیفر متجاوزان به نوامیس رزمندگان" محسوب کرد. همچنین ممکن است جمله عمر بن خطاب (رجم رسول الله ...) نیز ناظر به همین رجم ماعز بوده، که در این صورت باید گفت وی تفکیکی مابین جرم ماعز با زنای معمولی قائل نشده و همان را دستمایه ادعایش قرار داد ... و

۱۴۳- کان ماعز بن مالک یتیماً فی حجر ابي فأصاب جاریة من الحی ... (سنن ابي داود ح ۴۴۱۹) / + کان ماعز بن مالک فی حجر ابي ... (المصنف ابن ابي شیبیه ج ۶ ص ۵۵۱).

بخش ۲- روایات خلاف رجم و سنگسار:

- ✓ دسته یکم - تبدیل جلد اصلی به جلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر آیوب
- ✓ دسته دوم - قهر و تنبیه
- ✓ دسته سوم - تبدیل جلد معمولی به جلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران
- ✓ دسته چهارم - تبدیل حبس ابد به جلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی
- ✓ دسته پنجم - گشایش نسبت به حبس خانگی
- ✓ دسته ششم - سر بزنگاه (دزد حاضر و بز حاضر)
- ✓ دسته هفتم - همسر سعد بن عباد
- ✓ دسته هشتم - نکول از لعان
- ✓ دسته نهم - رد افسانه‌های سنگسار
- ✓ دسته دهم - همسر دائم الزنا
- ✓ دسته یازدهم - نفی وکد از شوهر
- ✓ دسته دوازدهم - در وقت عده و ماقبل جدایی
- ✓ دسته سیزدهم - اخذ تاوان
- ✓ دسته چهاردهم - اعتراض آزاد مردان صحابه به عمر
- ✓ دسته پانزدهم - روایات مطلق
- ✓ دسته شانزدهم - الولد للفراش و للعاهر الحجر
- ✓ دسته هفدهم - روایات بسیار دور از سنگسار
- ✓ دسته هجدهم - احادیث نهی از زجرگشی
- ✓ نتیجه
- ✓ مقایسه خطبه‌های پیغمبر (ص) و عمر در آخرین حجشان

بخش ۲- روایات خلاف رجم و سنگسار

می‌دانیم که سنگسار هیچ جایگاهی در قرآن ندارد (و آن، چیز پوشیده‌ای نیست) اما برخلاف قرآن، در روایات حضور چشمگیری دارد و در واقع منشأ آن در متون فقهی همین روایت و حدیث است با این حال با وجود تعدد روایات رجم، سه مسئله مهم در باره آن‌ها را می‌بایست مورد توجه قرار داد:

۱) تردید در جزئیات و کم‌وکیف: باید بررسی کرد که رجم چیست و دارای چه ویژگی‌هایی است؛ در این باره دو احتمال از درون روایات مربوطه قابل استخراج است: رجم تنبیهی و تفریری، رجم کُشنده و مرگبار. توضیح این موضوع در بخش پیشین گذشت و معلوم شد که قتل و سنگسار محکوم با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین سازگاری ندارد و آنچه از کلام ایشان قابل حصول است رجم عربی یعنی تنبیه محکوم و ابراز تفری رسمی از عمل خیانت‌بار و مکشوف وی است.

۲) تردید در اساس صدور: برخی محققان به دلیل گروه‌گروه روایات جعلی، به اصل صدور روایات رجم (به ویژه روایات منسوب به پیامبر^ص) شک دارند به ویژه که تابلوی با قوامی چون قرآن را در پیش رو دارند (که آیاتش مخالف رجم و سنگسار است) و روایات برای تأیید نیاز به مطابقت با آن دارند! جعل خبر چنان جدی و مافوق تصور است که رسول‌خدا^ص در همان زمان حیاتش ایمن از آن نبود پس گفت: «ای مردم! کذب و دروغ بر علیه من زیاد شده است هر کس آگاهانه بر من دروغ بندد در آتش جهنم جای خواهد گرفت»^{۱۴۴} و به همین خاطر، شرط صحت کلامش و جعلی نبودنش را توافق با کتاب خدا دانست: «پس از من، ذکر حدیث زیاد می‌شود پس هرگاه حدیثی از من برای تان نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید پس هر کدام موافق کتاب خدا بود بپذیرید و هر کدام که مخالف قرآن بود را

۱۴۴- أیها الناس قد كثرت علی الكذابة فمن كذب علی متعمدا فلیتوء مقعده من النار (کافی ج ۱ ص ۶۲ + علم الحدیث شانه‌چی ص ۹۳).

رد کنید* ذکر حدیث منسوب به من، دهن به دهن پخش خواهد شد پس هر حدیثی که از من به شما رسید اگر موافق قرآن بود از من است و هر حدیثی که از من به شما رسید و مخالف قرآن بود از من نیست»^{۱۴۵}. بر این مبنا می‌توان روایات رجم و سنگسار را بدلیل عدم توافق با کتاب خدا به فرموده پیغمبری که از موج جعل بیم داشت کنار نهاد.

۳) تردید در علت تن دادن ائمه به روایات رجم: با وجودی که در بخش اول کتاب اجمالاً صدور روایات رجم (ولو با تعریفی جدید) پذیرفته شد با این حال به دلیل مذکور نبودنش در قرآن (که ثقل اکبر است) نمی‌توان شاهد حضور دائمی‌اش در کلام معصومین (و گاه سایرین) بود به همین دلیل احادیث متعددی وجود دارد که خالی از اِشعار به رجم (چه مسلماً سنگسار مرگ آفرین و چه حتی بعضاً با همان شاخه‌های رجم تنبیهی و تنفیری) می‌باشد پس چه بسا پرداختن به رجم در احادیث معصومین، ناشی از وجود "قانون رجم" در فقه حاکم بوده که معصومین با نزدیک ساختن شاخه‌های آن به رجم عربی، در صدد تلطیف آن بوده‌اند. بنابراین تقیّه معصومین در این مورد، عبارت از بیان قانون روز و در عین حال سوق دادن آن به رجم عربی که نه کشنده و مرگبار است و نه حتی به جراحت جدی منتهی می‌شود بود.

اینک وقت آن رسیده تا از روایات مغایر با رجم و سنگسار زانی محصن پرده برداری شود! تا ادعای بی معارض بودن روایات رجم برای همیشه فرو ریزد و راه برای عرضه روایات معارض (موافق رجم، مخالف رجم) به کتاب خدا بیش از پیش باز شود. با پرده برداری از این روایات جدید، به این مطلب پی می‌بریم که هر دو نوع روایات معارض، همواره در طول قرون اول و دوم دوشادوش هم وجود داشته ولی جامعه علمی راویان، چندان به این تعارض توجهی نمی‌کرده و به فراخور بحث، هر

۱۴۵- عن النبی ص أنه قال: تكثر لكم الأحادیث بعدی فإذا روی لكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالف فردوه. ... عن رسول الله ص أنه خطب فقال: إن الحدیث سیفشو علی فما أتاکم عنی یوافق القرآن فهو عنی وما أتاکم عنی یخالف القرآن فلیس عنی (الصحيح من سیرة النبی الأعظم السید جعفر مرتضی ج ۱ ص ۲۶۹-۲۶۶)

وقت به سمتی می‌رفته: گاه که توجه به تعالیم یهودیت و آیین کهن (که اسلام اجمالاً مصدق آن است) می‌کرد راوی رجم و سنگسار می‌شد و گاه که توجه به نصّ قرآن و آیین جدید می‌کرد راوی "جَلَد و جَلَد ملائیم و قهر و تنبیه" می‌شد. این همه از آن است که پیروان یهودیت و عهد عتیق با انبوهی از دانسته‌های دینی‌شان (از جمله رجم و سنگسار) به اسلام پیوستند و به انتشار معلومات‌شان در جامعه اسلامی جدّ و جهد نشان دادند به ویژه که در این میان برخی احکام خشن‌شان با طبع برخی حکام اسلامی (از جمله عمر بن خطاب) موافق در می‌آمد اما چنان‌که می‌دانیم قرآن خطّ ثابت بی‌رجم را دارد که طبیعتاً جامعه بالغ و رشید اسلامی باید سراغ روایات موافق با آن رود.

روایات مخالف رجم و سنگسار را در چند دسته گردآوری کردم که اینک تقدیم می‌کنم:

دسته یکم - تبدیل جلد اصلی به جلد ملائیم و تشریفاتی در مورد همسر ایوب: در روایات و گزارشات زیر خواهید دید چگونه مجازات حد اکثری زن شوهردار عبارت از جلد است. همسر ایوب اما تبرئه شد و مجازات یادشده به صورت کاملاً تشریفاتی، نمادین و ملائیم و بی‌درد برگزار شد (تا در آینده همه بفهمند که این مجازات در صورت اثبات اتهام، فقط همان جلد اصلی، معمولی و غیر تشریفاتی است و نه رجم و سنگسار!):

* «امام صادق: ... [همسر ایوب] نزدیک آمد و چون او را دید که خدا همه چیز را به او برگردانیده، به سجده شکر افتاد. در سجده، نظر ایوب به گیسوان همسرش افتاد که بریده شده، و جریان از این قرار بود که او نزد مردم می‌رفت تا صدقه‌ای بگیرد و طعامی برای ایوب تحصیل کند و چون گیسوانی زیبا داشت بدو گفتند: ما طعام به تو می‌دهیم به شرطی که گیسوانت را به ما بفروشی. رحمت [زن ایوب] از روی اضطرار و ناچاری و به منظور این‌که همسرش ایوب گرسنه نماند گیسوان خود را بفروخت. ایوب چون دید گیسوان همسرش بریده شده، [از آن‌جا که بریده شدن گیس، نشانه ارتکاب زنا و خطای جنسی بود] قبل از این‌که از جریان

بیرسد سوگند خورد که صد تازیانه به او بزند (ان یضربها مائة سوط) و چون همسرش علت بریدن گیسوانش را شرح داد، ایوب^(ع) در اندوه شد که این چه سوگندی بود که من خوردم پس خدای عزوجل بدو وحی کرد: وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به ولا تحنت = یک مشت شاخه در دست بگیر و به او بزنی تا سوگند خود را نشکسته باشی. او نیز یک مشت شاخه که مشتمل بر صد ترکه بود گرفته چنین کرد و از عهده سوگند برآمد»^{۱۴۶}.

چنانکه ملاحظه شد امام صادق سزای زن شوهردار را عبارت از جلد (صد ضربه) می دانست و مضافاً آن را ملهم از قرآن می شمرد.

* «حضرت ایوب [در دوران بیماری و ابتلا] وقتی دید که همسرش با رزق و درآمدی بیش از نان کارگری روزانه به خانه آمد ترسید که او مرتکب تن فروشی و خیانت جنسی شده باشد [و این رزق و عایدی مازاد، از آن راه به دست آمده باشد] پس سوگند خورد [که پس از بهبودی] همسرش را به خاطر این فحشا صد ضربه کيفر کند (لیضربن امرأته مائة). زمانی که ایوب^(ع) مورد رحمت خدا واقع شد و مشکل و بیماری اش برطرف گردید و سپس پی به بی گناهی همسرش از اتهام وارد شد آن گاه خدای عزوجل به او وحی کرد که "شاخه ای نرم [با ساقه های متعدد] بگیر و با آن بزنی [یعنی بر همسرت بنوازی] و سوگند خود را مشکن" پس ایوب^(ع) شاخه ای گندم مانند که صد ساقه داشت را برگرفت و آن را به همان گونه که خدا فرمان داد بر همسرش بنواخت»^{۱۴۷}.

۱۴۶- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۳۲۶ / منبع: فأقبلت امرأته معها الكسر، فلما انتهت إلى الموضع إذ الموضع متغير وإذا رجلان جالسان فيبكت وصاحت وقالت يا أيوب ما دهاك فناداها أيوب، فأقبلت فلما رأتها وقد رد الله عليه بدنه ونعمته سجدت لله شكراً فرأى ذؤابتها مقطوعة وذلك انها سألت قوماً ان يعطوها ما تحمله إلى أيوب من الطعام وكانت حسنة الذوايب فقالوا لها تبيعينا ذوايبك هذه حتى نعطيك فقطعتها ودفعناها إليهم واخذت منهم طعاماً لأيوب، فلما رأها مقطوعة الشعر غضب وحلف عليها ان يضربها مائة سوط فأخبرته انه كان سببه كيت وكيت فاعتم أيوب من ذلك فأوحى الله إليه (فخذ بیدک ضغثاً فاضرب به ولا تحنت) فاخذ مائة سمرخ فضربها ضربة واحدة فخرج من يمينه (تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۴۱).

۱۴۷- وأخرج ابن المنذر عن سعيد بن المسيب أن بلغه ان أيوب^(ع) حلف ليضربن امرأته مائة في أن جاءت به من زيادة على ما كانت تأتي به من الخبز الذي كانت تعمل عليه وخشي ان تكون قارفت من الخيانة فلما رحمه الله

دسته دوم - قهر و تنبیه:

اینک خواهید دید که چگونه پیامبر^(ص) در آخرین! سخنرانی اش مجازات زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند را عبارت از "سخت گیری، ترک بستر و تنبیه غیر سخت" از سوی شوهر می داند و نه رجم و سنگسار:

* حدیث تحف العقول: «سخنرانی حضرت محمد^(ص) در حجّة الوداع: ای مردم! زنان تان بر شما حقی دارند شما نیز بر آنها حقی دارید. حقّ شما بر آنها این است که کسی را همبستر خود، که از آن شماس، نمایند و نیز کسی را که خوش نمی دارید جز با اذن شما به خانه راه ندهند. نباید مرتکب فاحشه [و زنا] شوند پس اگر مرتکب آن شدند، خدا [در آیه ۳۴ سوره نساء] به شما اجازه داده که بر آنها سخت گیرید، بسترشان را ترک کنید و [حتّی] بزیندشان، البته زدن که سخت و آزاردهنده نباشد. پس اگر [از فحشا] دست برداشتند و در اطاعت شما قرار گرفتند در این صورت باید خوراک و پوشاک متعارف را برای شان فراهم کنید. شما

و کشف عنه الضر علم براءة امرأته مما اتهمها به فقال الله عز وجل وخذ بيدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث فاخذ ضغثا من ثمام وهو مائة عود فاضرب به كما امره الله تعالى (الدر المنثور ج ۵ ص ۳۱۷ [سوره ص آیه ۴۴]). گویا از روایت زیر نیز بتوان استفاده کرد:

حدثنی محمد بن عوف قال: ثنا أبوالمغیرة قال: ثنا صفوان قال: ثنا عبدالرحمن بن جبیر قال: لما ابتلی نبی الله آیوب^(ص) بماله وولده وجسده وطرح فی مزبلة، جعلت امرأته تخرج تکسب علیه ما تطعمه فحسده الشیطان علی ذلك، وكان یأتی أصحاب الخبز والشوی الذین كانوا یتصدقون علیها، فیقول: اطردوا هذه المرأة التي تغشاكم، فإنها تعالج صاحبها وتلمسه بیدها، فالناس یتقدرون طعامکم من أجل أنها تأتیکم وتغشاکم علی ذلك وكان یلقاها إذا خرجت کالمحزون لما لقی آیوب، فیقول: ليج صاحبک، فأبی إلا ما أتى، فوالله لو تکلم بکلمة واحدة لكشف عنه کل ضر، ولرجع إليه ماله وولده، فتجی، فتخبر آیوب، فیقول لها: لقیک عدو الله فلقنک هذا الکلام ویلک، إنما مثلک کمثل المرأة الزانیة إذا جاء صدیقها بشئ قبلته وأدخلته، وإن لم یأتها بشئ طردته، وأغلقت بابها عنه لما أعطانا الله المال والولد آمنّا به، وإذا قبض الذی له منا نکفر به، ونبدل غیره إن أقامنی الله من مرضی هذا لأجلدک مئة، قال: فلذلك قال الله: وخذ بيدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث. وقوله: وخذ بيدك ضغثا یقول: وقلنا لأیوب: خذ بيدك ضغثا، وهو ما یجمع من شیء مثل حزمة الرطبة، وکملء الکف من الشجر أو الحشیش والشماریخ ونحو ذلك مما قام علی ساق ومنه قول عوف بن الخرع: وأسفل منی نهدة قد ربطتها * وألقت ضغثا من خلا متطیب وبنحو الذی قلنا فی ذلك قال أهل التأویل. ذکر من قال ذلك: (جامع البیان طبری ج ۲۳ ص ۲۰۰-۱۹۹ ش ۲۳۰۲۸).

همسران تان را به عنوان امانت خدا برگرفتید و به حکم کتاب خدا بر خود حلال کردید پس در باره آنها از خدا بترسید و با ایشان به خوبی رفتار کنید»^{۱۴۸}.

* روایت ابن هشام: «ای مردم! شما را بر زنان تان حقی است و ایشان را بر شما حقی است. حق شما بر آنها آن است که بر گلیم تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آنها است که مرتکب فاحشه میبینه نشوند؛ اگر شدند خدا [در آیه ۳۴ سوره نساء] به شما اجازه داده که ترک بستر کنیدشان و بزیندشان به نحوی که آسیب نبینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رختشان را طبق عرف دریافت دارند»^{۱۴۹}.

چنانکه ملاحظه شد پیامبر (ص) این مجازات ناچیز در برابر آن خیانت فاحش را، به قرآن مستند کرده. راستی که بر نامه الهی کتاب و سنت کجا، کیفر وحشتناک رجم و سنگسار کجا؟

دسته سوم - تبدیل جلد معمولی به جلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران: در روایات زیر خواهیم خواند که مجازات شرعی پیران (که معمولاً متأهل اند) و بیماران (که اعم از متأهل و مجردند) عبارت از جلد ملایم و تشریفاتی است و در نتیجه مجازات شرعی متأهلان سالم و غیر پیر عبارت از جلد معمولی و اصلی است و نه رجم و سنگسار:

۱۴۸- أیها الناس إن لنسائکم علیکم حقاً ولکم علیهن حقاً، حقکم علیهن أن لا یوطئن أحدنا فرشکم و لا یدخلن أحدنا تکرھونه بیوتکم إلا باذنکم، وألا یأتین بفاحشة فإن فعلن فإن الله قد أذن لکم أن تعضوهن و تهجروهن فی المضاجع و تضربوهن ضرباً غیر مبرح، فإذا انتهین وأطعنکم فعلیکم رزقهن و کسوتهن بالمعروف، أخذتموهن بأمانة الله و استحللتم فروجهن بکتاب الله فاتقوا الله فی النساء و استوصوا بهن خیراً (تحف العقول ص ۳۲-۳۳ + وسائل الشیعة ح ۲۷۷۳۲).

۱۴۹- أما بعد أیها الناس فإن لکم علی نسائکم حقاً، و لهن علیکم حقاً، لکم علیهن أن لا یوطئن فرشکم أحدنا تکرھونه، و علیهن أن لا یأتین بفاحشة مبینة، فإن فعلن فإن الله قد أذن لکم أن تهجروهن فی المضاجع و تضربوهن ضرباً غیر مبرح، فإن انتهین فلهن رزقهن و کسوتهن بالمعروف (السیرة النبویة ابن هشام خطبة رسول الله فی حجة الوداع ج ۴ ص ۱۰۲۳ + تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳).

* «سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت: چند مسئله فقهی دارم که می‌خواهم از ابوعبدالله صادق بیرسی، چرا که می‌دانم در محضر ابوعبدالله منزلتی داری. از ابوعبدالله بیرس: اگر بیماری زنا کند و بیماری او در حدی باشد که اجرای حد باعث مرگ او شود، چه باید کرد؟ من مسئله را از ابوعبدالله صادق پرسیدم و ابوعبدالله گفت: این سؤالات را شخصاً طرح کرده‌ای یا دیگران طرح کرده‌اند و تو را فرستاده‌اند؟ من گفتم: سفیان ثوری درخواست کرد که این سؤالات را خدمت شما مطرح کنم. ابوعبدالله گفت: یک پیر بیمار مبتلا که رگ‌های هر دو رانش نمایان بود و شکمش آب آورده بود با زنی بیمار زنا کرده بود و هر دو را به محضر رسول‌خدا آوردند. رسول‌خدا که صلوات خدا بر او نازل باد فرمود تا یک خوشه درخت خرما آوردند که صد تراشه نازک بر آن بود و با آن شاخه یک ضربه بر بدن آن پیرمرد بیمار و یک ضربه بر بدن آن زن بیمار نواخت و هر دو را آزاد کرد و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند عزت به ایوب پیامبر می‌فرماید: یک دسته علف خشک بگیر و با آن همسر خود را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن»^{۱۵۰}.

* «پیرمردی که رگ‌هایش نمایان بود را بدلیل این‌که با زنی مرتکب زنا شده بود نزد پیامبر آوردند پس حضرت^(ص) با شاخه‌ای شامل صد ساقه باریک، ضربه‌ای واحد بر او نواخت»^{۱۵۱}.

۱۵۰- گزیده تهذیب ج ۵ ص ۲۸۰ ح ۴۱۳۳ محمدباقر بهبودی/ متن مرجع: عن حنان بن سدير ان عباد المکی قال: قال لی سفیان الثوری: أری لک من أبي عبدالله^(ع) منزلة فاسألہ عن رجل زنی و هو مریض فان أقیه علیه الحد خافوا ان يموت ما تقول فیه؟ قال فسألته فقال لی هذه المسألة من تلقاء نفسک أو أمرک انسان ان تسأل عنها؟ قال: قلت: ان سفیان الثوری امرنی ان أسألك عنها قال: فقال: ان رسول الله^(ص) اتی برجل کبیر قد استسقی بطنه و بدت عروق فخذیه و قد زنی بامرأة مریضة فأمر رسول الله^(ص) فاتی بعرجون فیه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة و ضربها ضربة واحدة و خلی سبیلهما وذلک قوله عز وجل: وخذ ببیدک ضغنا فاضرب به ولا تحنت (تهذیب الاحکام ج ۱۰ ص ۳۲ ح ۱۰۸ + کافی ج ۷ ص ۲۴۳، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۸ ح ۵۰۰۷، وسائل الشیعه ح ۳۴۱۰۶).

۱۵۱- عن سهل بن سعد ان النبی^(ص) أتى بشیخ قد ظهرت عروقه قد زنی بامرأة فضربه بضغث فیه مائة شمراخ ضربة واحدة (تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۳۱۷ [المعجم الکبیر طبرانی ج ۶ ص ۳-۱۵۲]).

در حالی که شدیدترین کیفر (رجم+جلدکامل) را در قول مشهور برای همین پیران قائل اند اما رسول خدا^(ص) مطابق روایت بالا، نه تنها کیفر جمع (رجم+جلد) را تجویز نکرد و اسمی از کیفر رجم به میان نیاورد بلکه از جلد هم، به نوع ملایم و تشریفاتی اش اکتفا کرد! جالب این که حدیث سازان عصبی مزاج در برابر این انعطاف فوق العاده حضرت، آیه ای از خودشان ساختند و مجازات پیران را رجم و سنگسار دانستند^{۱۵۲}.

* «در عهد رسول خدا بیماری در شرف مرگ، مرتکب فاحشه شد. همسرش مراتب را گزارش داد؛ پیامبر^(ص) فرمان داد که [بجای جلد اصلی] شاخه ای صد ساقه ای بگیرند و یک بار به او بزنند»^{۱۵۳}.

پس کیفر زنای محصنه، جلد اصلی و کامل است و نه رجم و سنگسار.

دسته چهارم - تبدیل حبس ابد به جلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی:

حدیث زیر را بخوانید و خود نتیجه بگیرید:

* «امام علی^(ع) گفت: خدای تبارک و تعالی، رسول خود را با رأفت و مهربانی مبعوث کرد؛ در همین راستا بود که قوم پیامبر را در آغاز نبوتش [به سرعت] از عاداتشان برنگردانید بلکه فرصت داد تا اسلام در قلب و سینه شان برای اجرا جا باز کند مثلاً از جمله مقررات عهد جاهلیت این بود که هرگاه زنی مرتکب زنا می شد او را در خانه ای حبس می کردند و این حبس با سختی هایش تا مرگ وی ادامه داشت و هرگاه مردی مرتکب زنا می شد او را از مجالس شان طرد کرده، مورد

۱۵۲- الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم: پیرمرد و پیرزن را در صورت زنا رجم و سنگسار کنید که آن عقوبتی از جانب خداست و خدا عزیز و حکیم است (منابع حدیثی). گفتنی

است سیر صعودی کیفر زنا مطابق برخی از همین روایات مشهور بحث انگیز چنین است:

مجرد (جلد)، نامزد و عقد کرده (جلد+تراشیدن سر+تعبد)، متأهل (رجم)، پیران (جلد+رجم). اما چنان که گفته شد رسول خدا^(ص) برای پیران، سبکترین کیفر یعنی جلد ملایم و تشریفاتی را قرار داد.

۱۵۳- أخرج عبدالرزاق و عبدبن حمید عن محمدبن عبدالرحمن عن ثوبان ان رجلاً أصاب فاحشة علی عهد رسول الله^(ص) و هو مریض علی شفا موت فأخبر أهله بما صنع فامر النبی^(ص) بقنو فیہ مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة (تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۳۱۷).

ناسزا و آزار و ملامت قرار می‌دادند و راهی جز همین کیفرها را نمی‌شناختند. در همین راستا در اوایل اسلام [این روش، البته با تعدیلاتی و با وعده‌هایی، امضا شد و] آیه آمد: "زنان تان که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر علیه‌شان مطالبه کنید و چنانچه شهادت دادند آن‌ها را در خانه نگه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند گشایشی [و راه مناسب‌تری] برای آنان قرار دهد؛ و هرگاه مردان تان مرتکب زنا شدند آنان را مورد ایذاء قرار دهید و چنانچه توبه کردند و به اصلاح پرداختند خداوند توبه‌پذیر است". ولی آن‌گاه که بر تعداد مسلمان‌ها افزوده شد و اسلام نیرومند گردید و مسلمانان از قوانین [سخت‌گیرانه] جاهلی، احساس ترس و وحشت پیدا کردند خداوند آیه^{۱۵۴} "به هر یک از زن و مرد زناکار، صد ضربه بزنید [و ره‌اشان کنید]" را نازل کرد و با آن، آیه حبس ابد زنان و ایذاء مداوم مردان را نسخ کرد»^{۱۵۴}.

امام علی مطابق حدیث متینی که نقل شد حَتَّى مجازات "حصر دائم در خانه" یعنی آیه^{۱۵} سوره نساء را متأثر و متناسب با طبع خشن جاهلی مردم در ابتدای بعثت دانسته و می‌فرماید مجازات مذکور بعدها به مجازات "جلد" تقلیل یافت. چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: اولاً در این فرآیند هیچ خبری و اسمی از رجم و سنگسار نیست! ثانیاً در روندی تعدیل‌آمیز و خشونت‌زدا حتی مجازات حبس دائم و ایذاء مداوم نیز بدلیل وحشت‌زا و خشن بودن‌شان مورد نسخ قرار گرفت و جای خود را

۱۵۴- وفي تفسير النعماني عن علي^(ع): إن الله تبارك وتعالى بعث رسول الله^(ص) بالرأفة والرحمة، فكان من رأفته و رحمته أنه لم ينقل قومه في أول نبوته عن عاداتهم، حتى استحکم الإسلام في قلوبهم وحلت الشريعة في صدورهم، فكان من شريعتهم في الجاهلية أن المرأة إذا زنت حيست في بيت وأقيم بأودها حتى يأتيها الموت. وإذا زنى الرجل نفوه عن مجالسهم و شتموه وأذوه وعيروه، ولم يكونوا يعرفون غير هذا. قال الله تعالى في أول الإسلام (واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً) * واللذان يأتيناها منكم فأذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله كان تواباً رحيماً). فلما كثر المسلمون وقوى الإسلام واستوحشوا الأمور الجاهلية أنزل الله "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة إلى آخر الآية" فنسخت هذه الآية آية الحبس والأذى (بحوث في تاريخ القرآن و علومه ص ۲۲۱ و ۲۲۲ [تاريخ و علوم قرآن، سيد ابوالفضل ميرمحمدی زرندي ص ۲۳۲ دفتر انتشارات اسلامي] + وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۳۵۱ ح ۳۴۲۰۱).

به کیفری زودگذر (صد ضربه جلد) داد؛ بنابراین وقتی امام علی حبس و ایذاء را وحشت‌زا معرفی می‌کند و این دو حکم سابقاً امضائی را به همین دلیل منسوخ اسلام می‌داند دیگر چه جایی برای تشریح قتل سنگسارانه که اوج وحشت و مرگی تراژدیک است باقی می‌ماند. گزارش مشابهی که از تفسیر قمی در زیر می‌آورم به تقویت بحث کمک می‌کند:

* «علی بن ابراهیم در خصوص ناسخ و منسوخ روایت کرد که دورهٔ عِدَّةٔ زنان در جاهلیت چنین بود که اگر شوهری می‌مُرد زنش یک سال عِدَّةٔ نگه می‌داشت پس وقتی رسول خدا (ص) مبعوث شد ایشان را از آن برنگردانید و بر همان عادت‌شان باقی گذارد و در همین راستا این آیه را نازل کرد (والذین يُتوفون منکم ویذرون أزواجاً وصیةً لأزواجهم متاعاً إلى الحول غیر اخراج : کسانی از شما که مرگ‌شان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند باید برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یکسال بهره‌مند سازند) و همان عِدَّةٔ یکسال را [فعلاً] پذیرفت اما هنگامی که اسلام نیرومند گردید خدا این آیه را نازل کرد (الذین يُتوفون منکم ویذرون أزواجاً یتربصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشر : کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند، همسران چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند) و با آن، یکسال عِدَّة‌ای را که در آیهٔ اول امضا کرده بود پایان یافته شمرد. همچنین در دوران جاهلیت اگر زنی زنا می‌کرد تا پایان عمرش در خانه حبس می‌شد و مرد زانی مورد ایذاء و آزار قرار می‌گرفت در همین راستا خدا این آیه را نازل کرد (واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلاً" وفي الرجل "واللذان یأتیانها منکم فأذوهما فان تابا وأصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً) اما وقتی اسلام قوت گرفت خدا این آیه را نازل کرد (الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منها مائة جلدة : به هر یک از زن و مرد زناکار صد ضربه وارد کنید) و بدین ترتیب

مجازات امضایی حبس ابد و ایداء را پایان یافته شمرد. از این گونه موارد در قرآن فراوان است»^{۱۵۵}.

* «قمی در شرح آیه (و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد) روایت می‌کند که در جاهلیت، وقتی مرد با زن زنا می‌کرد زن را تا هنگام مرگ در خانه حبس می‌کردند سپس این رسم [که در آغاز، با آیه فوق توسط اسلام امضا شده بود] با آیه (به زن زناکار و مرد زناکار صد ضربه وارد کنید) منسوخ شد»^{۱۵۶}.

با توجه به روایات فوق، آیا سیر تشریح هرگز می‌تواند به ایستگاه رجم و سنگسار رسیده باشد؟

دسته پنجم - گشایش نسبت به حبس خانگی:

برخی روایات معتقدند گشایش وعده شده قرآن (در آیه ۱۵ سوره نساء) برای "زنان شوهردار" محکوم به حبس دائم خانگی، عبارت از جلدی است که در آیه دوم

۱۵۵- فاما الناسخ والمنسوخ فان عدة النساء كانت في الجاهلية إذا مات الرجل تعند امرأته سنة فلما بعث رسول الله (ص) لم ينقلهم عن ذلك وتركهم على عاداتهم وانزل الله تعالى بذلك قرآنا فقال "والذين يتوفون منكم ويذرون أزواجا وصية لأزواجهم متاعا إلى الحول غير اخراج" فكانت العدة حولا فلما قوى الاسلام انزل الله "الذين يتوفون منكم ويذرون أزواجا يتربصن بأنفسهن أربعة اشهر وعشر" فنسخت قوله "متاعا إلى الحول غير اخراج" ومثله ان المرأة كانت في الجاهلية إذا زنت تحبس في بيتها حتى تموت والرجل يوذى فأنزل الله في ذلك "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا" وفي الرجل "واللذان يأتيناها منكم فأذوهما فان تابا وأصلحا فاعرضوا عنهما ان الله كان توابا رحيمًا" فلما قوى الاسلام انزل الله "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة" فمسخت تلك ومثله كثير (تفسير قمي ج ۱ ص ۷۰۶).

۱۵۶- وقوله "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا" فإنه في الجاهلية كان إذا زنى الرجل المرأة كانت تحبس في بيت إلى أن تموت ثم نسخ ذلك بقوله "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة" (تفسير قمي ج ۱ ص ۱۳۳).

سوره نور آمده؛ که به صراحت خلاف سنگسار بوده و حتی ناسخ حبس خانگی است:

* «در کافی به سند خود از محمد بن سالم از ابی جعفر^(ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده، و شاهد صدق این سخن این است که خدای تعالی در سوره نساء فرمود: "و آن دسته از زنان شما که عمل زنا مرتکب می شوند علیه آنان استشهاد کنید به چهار نفر از خودتان، که اگر شهادت دادند ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید تا بمیرند، و یا خدای تعالی راه نجاتی برایشان قرار دهد" و در سوره نور به عنوان جعل و قرارداد راه نجات فرموده: سورة أنزلناها وفرضناها وأنزلنا فيها آيات يبينات لعلكم تذكرون الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين»^{۱۵۷}.

در این حدیث ملاحظه شد که امام باقر، کیفر قبلی زنان شوهردار را عبارت از حبس در خانه، و کیفر ناسخ و دست آخر ایشان را عبارت از جلد می‌داند. امام نه تنها به ابراز این مطلب می‌پردازد بلکه این رأی را برخاسته از قرآن معرفی می‌کند. چنان‌که به وضوح دیده شد هیچ خبری از رجم و سنگسار محصنه در کلام امام نبود!

۱۵۷- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۱۹ / منبع: کافی ج ۲ ص ۳۳-۲۸ ح ۱: عن محمد بن سالم عن أبي جعفر^(ع) قال: ... وسورة النور أنزلت بعد سورة النساء وتصديق ذلك أن الله عز وجل أنزل عليه في سورة النساء "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا" والسبيل الذي قال الله عز وجل: سورة أنزلناها وفرضناها وأنزلنا فيها آيات يبينات لعلكم تذكرون، الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين. // شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندرانی ج ۸ ص ۹۸: قوله "وسورة النور أنزلت بعد سورة النساء" الظاهر أنه لم يذكره لبيان السابق إذ لا تعلق له به بل ذكره لبيان الواقع والأشعار بأن سبيلا في آية النساء هو الجلد الذي في آية النور لأن القرآن بعضه يفسر بعضا والراسخون في العلم يعرفونه بالهام إلهي وتعريف نبوي. قوله: "واللاتي يأتين الفاحشة - الخ" قيل المراد بالفاحشة الزنا وقيل المساحقة وبالإمسك منعهن عنها أو حبسهن في البيوت فجعلها سجنا عليهن ولعل المضاف إلى الموت محذوف أى ملك الموت والسبيل هو الجلد ولم يذكره استغناء بقوله: الزانية والزانی فاجلدوا.

در تقویت این روایت، به تفسیر جزء به جزء سعید بن جبیر از آیه نساء (واللاتی یأتین الفاحشه من نساءکم فاستشهدوا علیهنّ أربعة منکم فإن شهدوا فأمسکوهنّ فی البیوت حتی یتوفیهنّ الموت أو یجعل الله لهنّ سبیلاً : و از زنان شما، کسانی که مرتکب فاحشه می‌شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه بگیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد) دقت کنید: «فاحشه یعنی زنا ؛ نساءکم یعنی زنان مسلمان شوهردار ؛ منکم در عبارت فاستشهدوا علیهنّ أربعة منکم یعنی از مسلمانان آزاد ؛ فإن شهدوا یعنی اگر شهادت دادند بر وقوع زنا ؛ فأمسکوهنّ یعنی آنان را حبس کنید در خانه در زندان. مجازات حبس مربوط به اول اسلام بود که اگر چهار شاهد عادل مسلمان شهادت می‌دادند که فلان زن مرتکب زنا شده او را در زندان حبس می‌کردند چنانچه آن زن شوهر داشت مهریه از وی ستانده می‌شد ولی شوهر خرجی‌اش را می‌پرداخت و طلاقش نمی‌داد اما با وی آمیزش نمی‌کرد [در آن دوران] به زن حدّ نمی‌زدند و لکن وی را در زندان حبس می‌کردند. حتی یتوفیهنّ الموت یعنی تا وقتی که بمیرد در همان حال حبس باقی بماند. سبیلاً در عبارت أو یجعل الله لهنّ سبیلاً یعنی راه خلاصی از حبس. این راه خلاص، حدّ [یعنی جلد و تنبیه] است»^{۱۵۸}.

آیا در تفسیر این تابعی مشهور، نشانی از رجم و سنگسار یافتید؟

۱۵۸- عن سعید بن جبیر فی قوله واللاتی یأتین الفاحشه یعنی الزنا من نساءکم یعنی المرأة النیب من المسلمین فاستشهدوا علیهنّ أربعة منکم یعنی من المسلمین الأحرار فان شهدوا یعنی بالزنا فأمسکوهن یعنی احبسوهن فی البیوت یعنی فی السجن وکان هذا فی أول الاسلام کانت المرأة إذا شهد علیها أربعة من المسلمین عدول بالزنا حبست فی السجن فان کان لها زوج أخذ المهر منها ولكنه ینفق علیها من غیر طلاق و لیس علیها حد ولا یجامعها و لکن یحبسها فی السجن حتی یتوفاهن الموت یعنی حتی تموت المرأة وهي علی تلك الحال أو یجعل الله لهنّ سبیلاً یعنی مخرجاً من الحبس والمخرج الحد (الدر المنثور ج ۲ ص ۱۲۹)

دسته ششم - سر بزنگاه (دزد حاضر و بُز حاضر):

* «مردی [ناگاه از لای در] زنش را با مردی [در بستر] یافت پس در را به روی‌شان بست و پرده را آویخت [و سراغ مأمور حاکم رفت تا آن‌ها خود به صحنه آیند و به چشم ببینند] سرانجام عمرین خطاب هریک از آن دو [خطاکار] را صد ضربه زد»^{۱۵۹}.

این گزارش که عیناً در مورد زن شوهردار بود هیچ خبری از رجم و سنگسار در آن وجود نداشت و به جلد قرآنی اعتماد شده بود. جالب این‌که مجازات جلد در آن را همان عُمری انشا کرد که برخی قائل‌اند رجم اساساً ساخته اوست! پس این گزارش می‌تواند ما را در انتساب مقوله رجم، حتی به عمرین خطاب هم مردّد کند.

دسته هفتم - همسر سعدبن عباده:

* «مردی مُقعد [زمین‌گیر، نابینا] نزد کنیزان سعدبن عباده بود [و در امور خانه کمک‌شان می‌کرد] او با همسر سعد همبستر شد و باردارش کرد. زن گفت: مقعد، مرا حامله کرد؛ مقعد مورد سؤال واقع شد و اعتراف کرد پس پیامبر^(ص) دستور داد که مرد را با شاخه نخل مورد جلد قرار دهند»^{۱۶۰}.

«مرد نابینایی نزد کنیزان سعد بود. او مرتکب زنا با همسر سعد شد به همین خاطر پیامبر^(ص) دستور داد وی را با شاخه نخل [که صد ساقه داشت] زدند»^{۱۶۱}.

۱۵۹- عن الحسن أن رجلا وجد مع امرأته رجلا قد أغلق عليهما و أرخى عليهما الأستار فجلدهما عمرين الخطاب مائة مائة (كنز العمال ح ۱۳۴۷۳)

۱۶۰- كان رجل عند جوار سعدبن عبادة مقعد فظهر بامرأته حمل فقالت أحبلني المقعد فسئل المقعد فاعترف فأمر به النبي^(ص) أن يجلد بأثكال النخل (السنن الكبرى نسائي ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۷۳۰۳)

۱۶۱- كان ضريرا عند جوار سعد زنا بامرأته فأمر النبي^(ص) أن يجلد بأثكال النخل (السنن الكبرى نسائي ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۷۳۰۴) / حدیثی دیگر برای توضیح انکال: وأخرج عبدالرزاق و سعیدبن منصور و ابن جریر و ابن المنذر عن أبي امامة بن سهل بن حنيف قال حملت وليدة في بني ساعدة من زنا فقيل لها ممن حملك قالت من فلان المقعد فسئل المقعد فقال صدقت فرجع ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال خذوا له عثكولا فيه مائة شمراخ فاضربوه به ضربة واحدة ففعلوا (الدرالمنثور ج ۵ ص ۳۱۷).

چنان‌که ملاحظه شد مردی که با همسر سعدبن عباده مرتکب زنا شده بود، به خاطر معلولیتش، از جانب رسول خدا^(ص) به جلد ملایم و تشریفاتی (و نه جلد واقعی و جدی) محکوم گردید ولی زن سعد به رجم و سنگسار محکوم نشد؛ این در حالی است که مطابق افسانه‌ای ساختگی در روایتی مشابه، زن شوهردار پس از اعتراف، مورد رجم واقع شد (در صورتی که در روایت فوق نیز زن سعدبن عباده به این امر اعتراف کرده بود). متن افسانه از این قرار است:

«ابوهریره و زیدبن خالد الجهنی روایت کرده می‌گویند: مردی از اعراب نزد رسول خدا^(ص) آمده عرض کرد: یا رسول الله تو را به خدا سوگند می‌دهم که جز به کتاب خدا مرا به چیزی حکم ننمایی! خصم مقابل که از او داناتر بود گفت: آری! بین ما به کتاب خدا داوری کن و مرا اذن سخن ده! پس رسول خدا^(ص) فرمود: بگو! گفت: همانا پسر من مزدور این شخص بوده و با زن وی زنا کرده است، و به من خبر داده شده که پسر من باید رجم شود. پس برای او صد گوسفند و یک کنیز فدیّه دادم. سپس از اهل علم پرسیدم و مرا خبر دادند که بر پسر صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است، و بر زن این شخص رجم است. آنگاه رسول خدا^(ص) فرمود: سوگند به آن‌که جان من در دست او است بین شما دو نفر به کتاب خدا داوری خواهیم کرد! کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شوند، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. پس ای انیس نزد همسر این شخص برو اگر اعتراف نمود وی را سنگسار کن! راوی می‌گوید: انیس نزد آن زن رفته و او به گناه خود اعتراف نمود. آنگاه رسول خدا^(ص) دستور داد و آن زن رجم شد»^{۱۶۲}.

۱۶۲- صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۲۱: عن أبي هريرة و زيد ابن خالد الجهني انهما قالا إن رجلا من الاعراب اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله أنشدك الله الا فضيت لي بكتاب الله فقال الخصم الآخر وهو أقره منه نعم فاقض بيننا بكتاب الله وائذن لي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل قال إن ابني كان عسيفا على هذا فزني بامرأته واني أخبرت ان على ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة ووليدة فسألت أهل العلم فأخبروني إنما على ابني جلد مائة وتعريب عام وان على امرأة هذا الرجم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده لأفضين بينكما بكتاب الله الوليدة والغنم رد وعلى ابنك جلد مائة وتعريب عام واغد يا أنيس إلى امرأة هذا فان اعترفت فارجمها قال فعدا عليها فاعترفت فامر بها رسول الله صلى الله عليه وسلم

چنان‌که ملاحظه شد رجم در این روایت نیز همانند شش افسانهٔ مرگبار پیش گفته (که در مبحث تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم آوردم) از طریق اقرار و اعتراف ثابت گردید که باطل‌بودنش در زناى محصنه را پیش‌تر شرح دادم. فقیه فقید سیدمحمدجواد غروی معتقد است این روایت همان روایت مربوط به ماعز است و دو مورد متفاوت نیستند. برای اطلاع از ایرادات فاحش این دو روایت به ظاهر متفاوت به استدلالات فقیه یادشده در کتاب فقه استدلالی (که در پاورقی اخیر از آن یاد کردم) مراجعه شود. گویا جاعل روایت، تمام هم خود را برای تضعیف و تحریف قرآن به کار برده زیرا علاوه بر این‌که با مطرح‌ساختن "اقرار" و اعتراف، انحصار بیّنه قرآنی را نادیده گرفت همچنین "تبعید" و "رجم" را جزو قرآن شمرد! و عملاً قائل به "تحریف کتاب خدا" و حذف آیاتی از آن گردید! راستی چه راحت قرآن خدا را با خامی ذهن، قربانی رجم و سنگسار می‌کنیم.

به بحث اصلی باز گردیم؛ همان‌طور که ملاحظه کردید همسر سعدبن‌عباده علی‌رغم تن‌دادن به زنا اما بر طبق قضاوت پیامبر سنگسار نشد، به قتل نرسید و همچنان به حیاتش ادامه داد و حتی خود سعد هم در مورد زنش (بنا به سه روایتی که در بخش اول آوردم) نه قائل به مجازات بود و نه هیچ استفتایی در این باره از حضرت (ص) کرد: «امام صادق روایت کرد که پدرش [امام باقر] گفت: سعدبن‌عباده به رسول‌خدا گفت: ای رسول‌خدا! اگر مردی را با همسرم بینم آیا می‌توانم مرد را بکشم؟ رسول‌خدا (ص) پاسخ داد: ای سعد! پس شهود چهارگانه چه می‌شود؟»^{۱۶۳}.

دسته هشتم - نکول از لعان:

اگر مردی مطمئن باشد زنش مرتکب زنا شده (مثلاً به رأی‌العین دیده باشد) می‌تواند درخواست مراسم لعان کند و رسماً بر ادعای خود تأکید ورزد. در این مراسم اگر

فرجت [ترجمه حدیث از کتاب فقه استدلالی در مسائل خلاقی اثر مرحوم سیدمحمدجواد موسوی‌غروی ترجمه سیدعلی‌اصغر غروی ص ۶۵۳، رجم سنگسار (مقاله موسوی غروی) ص ۸۲].
۱۶۳- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۴۱۲ متن حدیث همراه با دو مورد مفصل در این باره، در بخش اول مبحث راه ثبوت رجم طی احادیث شماره ۱۰ آورده شد.

زن شرکت کند و رسماً بر دروغ بودن اتهام تأکید کند در این صورت بدون این‌که بر هیچیک حدی اقامه شود برای همیشه از هم جدا می‌شوند ولی اگر از خود رفع اتهام نکند (و به اصطلاح از لعان نکول کند) موجب اقامه حد بر وی می‌گردد؛ اما این‌که نوع حد و کیفر چیست اختلاف به همین برمی‌گردد؛ مطابق برخی روایات (که مبنای رأی مشهور است) می‌باید وی را رجم و سنگسار کرد^{۱۶۴} اما مطابق روایات زیر علیرغم نکول زن، خبری از رجم نیست و به جلد قرآنی اسناد شده است:

* «علی بن جعفر از برادرش امام کاظم، در باره مردی که اقدام به لعان بر علیه زنش کند و هنگام اجرا، چهار بار سوگند بخورد ولی از سوگند بار پنجم خودداری کند سؤال کرد که امام پاسخ داد: اگر بار پنجم را انجام ندهد در این صورت زن [همچنان] همسرش است و خودش مورد جلد قرار می‌گیرد و همچنین اگر [مرد] لعان را کامل انجام دهد و [زنش در هنگامی که نوبت سوگند اوست از لعان خودداری کند در این صورت نیز برای وی کیفری همانند مورد قبلی [جلد] است»^{۱۶۵}.

چنان‌که ملاحظه شد امام کاظم سزای زن در صورت نکول را از نوع جلد دانست. در حدیث بعدی، رسول خدا^(ص) در ضمن مراسم لعان به همین سزا، یعنی جلد مذکور در کتاب خدا، در صورت خودداری زن از رفع اتهام اشاره می‌کند. انتهای روایت، حکایت شگفت‌آوری دارد زیرا زن پس از این‌که لعان را انجام داد (و از

۱۶۴- عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن أبي نصر ، عن مثنى الحنط ، عن زرارة قال : سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : "والذين يرمون أزواجهم ولم يكن لهم شهادة إلا أنفسهم" قال : هو الذي يقذف امرأته فإذا قذفها ثم أقر بأنه كذب عليها جلد الحد وردت إليه امرأته وإن أبي إلا أن يمضي فشهد عليها أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقين والخامسة يلعن فيها نفسه إن كان من الكاذبين وإن أرادت أن تدرأ عن نفسها العذاب والعذاب هو الرجم شهدت أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين والخامسة أن غضب الله عليها إن كان من الصادقين وإن لم تفعل رجمت فإن فعلت درأت عن نفسها الحد ، ثم لا تحل له إلی يوم القيامة (كافي ج ۷ ص ۲۱۱).

۱۶۵- عن علی بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر^(ع) قال : سألته عن رجل لاعن امرأته فحلف أربع شهادات بالله ثم نكل عن الخامسة فقال: ان نكل عن الخامسة فهي امرأته ويجلد ، وإن نكلت المرأة عن ذلك إذا كان اليمين عليها فعليها مثل ذلك (تهذيب ج ۸ ص ۱۹۱ ح ۲۴ + كافي ج ۶ ص ۱۶۵ ح ۱۲).

یکدیگر جدا شدند) بجهش به دنیا آمد و معلوم شد ناشی از زنا بوده و حق با مرد است ولی با این حال هیچ! کیفری برایش از جانب رسول خدا تعیین نشد نه رجم و نه حتی جلد:

«در تفسیر قمی در ذیل جمله "والذین یرمون أزواجهم ... إن کان من الصادقین" روایت کرده که این آیه در باره لعان نازل شده، و سبب نزولش این بوده که وقتی رسول خدا^(ص) از جنگ تبوک برگشت عویمین ساعده عجلانی که از انصار است نزدش آمد و گفت: یا رسول الله همسر من به شریک بن سمحاء زنا داده و از او حامله شده، رسول خدا^(ص) از او روی بگردانید، عویمر مجدداً سخن خود را تکرار کرد و رسول خدا روی گردانید؛ تا چهار مرتبه این کار تکرار شد. پس رسول خدا به خانه اش رفت و آیه لعان بر او نازل شد پس برای نماز عصر بیرون شد و بعد از نماز به عویمر فرمود: برو همسرت را بیاور که خدا آیه قرآنی در باره شما زن و شوهر نازل کرده، پس مرد نزد زن آمد و گفت رسول خدا تو را می خواهد، زن که زن آبرومندی بود با جمعی از قوم خود آمد، همین که داخل مسجد شد رسول خدا به عویمر فرمود: بروید نزدیک منبر و آنجا ملاعنه کنید! عویمر پرسید چگونه ملاعنه کنیم؟ فرمود پیش بیا و بگو: خدا را شاهد می گیرم که من در آنچه به این زن نسبت داده ام از راستگویانم، عویمر جلو منبر آمد و یک بار صیغه لعان را جاری کرد، حضرت فرمود: اعاده کن دوباره خواند، تا چهار بار، فرمود: در نوبت پنجم بگو که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم [و او نیز آن را بگفت] آن گاه حضرت فرمود مواظب باش که لعنت، دعای مستجابی است اگر دروغ بگویی تو را خواهد گرفت. آن گاه به او فرمود: برو کنار و به همسرش فرمود: مثل او شهادت بده وگرنه حد خدا [در مورد زنا] را بر تو جاری می کنم (وإلا أقمت علیک حد الله) زن به صورت افراد فامیلش نگریست و گفت: من این روی ها را در این شبانگاه سیاه نمی کنم پس نزدیک منبر آمد و گفت خدا را شاهد می گیرم که عویمر در این نسبت که به من بسته از دروغگویان است، حضرت فرمود: اعاده کن، تا چهار نوبت اعاده کرد سپس فرمود: حالا خودت را لعنت کن اگر او از راستگویان باشد، زن در نوبت پنجم گفت غضب خدا بر من باد اگر چنانچه عویمر در نسبتی

که به من داده از راستگویان باشد، حضرت فرمود: وای بر تو! این نفرین مستجاب است اگر دروغگو باشی تو را می‌گیرد. پس رسول خدا^(ص) به شوهرش فرمود: برو که دیگر تا ابد این زن بر تو حلال نیست. گفت پس آن مالی که من به او داده‌ام چه می‌شود؟ حضرت فرمودند اگر تو در این نسبت که به او دادی دروغگو باشی که آن مال از خود این زن نیز از تو دورتر شده است و اگر راست گفته باشی، آن مال مهریه این زن، و عوض کامی است که از او گرفته‌ای و رحم او را برای خود حلال کرده‌ای (سپس رسول خدا فرمود: اگر او فرزندی بیاورد که نازک رو، چشم گشاد، مویچیده و سخت مجعدمو باشد پس او محصول امر ناگوار و زشت است و اگر همسر تو فرزند چشم‌ششلا و موباریک باشد پس از آن پدرش می‌باشد. گفته شده است او فرزندی از طراز و مشخصات نخستین را آورد پس آن زن هرگز به شوهرش حلال نمی‌گردد و اگر فرزندی بیاورد پدرش از او ارث نمی‌برد و میراث او از آن مادرش می‌باشد و اگر مادرش فوت کرده باشد پس ارث او از آن دایی‌ها می‌گردد و اگر کسی ... [او] را قذف و نسبت زنا دهد حدّ فرد قاذف به او زده می‌شود»^{۱۶۶}.

۱۶۶- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۲ البته عبارات پابانی ترجمه که داخل (...) قرار دادم را از ترجمه تفسیر شریف صافی ج ۴ ص ۵۹۰ افزودم / متن اصلی: واما قوله (والذین یرمون أزواجهم -إلی قوله - إن کان من الصادقین) فإنها نزلت فی اللعان، وکان سبب ذلك أنه لما رجع رسول الله^ص من غزوة تبوک جاء إلیه عویم بن ساعدة العجلانی وکان من الأنصار، فقال یا رسول الله ان امرأتی زنی بها شریک بن السمحا وهی منه حامل، فأعرض عنه رسول الله^ص فأعاد علیه القول، فأعرض عنه حتی فعل ذلك اربع مرات، فدخل رسول الله^ص منزله فنزلت علیه آية اللعان، فخرج رسول الله^ص وصلى بالناس العصر وقال لعویم: إئتني بأهلك فقد انزل الله فيكما قرآنا، فجاء إليها، فقال لها رسول الله^ص يدعوك وکانت فی شرف من قومها، فجاء معها جماعة فلما دخلت المسجد قال رسول الله^ص لعویم تقدما إلی المنبر والتعنا، قال فكيف أصنع؟ فقال تقدم وقل: أشهد بالله انی إذا لمن الصادقین فیما رميتها به، قال فتقدم وقالها فقال رسول الله^ص أعدھا فأعدھا ثم قال أعدھا حتی فعل ذلك اربع مرات، فقال له فی الخامسة عليك لعنة الله إن كنت من الکاذبین فیما رميتها به فقال (والخامسة ان لعنة الله علیه إن کان من الکاذبین) فیما رماها به ثم قال رسول الله^ص إن اللعنة لموجبة إن كنت کاذبا ثم قال له تتح فتنحی عنه، ثم قال لزوجه تشهدین كما شهد وإلا أقمت عليك حد الله، فنظرت فی وجوه قومها فقالت لا اسود هذه الوجوه فی هذه العشیة، فتقدمت إلی المنبر وقالت: أشهد بالله ان عویم بن ساعدة من الکاذبین فیما رمانی به، فقال لها رسول الله^ص أعیديها فأعادتها حتی اربع مرات فقال لها رسول الله^ص العنی نفسک فی الخامسة إن کان من الصادقین فیما رماک به فقالت فی (الخامسة أن غضب الله علیها إن کان

چنان‌که می‌دانید قائلین به سنگسار، این حکم را ناشی از سنت و حدیث می‌دانند و نه از کتاب خدا؛ و چنین استدلال می‌کنند که مجازات زناى محصنه (و از جمله زن شوهردار) در کتاب خدا نیامده و طبیعتاً برای بدست آوردنش باید سراغ سنت رفت و سنت در این باب، ناطق به کیفر سنگسار است. اما رسول خدا^(ص)، که صاحب سنت است، در حدیث شفافِ بالا از اِعمالِ حدِّ خدا در بارهٔ زن شوهردار سخن می‌گوید و به عبارت دیگر بر وجود مجازات زناى محصنه در کتاب خدا اشاره می‌کند (ثم قال لزوجته تشهدین كما شهد وإلا أقمت علیک حد الله). این حدِّ قرآنی که از سوی رسول خدا در مورد زن شوهردار به آن استناد شد عبارت از جلد است زیرا حدیث نبوی فوق، مربوط به آیات ۶ تا ۹ سورهٔ نور است که خود، ادامهٔ آیه ۲ است که صریحاً به مجازات جلد پرداخته است. همچنین با این‌که پس از زایمان زن، معلوم شد که وی مرتکب زنا شده و مولود، نتیجهٔ زنا بوده ولی این مسئله هیچ تأثیری در قضاوت اسلامی نداشت؛ از همین جا می‌توان پی به بی‌اعتباری سخن عمر بن خطاب بُرد آن‌جا که در سخنرانی معروفش هم رجم را تأسیس کرد و هم بارداری را طریقی برای اثبات زناى محصنه دانست!

در روایت بعدی می‌بینیم مردی که زناى همسرش را دیده و به آن اطمینان پیدا کرده با این همه، یا می‌تواند درخواست لعان کند و یا سکوت پیشه کند و بی‌گیری نکند؛ اما هرگز حق کشتن وی را ندارد:

❖ «عبدالله بن مسعود روایت کرد که مردی نزد پیامبر^(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر مردی ببیند با همسرش مردی را [که مشغول جماع‌اند] در این صورت، اگر به سخن درآید حدِّ جلدش می‌زنید [زیرا شاهدهی به غیر از خودش نیست] اگر بکشد

من الصادقین) فیما رمانی به فقال لها رسول الله^ص ویلک ویلک انهما موجبةٌ ان کنت کاذبةً ثم قال رسول الله^ص لزوجها اذهب فلا تحل لک أبداً قال یا رسول الله فمالی الذی أعطيتها؟ قال ان کنت کاذبا فهو أبعد لک منه وإن کنت صادقا فهو لها بما استحللت من فرجها. ثم قال رسول الله^ص: إن جاءت بالولد اخمش الساقین واخفش العینین جعد ققط فهو لامر السئ وإن جاءت به أشهل أصهب فهو لأبيه فيقال فيقال انها جاءت به علی الامر السئ، فهذه لاتحل لزوجها وإن جاءت بولد لایرته أبوه ومیراثه لامه وإن لم یکن له أم فلاخواله وان قدفه أحد جلد حد القاذف (تفسیر قمی ج ۲ ص ۹۹-۹۸ تفسیر صافی ج ۳ ص ۴۲۱-۴۲۰ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۸۶-۸۵ جامع احادیث الشیعه ج ۲۲ ص ۳۶۲-۳۶۱).

[آن‌ها را]، وی را می‌کشید و اگر بخواهد سکوت کند که سکوت توأم با غیظ است. پس پیامبر^(ص) گفت: بار الها! راه را بازکن. در همین جا بود که آیه لعان نازل شد و معلوم شد که یا می‌تواند به [روش ملاعنه] به سخن درآید و یا سکوت پیشه کند [و حق قتل هیچ‌یک را چه پیش از ملاعنه و چه پس از آن ندارد]»^{۱۶۷}.

دسته نهم - رده افسانه‌های سنگسار:

آیا پیامبر^(ص) کسی از مسلمانان را رجم کرد؟ آیا وی^(ص) کسی از آحاد بشر را به نام اسلام سنگسار کرد؟ به این گزارش که مغایر با ذهنیت مشهور است دقت کنید:

* «از این‌آبی اوفی پرسیدم آیا رسول خدا [کسی را] رجم کرد؟ گفت: آری! یک مرد و یک زن یهودی را. پرسیدم پس از نزول سوره نور بود یا پیش از آن؟ گفت: نمی‌دانم»^{۱۶۸}.

از سیاق کلام، انحصار رجم به مورد مذکور به دست می‌آید که آن‌هم در مورد یهودیان بوده و نه مسلمین، و تازه معلوم نیست پس از نزول سوره نور (آیه جلد) بوده و یا پیش از آن؛ و از همه مهم‌تر این است که رجم این زن و مرد یهودی، ناشی از قضاوتی بوده که رسول خدا^(ص) بر مبنای کتاب خودشان انجام داده و نه هرگز بر اساس حکم اسلام! این روایت بخوبی گواه ساختگی بودن رجم ماعزبن مالک، غامدیه و... است.

گفتنی است حتی وقوع همین رجم نیز مورد اختلاف واقع شده است بطوری‌که سیدجعفر مرتضی در مقاله‌ای با عنوان "رجم اليهودیین حقیقه أم خیال"^{۱۶۹} آن را خیالی بیش نمی‌داند. ضعف شدید متن، چاره‌ای جز افسانه دانستن آن باقی

۱۶۷- روی عبدالله بن مسعود: أن رجلاً أتى النبي^(ص) فقال: يا رسول الله إن وجد رجل مع امرأته رجلاً فتكلم جلدتموه أو قتل قتلتموه أو سكت سكت على غيظ. فقال النبي^(ص): اللهم افتح. فنزلت آية اللعان فظهر أنه يتكلم أو يسكت، ولم ينكر عليه النبي^(ص) (جواهر العقود، المنهاجى الأسيوطى ج ۲ ص ۱۴۰).

۱۶۸- قال الشيباني اخبرني قال قلت لابن أبي أوفى رجم رسول الله^(ص) قال نعم يهودياً ويهودية قال قلت بعد نزول النور أو قبلها قال لا أدري (مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۳۵۵).

۱۶۹- رجم سنگسار ص ۱۷۵ (مقاله‌ای با همان عنوان).

نمی‌گذارد. اگر کسی می‌خواهد تلفیق رفتارهای بی‌جه‌گانه و افسانه‌پردازی را یک‌جا در روایتی بخواند می‌تواند به همین روایاتی که جا‌علان با موضوع سنگسار زن و مردی یهودی در اثر قضاوت پیامبر ساخته‌اند مراجعه کند: چه "آن‌جا که عالم یهود دست خود را بر روی عبارتی از تورات گذاشت تا پیامبر که مشغول پیدا کردن همان بود آن را نبیند!" و چه "آن‌جا که مرد محکوم (در برابر دیدگان پیامبر و اولیاء دین!) از جان‌گذشتگی می‌کرد و خود را حائل می‌ساخت تا سنگ‌ها در جریان رجم به وی بخورد و به معشوقه‌اش اصابت نکند!" و چه ...

دسته دهم - همسر دائم‌الزنا:

با خواندن حدیث زیر، زیاد تعجب نکنید نمونه‌های دیگری از همین دست را بعداً نیز می‌آورم که همگی حاکی از رواج زنا در آن جامعه بی‌خیال است:

* «امام صادق گفت: مردی نزد پیامبر^(ص) آمد و گفت: ای رسول‌خدا! همسرم دست‌رد به سینه هیچ مردی که وی را لمس کند نمی‌زند. حضرت پاسخ داد: طلاقش بده. مرد گفت: آخه دوستش دارم. رسول‌خدا^(ص) فرمود: خُب، نگهش دار»^{۱۷۰}.

عبارت "لاتدفع/لاتردید لأمس" در متن حدیث، کنایه از تن‌دادن به زنا است^{۱۷۱} که ضمناً دلالت بر دوام و استمرار این عمل از سوی زن دارد.

۱۷۰- عن زرارة عن أبي عبد الله^(ع) قال: جاء رجل إلى النبي^(ص) فقال: يا رسول الله ان امرأتی لاتدفع ید لأمس قال: فطلقها فقال: يا رسول الله انی أحبها قال: فامسکها (تهذیب ج ۱۰ ص ۵۹ ح ۹).

۱۷۱- «أن رجلاً قال "يا رسول الله إن امرأتی لاترد ید لأمس" تعریضاً منه بزناها. فقال النبي^(ص) طلقها. فقال إنی أحبها. فقال أمسکها» (المجموع نووی ج ۱۷ ص ۳۸۷)

«جاء رجل إلى النبي^(ص) فقال له: إن امرأتی لاترد ید لأمس أی تزنی وتفجر، ولا ترد عن نفسها کل من أراد مراودتها عن نفسها. فأمره بتطليقها» (تاج‌العروس ج ۸ ص ۴۶۴)

«لاترد ید لأمس منزلة العموم، ولا ریب أن العرب تکنی بمثل هذه العبارة عن عدم العفة عن الزنا. وأیضاً حدیث عمرو بن الأحوص من أعظم الأدلة علی جواز إمساك الزانية لقول فيه: إلا أن یأتین بفاحشة مبینة فإن فعلن فاهجرهن الخ» (نبیل الأوطار شوکانی ج ۶ ص ۲۸۴)

این حدیث (چه با فرض طلاق که پیامبر پیشنهاد کرد و چه تداوم ازدواج که حضرت مانعی در آن ندید) در هر صورت بر تداوم حیات زن شوهرداری که مرتباً زنا می‌کند دلالت دارد و نه معدوم شدنش با سنگسار.

دسته یازدهم - نفی وکد از شوهر:

در گزارشات زیر ببینید زنان شوهردار با چه آرامشِ خاطری، زبان به نفی فرزندِ خود از شوهر می‌گشایند و اطلاعیهٔ ارتکاب زنا صادر می‌کنند:

* «ابن جریج به عطا گفت: کنیز فرزنددار شده میسره می‌گوید فرزندش مال میسره نیست [و محصول زناست]. عطا گفت: نه، فرزند (قانوناً) مال میسره است و مرد زانی نصیبی ندارد. ابن عبیدابن عمیر گفت: آیا نیازی به آوردن قیافه‌شناس نیست؟ عطا گفت: طبق قانون، فرزند مال شوهر به حساب می‌آید [ولو که نطفه‌اش در اثر زنا از دیگری باشد] و زانی چیزی گیرش نمی‌آید. ابن جریج، خود نیز ادامه داد: [همچنین] اگر زنی آزاد، چنان ادعایی کند [و فرزندش را از شوهر نداند] او نیز ادعایش پذیرفته نمی‌شود و مورد ضرب و جلد قرار می‌گیرد»^{۱۷۲}.

«به زهری گفته شد: اگر زنی مرتکب زنا، ادعا کند که فرزندش از شوهرش نیست ولی شوهر بگوید فرزندِ خودم است، در این باره چه نظری داری؟ پاسخ داد: فرزند مال شوهر است اگر اعتراف می‌کند»^{۱۷۳}.

۱۷۲- أخبرنا عبدالرزاق قال: أخبرنا ابن جریج قال: قلت لعطاء: أم ولد میسره - مولى ابن زیاد - . . . تزعم أن ولدها ليس من میسره، قال: لا، الولد للفراش وللعاهر الحجر، فقال له ابن عبید ابن عمیر: أفلا يدعی له القافة، قال: الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال ابن جریج: وأقول أنا: إذا قالت له الحرة كذبت وضربت (المصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۱۰۲ ح ۱۲۳۸۱) / ج ۷ ص ۷ ح ۱۳۴-۵ ح ۱۲۵۲۹: أخبرنا عبدالرزاق قال: أخبرنا ابن جریج قال: قيل لعطاء: أم ولد میسره - مولى ابن باذان - تزعم أن ابنها ليس من میسره، قال: لا تصدق، الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال: وسأله ابن عبید بن عمیر عن شأل میسره وقال: لا تدعن له القافة؟ قال: لا، الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال: وأقول أنا: إذا قالت الحرة لولدها من الرجل، كذبت وضربت.

۱۷۳- عبدالرزاق عن معمر قال: قلت للزهري: رأيت لو أن امرأة زنت فقالت: إن ولدها من غير زوجها، وقال الزوج: بل هو لي، قال: هو له إن اعترف به (المصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۱۰۲ ح ۱۲۳۸۰).

مطابق رأی این دو تابعی، زن آزاد و محصنه‌ای که رأساً و در روز روشن، اعتراف به زنا و نفی فرزندِ بدنیا آمده از شوهر می‌کند را حدّاکثر می‌توان مورد ضرب (جلد) قرار داد و نه رجم و سنگسار! طبیعی است وقتی با آن آسودگی خاطر، زناپیش را افشا می‌کند از تداوم حیاتِ پس از اعتراف مطمئن است و إلاً اگر قتل آن‌هم از طریق سنگسار در انتظارش بود چنین آسوده راز نمی‌گشود.

دسته دوازدهم - در وقت عِدّه و ماقبل جدایی:

ابتدا باید دانست: «به فتوای فقهای شیعه، زن مطلقه در ایّام عِدّه رجعی، محصنه شمرده می‌شود و به تعبیری طلاق رجعی تا پیش از پایان عِدّه، مانع احصان نیست. پس اگر چنین زنی مرتکب زنا شود از این حیث همانند زن شوهردار است و هر حکمی او داشته باشد این نیز دارد»^{۱۷۴}. حال به نوع کیفر این زنان محصنه می‌پردازیم:

* «از امام صادق در باره آیه (از خدایی که پروردگار شماست بترسید، زنان را [در ایّام عِدّه‌شان] از خانه‌های‌شان بیرون نکنید و خودشان نیز از خانه خارج نشوند مگر این‌که مرتکب فاحشه میبینه‌ای شوند) سؤال شد که امام پاسخ داد: یعنی اگر زن [در ایّام عِدّه] مرتکب زنا شد در این صورت [برخلاف منع خروج کلی‌اش در ایّام عِدّه که در آغاز آیه آمده بود] باید برای اجرای حدّ از خانه خارج شود [و پس از آن دوباره به خانه زوج برگردد]»^{۱۷۵}.

«ابن مسعود در شرح آیه (زنان را [در ایّام عِدّه طلاق] از خانه بیرون نکنید و خودشان نیز از خانه خارج نشوند مگر این‌که مرتکب فاحشه میبینه‌ای شوند) گفت:

۱۷۴- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخّارطوسی) ص ۸۵ : رک: شرائع الاسلام ج ۴ ص ۹۳۴ ، قواعد الاحکام ج ۳ ص ۵۲۹ ، المعة دمشقیة ص ۲۳۵ ، مسالک الافهام ج ۱۴ ص ۲۳۸ ، مجمع الفائدة والبرهان ج ۱۳ ص ۱۲ ، کشف اللثام ج ۲ ص ۴۰۱ ، ریاض المسائل ج ۲ ص ۴۶۱ ، جواهر الکلام ج ۴۱ ص ۲۷۷ ، مبانی تکملة المنهاج ج ۱ ص ۲۹۸ .

۱۷۵- سنل الصادق^(ع) عن قول الله عز وجل: "واتقوا الله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینه" قال: إلا أن تزنی فتخرج ویقام علیها الحد"^(۴) - یعنی لاتخرج الا لإقامة الحد علیها فترد بعد الحد إلى بیت الزوج [من لایحضره الفقیه ح ۴۷۵۹].

یعنی اگر زنا کرد، برای اجرای حد خارج شود و پس از اجرای حد، به خانه بازگردد»^{۱۷۶}.

«به گفته علی بن ابراهیم، معصوم^(ع) آیه (واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینه وتلك حدود الله) را این گونه شرح داد: بر شوهر روا نیست که همسر مطلقه قابل رجوعش را از خانه بیرون کند و همچنین بر خود زن نیز روا نیست که از خانه برود مگر این که زن مرتکب فاحشه ثابت شده گردد. معنای فاحشه عبارت از ارتکاب زنا ... و حتی بدزبانی است که اگر مرتکب هر کدام از این ها شود بر مرد رواست که او را از خانه بیرون کند»^{۱۷۷}.

چنان که ملاحظه شد اگر زن در حال عده زنا کند در این صورت یا شوهر می تواند وی را برای همیشه از خانه اخراج کند (و به همسری شان پایان دهد) و یا می توان وی را برای اجرای حد جلد از خانه خارج ساخت و پس از آن دوباره بازگرداند. در هر صورت جزای این زن محصنه رجم و سنگسار نیست بلکه یا اخراج و جدایی قطعی است یا جلد.

بهرتر است وضعیت این زن محصنه ای که مرتکب زنا می شود را از امام زمان بپرسیم؛ آیا باید سنگسار گردد و کشته شود و یا فقط حد جلد در موردش اجرا شود؟ آیا داستان زندگی اش با خطایی که کرده به پایان می رسد و یا آن، پایان خط نیست و همچنان می تواند زندگی کند؟ امام در پاسخ می گوید او پس از زنا حتی می تواند (بعد از آن که از شوهر قبلی جدا شد و حدش را هم خورد) با مرد دیگری ازدواج

۱۷۶- لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینه. ... و روی ابن مسعود ان معناه: أن تزنی فتخرج و تحد ثم ترد إلی موضعها (عوالی اللالی ج ۳ ص ۳۹۱-۳۹۰).

۱۷۷- علی بن ابراهیم فی تفسیره: فی قوله تعالی: (واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینه وتلك حدود الله) قال علیه السلام: "لا یحل لرجل أن یرجم امرأته إذا طلقها وکان له علیها رجعة من بیته، وهی أيضا لا یحل لها أن تخرج من بیته إلا أن تأتي بفاحشة مبینه، ومعنی الفاحشة أن تزنی أو لتشریف علی الرجال، ومن الفاحشة أيضا السلاطه علی زوجها فإن فعلت شیئا من ذلك حل له أن یرجمها" (مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۳۵۸ ح ۱۸۴۹۵ باب جواز اخراج ذات العده الرجعیة إذا اتت بفاحشة مبینه، و تفسیرها).

کند و زندگی را از سر گیرد و مردی هم که خواهان وی است نباید به خاطر حدی که بر او جاری شده پا روی علاقه گذارد و از ازدواج با او منصرف شود!:

* «راوی از امام زمان در باره مصداق فاحشه میبینه‌ای که اگر زن در ایام عده مرتکب آن شود بر شوهر جایز می‌شود که وی را از خانه بیرون کند سؤال کرد و امام در پاسخ گفت: منظور از فاحشه میبینه، مساحقه است نه زنا زیرا اگر مرتکب زنا شود و مجازات حد بر او جاری شود کسی که آن زن را می‌خواهد نباید (تنها) به این دلیل که حد بر او جاری شده، از ازدواج با او خودداری نماید ...»^{۱۷۸}.

جواد فخارطوسی در مورد این حدیث می‌گوید: «مجازات زناى زن شوهردار، مرگ نیست زیرا فرض سؤال در باره زن محصنه است و امام فرموده است که اگر مرتکب زنا شود، پس از اجرای مجازات، امکان ازدواج مجدد نیز برای او فراهم است»^{۱۷۹}.

چنان‌که توضیح دادم این حدیث گویای تداوم زندگی زانیه محصنه و حتی حق ازدواج مجدد وی است که طبیعتاً نافی قتل و سنگسار می‌باشد.

دسته سیزدهم - اخذ تاوان:

اگر مردی بفرماید زنی مرتکب زنا شده در این صورت چه اقدامی علیه وی باید انجام دهد: بکشش سنگسارش کند رجمش کند معدومش کند ...؟ پاسخ را در حدیث زیر جستجو کنید:

* «از امام باقر روایت شده که کلمه فاحشه [در آیه یا ایها الذین آمنوا لایحلّ لکم أن ترثوا النساء کرهاً و لاتعضلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن یأتین بفاحشه

۱۷۸- عن سعدین عبدالله عن صاحب الزمان^(ع) فی حدیث انه سأله عن الفاحشة المبینة التي إذا أنت المرأة بها فی ایام عدتها جاز للزوج أن یرجها من بیته فقال^(ع): الفاحشة المبینة هی السحق دون الزنا فان المرأة إذا زنت وأقیم علیها الحد لیس لمن أراها ان یمتنع بعد ذلك من التزویج بها لأجل الحد وإذا سحقت وجب علیها الرجم والرجم خزی ومن أمر الله برجمه فقد أخزاه ومن أخزاه فقد أبعدہ ومن أبعدہ فلیس لأحد أن یقربه (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۳۴ ح ۲۶۰۳۲ [اکمال الدین]).

۱۷۹- احتمالی جدید پیرامون یک حکم قهقی ص ۸۵

مِیْتَةٌ^{۱۸۰}] به معنای زنا است، و مسأله چنین است که اگر مردی مطلع شد که همسرش مرتکب زنا شده، می‌تواند از او فدیّه [تاوان، در این‌جا یعنی بخشی از مهریهٔ پرداختی را پس] بگیرد»^{۱۸۱}.

ملاحظه کردید که اصلاً فضا فضا دیگری بود و هیچ نشانی در آن از سنگسار و قتل و اعدام (حتّی در فرسنگ‌ها دورترش) دیده نمی‌شد و به راحتی گویای تداوم حیاتِ زانیهٔ محصنه بود.

دسته چهاردهم - اعتراض آزاد مردان صحابه به عُمر:

وقتی رجم، قانون عُمر شد برخی از صحابه زیر بار نرفتند و نسبت به آن، بدلیل تعارضش با قرآن، اعتراض کردند؛ اینان حکم زنا می‌محصنه را جلد می‌دانستند: «عبدالرحمن بن عوف گفت: عُمر بن خطاب برای مردم سخنرانی کرد پس شنیدم که می‌گفت: هان! برخی می‌گویند: "چرا رجم؟ حال آن‌که در کتاب خدا جلد آمده است" ...»^{۱۸۲}.

عبدالکریم نیری بروجردی معتقد است کسانی که به حکم رجم اعتراض کردند گروهی از طرفداران امام‌علی بودند: «آری کسانی که در بارهٔ قانون رجم به

۱۸۰- آیه ۱۹ سوره نساء: ... شما حق ندارید که زنان خود را در فشار و تنگنا بگذارید تا قسمتی از کابین تقدیم شده را پس بگیرید و سپس رهای‌شان سازید مگر در صورتی که خانم دست به ارتکاب فاحشه‌ای بزند که بیان‌گر نقض پیمان زناشویی باشد که در آن صورت شما حق دارید - طوعاً و کرهاً - قسمتی از کابین او را واپس بگیرید و طلاق دهید (معانی القرآن ترجمه و تفسیر قرآن، محمدباقر بهبودی).

۱۸۱- قال الشیبانی الفاحشة یعنی الزنا وذلك إذا اطلع الرجل منها علی فاحشة منها فله أخذ الفدية قال وهو المروى عن أبي جعفر (البرهان فی تفسیر القرآن بحرانی ج ۱ ص ۳۵۵ + تفسیر المیزان ج ۴ ص ۲۵۹).

۱۸۲- وأخرج أحمد والنسائی عن عبد الرحمن بن عوف أن عمر بن الخطاب خطب الناس فسمعته يقول إلا وان ناسا يقولون ما بال الرجم وفي كتاب الله الجلد وقد رجم النبي صلى الله عليه وسلم ورجمنا بعده ولولا أن يقول قائلون ويتكلم متكلمون ان عمر زاد في كتاب الله ما ليس منه لأثبتها كما نزلت (الدر المنثور ج ۵ ص ۱۸۰).

«وأن ناسا يقولون ما بال الرجم وإنما في كتاب الله الجلد ألا قد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيه إشارة إلى أن عمر استحضر ناسا قالوا ذلك فرد عليهم» (تحفة الأحوذی المبارکفوری ج ۴ ص ۵۸۳).

اعتراض نشستند، می‌بایست یاران همان کس (عمّار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علی^ع بعد از عمر زده‌اند»^{۱۸۳}.
در این باره در انتهای بخش حاضر توضیح بیش‌تری می‌آورم.

دسته پانزدهم - روایات مطلق:

در روایات زیر که اطلاق دارند و قطعاً شامل افراد متأهل می‌شود نیز از رجم و سنگسار خبری نیست:

* «عن زید بن أسلم ان رجلا اعترف علی نفسه بالزنا فدعا له رسول الله (ص) بسوط فأتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فأتی بسوط جدید لم تقطع ثمرته فقال بین هذین فأتی بسوط قد رکب به فلان فأمر به فیجلد ثم قال أیها الناس قد آن لکم ان تنتهوا عن محارم الله فمن أصاب منکم من هذه القاذورة شیئا فلیستتر بستر الله فإنه من ید لنا صفحته نقم علیه کتاب الله عز وجل»^{۱۸۴} (ترجمه: مردی بر علیه خودش به ارتکاب زنا اعتراف کرد پس رسول خدا درخواست سوط [تازیانه؟!]^۱ کرد؛ سوطی شکسته و وارفته آوردند حضرت گفت: بهتر از این باشد پس سوطی تازه و نو که گره آن قطع نشده بود آوردند پس گفت: [نه به این محکمی،] چیزی مابین آن دو بیاورید؛ پس ترکیبی مابین آن دو آوردند آن‌گاه دستور جلد را صادر کرد و سپس گفت: ای مردم! وقتش رسیده که از محارم الهی دست بردارید با این حال اگر کسی از شما مرتکب هر یک از این کارهای زشت شد پس آن را پوشیده نگه دارد [و افشا نکند] چون خدا می‌خواهد پوشیده بماند ولی اگر کسی [مرتکب شد و مخفی نداشت و] خود را برای اجرای حکم معرفی کرد پس حکم مکتوب خدا را در موردش اقامه می‌کنیم).

آیا کلامی صریح‌تر از حدیث فوق در نفی سنگسار سراغ دارید؟ نقطه بارز در "اطلاق کیفر جلد" و در نتیجه شمول آن بر افراد متأهل، آنجاست که حضرت (ص)^۲ خطاب به "عموم مردم" (أیها الناس) اعلام می‌کند که "هر کس" (من أصاب منکم)

۱۸۳- قسمت‌هایی از اسلام‌شناسی جانبی ص ۳۷، رجم سنگسار (مقاله تیری بروجردی) ص ۱۳۳

۱۸۴- السنن الکبری بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶

مرتکب زنا شود "دستور خدا در قرآن" (نقم علیه کتاب الله) یعنی "جَلَد" (فأمر به فجلد / فأتی بسوط) را در مورد وی به اجرا می‌گذارم.

* «مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و اقرار کرد با زنی که نامش را به حضرت گفت زنا کرده است پس رسول خدا (ص) به سراغ زن فرستاد تا در این باره پرس و جو کند اما زن زیر بار نرفت و زنا را انکار کرد. در نتیجه، حضرت (ص) وی را رها ساخت ولی مرد را حدّ جَلَد زد»^{۱۸۵}.

* «امام صادق گفت: شخص اگر مرتکب زنا شود حُکم جَلَد در موردش اجرا می‌شود. علاوه بر آن، امام اختیار دارد که وی را به مدّت یکسال از آن شهر به دیاری دیگر تبعید کند»^{۱۸۶}.

در دو حدیث فوق ملاحظه کردید که مجازات همه افراد مرتکب زنا جَلَد است و نه رجم و سنگسار؛

و تازه همین مجازات در صورت بیماری محکوم، به شکل تشریفاتی و ملایم برگزار می‌شود:

* «شیخ صدوق می‌گوید: مردی که مبتلا به مرض آب‌آوردگی شکم بود را به دلیل ارتکاب زنا نزد رسول خدا آوردند آن‌گاه شاخه‌ای دارای صد ساقه را به حضرت دادند و وی (ص) ضربه‌ای واحد بر مرد نواخت تا [جایگزین] حدّش باشد. رسول خدا (ص) [این کار تشریفاتی را انجام داد زیرا] دوست نداشت که حدّی از حدود الهی تعطیل شود»^{۱۸۷}.

و نیز اگر عین آمیزش به رویت بیّنه نرسد در این صورت به تنبیهی کم‌تر از صد ضربه محکوم می‌شود:

۱۸۵- عن سهل بن سعد عن النبي (ص) أن رجلاً أتاه فأقر عنده أنه زنى بامرأة سماها له، فبعث رسول الله (ص) إلى المرأة فسألها عن ذلك فأنكرت أن تكون زنت، فجلده الحد و تركها (سنن أبي داود ج ۲ ص ۳۴۸ ح ۴۴۳۷).

۱۸۶- عن سماعة عن أبي عبد الله (ع) قال: إذا زنى الرجل يجلد، وينبغي للإمام أن ينفيه من الأرض التي جلد بها إلى غيرها سنة (وسائل الشيعه ج ۱۸ ح ۳۴۳۵۴ [تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۱۶ ح ۹۷]).

۱۸۷- أتى رسول الله (ص) برجل كبير البطن عليل قد زنى، فأتى رسول الله (ص) بعرجون فيه مائة شمراخ، فضربه ضربة واحدة فكان الحد، وكره أن يبطل حدا من حدود الله (المقنع شيخ صدوق ص ۴۳۳).

* «امام صادق گفت: اگر مرد و زنی، در زیر لحافی واحد یافت شوند پس به هر یک از آن دو، یک ضربه کم تر از صد تا زده می شود»^{۱۸۸}.

* «امام صادق گفت: علی^(ع) مردی را با زنی، زیر یک لحاف پیدا کرد پس به هر یک از آن دو ۹۹ ضربه زد»^{۱۸۹}.

همانطور که اشاره کردم می توان علت کاهش حد از صد به نود و نه را ناشی از عدم اطمینان به وقوع عین آمیزش جنسی دانست؛ در این راستا می توان به حدیث زیر اشاره کرد که عدم وجود بیّنه (که فقط در صورت رؤیت عین آمیزش می توانند حاضر شوند) را دلیل این کاهش می داند:

* «امام صادق گفت: امیرالمؤمنین به مردی که با زنی در اتاقی یافته شد ۹۹ یا ۹۸ ضربه زد. راوی از امام صادق پرسید: بدون بیّنه [یعنی بدون شهادت چهار نفر] چنین کرد؟ امام گفت: مگر نمی دانی که امیرالمؤمنین قائل به درء حد [یعنی حتی الامکان راه حد نزدن را پیدا کردن] بود [بنابراین] اگر با بیّنه بود در این صورت حد را کامل [یعنی صد ضربه] اجرا می کرد»^{۱۹۰}.

بر این اساس، مجازات همه مرتکبین زنا، اگر بیّنه وجود داشته باشد، جلد کامل (یعنی صد ضربه) است و نه قتل و سنگسار و معدوم ساختن!

دسته شانزدهم - الولد للفراش و للعاهر الحجر:

* «عایشه گفت: عتبه بن ابی وقاص به برادرش سعد بن ابی وقاص گفت: "پسر کنیز زमेه مال من است پس او را از وی بگیر" [زیرا عتبه معتقد بود که بچه در اثر زناى او با کنیز به دنیا آمده]. پس وقتی که سال فتح مکه شد سعد فرزند را مال خود کرد

۱۸۸- دعائم الاسلام: عن ابی عبدالله أنه قال فی حدیث: فإن وجدنا یعنی الرجل والمرأة فی لحاف واحد جلد کل واحد منهما مائة سوط غیر سوط واحد (مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۳۳۹ ح ۱۶۸۹۳).

۱۸۹- عن ابی عبدالله^(ع) أن علیاً^(ع) وجد رجلاً مع امرأة فی لحاف واحد فضرب کل واحد منهما مائة سوط غیر سوط (من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۳ ح ۴۹۸۹).

۱۹۰- عن ابی عبدالله^(ع) قال: إن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ضرب رجلاً وجد مع امرأة فی بیت واحد مائة إلی سوطاً أو سوطین قلت: بلا بیّنه؟ قال: ألا ترى أنه قال: "أدروا" لو كانت البینة لأتمه (بحار الانوار ج ۷۶ ص ۹۳).

و گفت: پسر برادرم است که در باره‌اش به من سفارش کرده؛ در این هنگام عبدبن‌زعمه گفت: نخیر برادر من و پسر کنیز پدرم است که در خانه او دنیا آمده. هر دو به سمت پیامبر به راه افتادند؛ ابتدا سعد گفت: ای رسول‌خدا وی، پسر برادر من است که برادرم سفارشش را به من کرده، آن‌گاه عبدبن‌زعمه گفت: این، برادر من و پسر کنیز پدرم است که در خانه و جایگاه پدرم دنیا آمده، پس رسول‌خدا^(ص) گفت: ای عبدبن‌زعمه! او مال شماست، حضرت سپس ادامه داد: فرزند مال صاحب رختخواب است و زانی، نصیبی جز حرمان ندارد؛ با این حال پیامبر^(ص) بدلیل شباهت پسر به عتبه بن‌ابی‌وقاص [که نشان می‌داد بچه واقعا (و نه قانوناً) مال اوست]، به همسر خود سوده بنت زعمه گفت خود را از او بیوشاند. به همین خاطر او تا مرگ، سوده را ندید^{۱۹۱}.

چنان‌که ملاحظه شد عتبه بن‌ابی‌وقاص، نه تنها مجازات رجم و سنگسار، بالای سرش نبود بلکه با قامتی افراشته خواهان پس‌گرفتن فرزند متولدشده نیز بود. رسول‌خدا^(ص) با بیان جمله "الولد للفراش و للعاهر الحجر" می‌فهماند که اگر مردی ولو متأهل با زنی شوهردار (یا کنیزی صاحب‌دار) مرتکب زنا شود و از آن تماس نامشروع بجهای پا به دنیا گذارد آن بچه شرعاً و قانوناً مال شوهر رسمی است و نه مرد زانی. نتیجه مهمی که از ضمن این عبارت نبوی به دست می‌آید این است که

۱۹۱- عن عروة بن الزبير عن عائشة قالت كان عتبة بن أبي وقاص عهد إلى أخيه سعد بن أبي وقاص أن ابن وليدة زمعة مني فاقبضه قالت فلما كان عام الفتح اخذه سعد بن أبي وقاص وقال ابن أخي قد عهد إلي فيه فقام عبد بن زمعة فقال أخي وابن وليدة أبي ولد علي فراشه فتساوقا إلى النبي^(ص) فقال سعد يا رسول الله ابن أخي كان قد عهد إلي فيه فقال عبد بن زمعة أخي وابن وليدة أبي ولد علي فراشه فقال رسول الله^(ص) هو لك يا عبد بن زمعة ثم قال النبي^(ص) الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم قال لسودة بنت زمعة زوج النبي احتجبي منه يا سودة لما رأى من شبهه بعنتبة فما رآها حتى لقي الله (صحيح بخاری ج ۳ ص ۴-۵).

تقلی دیگر: عن عروة عن عائشة أنها قالت اختصم سعد بن أبي وقاص و عبد بن زمعة إلى رسول الله^(ص) فقال سعد يا رسول الله ابن أخي عتبة بن أبي وقاص عهد إلي أنه ابنه انظر إلي شبهه و قال عبد بن زمعة هذا أخي يا رسول الله ولد علي فراش أبي فنظر رسول الله^(ص) إلى شبهه فرأى شبها بينا بعنتبة فقال هو لك يا عبد بن زمعة الولد للفراش وللعاهر الحجر واحتجبي منه يا سودة ابنة زمعة قالت فلم ير سودة قط (مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۱۲۹ + ر.ك: قاموس الرجال شوشتري ج ۱۲ ص ۲۸۳).

هیچ‌یک از طرفین زنا، نه زن شوهردار نه مرد زن‌دار، سنگسار نمی‌شوند و بنا به شرح به حیات‌شان ادامه می‌دهند.

گفتنی است برخی تصور می‌کنند که بند دوم جمله مورد بحث (للعاهر الحجر) اشاره به حکم سنگسار دارد زیرا ایشان عبارت را چنین ترجمه می‌کنند: بچه برای شوهر است و سنگ برای زانی است اما محققان چنین استنباط اشتباهی از عبارت ندارند زیرا به درستی معتقدند که للعاهر الحجر، یک اصطلاح است و مراد از آن، این است که بچه به زانی نمی‌رسد و نفعی به وی نخواهد رسید و نصیبتش حرمان و حسرت (و پوچ) است. در این باره، توضیح سیدرضی، ابن‌اثیر، نووی و ... را در پاورقی بخوانید^{۱۹۲}. به این ترتیب از این حدیث نبوی نه تنها هرگز نمی‌توان در راستای

۱۹۲- توضیح برخی محققان در باره للعاهر الحجر از این قرار است:

سیدرضی: «ومن ذلك قوله عليه الصلاة والسلام: "الولد للفراش وللعاهر الحجر". وهذا مجاز على أحد التأويلين. وهو أن يكون المراد أن العاهر لا شيء له في الولد فعبر عن ذلك بالحجر: أي له من ذلك مالا حظ فيه ولا انتفاع به، كما لا ينتفع بالحجر في أكثر الأحوال كأنه يريد أن له من دعواه الخيبة والحرمان، كما يقول القائل لغيره إذا أراد هذا المعنى: ليس لك من هذا الأمر إلا الحجر والجلمد والتراب والكنكث، أي ليس لك منه إلا مالا محصول له ولا منفعة فيه. ومما يؤكد هذا التأويل ما رواه عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عن النبي عليه الصلاة والسلام قال: "الولد للفراش وللعاهر الأثلب" والأثلب: التراب المختلط بالحجارة. وهذا الخبر يحقق أن المراد بالحجر هاهنا ما لا ينتفع به كما قلنا أولا، ومما يصدق ذلك قول الشاعر: كلانا يا معاذ يحب ليلي * بفي وفيك من ليلي التراب شركتك في هوى من كان حظي * وحظك من تذكرها العذاب أراد ليس لنا منها إلا ما لا نفع به ولاحظ فيه كالتراب الذي هذه صفته» (المجازات النبوية ص ۱۳۹).

نووی: «قوله صلى الله عليه وسلم (الولد للفراش وللعاهر الحجر) قال العلماء العاهر الزاني وعهر زني وعهرت زنت وعهر الزنا ومعنى له الحجر أي له الخيبة ولا حق له في الولد وعادة العرب أن تقول له الحجر وبفيه الأثلب وهو التراب ونحو ذلك يريدون ليس له إلا الخيبة وقيل المراد بالحجر هنا أنه يرجم بالحجارة وهذا ضعيف لأنه ... لا يلزم من رحمه نفي الولد عنه والحديث إنما ورد في نفي الولد عنه» (شرح صحيح مسلم، نووی ج ۱۰ ص ۳۷).

ابن‌اثیر: «(الولد للفراش وللعاهر الحجر) أي الخيبة، يعني أن الولد لصاحب الفراش من الزوج أو السيد، وللزاني الخيبة والحرمان، كقولك: مالك عندي شيء غير التراب، وما يبديك غير الحجر. وقد سبق هذا في حرف التاء. وذهب قوم إلى أنه كنى بالحجر عن الرجم، وليس كذلك لأنه ليس كل زان يرجم» (النهاية ابن‌اثیر ج ۱ ص ۳۴۳).

العینی: «(باب للعاهر الحجر) أي: هذا باب يذكر فيه للعاهر أي: للزاني الحجر أي: الخيبة والحرمان، وقيل: الرجم. حدثنا أبو الوليد حدثنا الليث عن ابن‌شهاب عن عروة عن عائشة قالت: اختصم سعد وبن‌زعة فقال

سنگسار استفاده کرد بلکه برعکس به روشنی می‌توان از آن در نفی شرعیت سنگسار استفاده کرد!

دسته هفدهم - روایات بسیار دور از سنگسار:

وقتی پیامبر^(ص) و یارانش از کارزار برمی‌گشتند و در منزلگاه ماقبل مدینه اطراق می‌کردند، حضرت از ایشان می‌خواست همان‌جا بخوابند و در تاریکی شب به خانه نروند! «علت این رهنمود چیست؟ روایات زیرا را بخوانید تا هم علت را دریابیم و هم پی به استبعاد سنگسار در شریعت اسلامی ببریم:

* «پس از این‌که رسول‌خدا^(ص) از جنگ خیبر و وادی‌القری با غنائم بدست‌آمده فارغ شد، رو به مدینه نهاد و در منزلگاه جرف به یارانش چنین سفارش کرد: پس از نماز عشاء وارد خانه‌ها تان مشوید. اما مردی از میان حاضران در منزلگاه شبانه به خانه رفت و چیزی را که نباید، دید. او در پی این ماجرا زن را آزاد گذاشت که برود ولی قطع رابطه نکرد. او از وی دارای فرزند بود و خودش را هم دوست می‌داشت به همین خاطر دلش نیامد که از او جدا شود و وی را طلاق دهد. آری مرد از دستور رسول‌خدا^(ص) سرپیچی کرد و به بلای رؤیت آن صحنه زشت گرفتار آمد»^{۱۹۳}.

* «هنگامی که رسول‌خدا^(ص) از سفری بازگشت و در مُعرّس اطراق کرد به همراهانش گفت: شبانه وارد خانه‌ها تان نشوید اما دو نفر از همان کسانی که سخن

النبي^(ص): (هو لک یا عبدین زمة، الولد للفراس، واحتجبي منه یا سودة) زاد لنا قتيبة عن الليث: وللعاهر الحجر. مطابقته للترجمة ظاهرة. // قوله: وللعاهر أي: الزاني. قوله: الحجر أي: الخيبة كما يقال بفيه الحجر، وقيل: يراد به الحجر الذي يرمج به المحصن، وليس بظاهر» (عمدة القاری ج ۲۳ ص ۲۹۳ // عمدة القاری ج ۲۴ ص ۲۵۸).

۱۹۳- ثم انصرف رسول الله^(ص) راجعا إلى المدينة بعد أن فرغ من خيبر و وادی‌القری و غنمه الله عزوجل ... عن أم عمارة قالت: سمعت رسول الله^(ص) بالجرف وهو يقول: "لا تطرقوا النساء بعد صلاة العشاء" قالت: فذهب رجل من الحي فطرق أهله فوجد ما يكره، فخلى سبيلها ولم يهجر، ورض بزوجه أن يفارقها و كان له منها أولاد و كان يحبها، فعصى رسول الله^(ص) فرأى ما يكره (البدایة والنهایة، ابن کثیر ج ۴ ص ۹-۲۴۸).

حضرت را شنیده بودند، در همان تاریکی شب راه افتادند و بر خانواده وارد شدند که بناگاه هر یک از آن دو، مردی را همبستر زنش دید^{۱۹۴}.
در نقل مشابهِ زیر، پیامبر^(ص) خود اشاره می‌کند که علت نهیِش عدم مواجهه شوهر با صحنه خیانت همسر است:

* «وقتی رسول خدا^(ص) در معرس فرود آمد به منادی دستور داد که با فریاد بگوید شب‌هنگام بر همسران تان وارد نشوید! اما دو نفر از ایشان عجله کردند [یعنی در اردوگاه نماندند و شبانه روانه خانه‌هاشان شدند] و هر دو زن‌شان را با مردی یافتند. آن دو موضوع را به رسول خدا گزارش دادند و حضرت گفت: مگر اعلام نکردم که در تاریکی شب به خانه نروید»^{۱۹۵}.

ملاحظه کردید زنان فوق چه بی‌خیال! در غیاب شوهران رزمنده‌شان، بی‌هیچ نگرانی از کيفری سخت، تن به زنا می‌دادند! زنا در میان زنان شوهردار چنان ساده اتفاق می‌افتاد که حتی در إزای تقدیم کاسه‌ای شیر، راضی به آن می‌شدند ولو در آن حال، شوهرشان در رکاب رسول خدا مشغول پیکار بر علیه دشمنان بود:

* «رسول خدا^(ص): هرگاه برای پیکار در راه خدا از شهر کوچ می‌کنیم فردی، همچو بز نری تهییج شده، به سروقت همسران مان می‌رود و با دادن مقداری شیر، با آن‌ها همبستر می‌شود. مگر این‌گونه افراد بدستم نرفتند وگرنه سخت مجازات‌شان می‌کنم»^{۱۹۶}.

۱۹۴- عن ابن عباس عن النبي^(ص) قال لا تطرقوا النساء ليلا قال وا قبل رسول^(ص) قافلا فانساق رجلان إلى أهلهما وكلاهما وجد مع امرأته رجلا * عن سعيد بن المسيب قال كان رسول الله^(ص) إذا قدم من سفر نزل المعرس ثم قال لا تطرقوا النساء ليلا فخرج رجلان ممن سمع مقالته فطرقا أهلهما فوجد كل واحد منهما مع امرأته رجلا (سنن دارمی ج ۱ ص ۱۱۸) // + وسائل الشیعه ح ۱۵۲۲۹: الحسن بن محمد الطوسی فی المجالس ... عن ابن عمر قال: نهی رسول الله^(ص) أن تطرق النساء ليلا. قال: فطرق رجلان وكلاهما رأى مع امرأته ما يكره.

۱۹۵- عن ابن المسيب قال: لما نزل رسول الله^(ص) بالمعرس أمر مناديا ينادي لا تطرقوا النساء فتعجل رجلان فكلاهما وجد مع امرأته رجلا فذكر ذلك لرسول الله^(ص) فقال: قد نهيتكم أن تطرقوا النساء (كنز العمال ج ۶ ص ۷۳۰ ح ۱۷۶۰۷).

۱۹۶- عن سماك قال سمعت جابر بن سمره يقول أتى رسول الله^(ص) بماعز بن مالك رجل قصير في إزار ما عليه رداء فكلمه وما أدري ما يكلمه وأنا بعيد منه وبينى وبينه القوم فقال اذهبوا به ثم قال ردوه فكلمه وأنا

این گونه روابط نامشروع، چنان واقعی بود که قرآن، از زنان خواست فرزندی را که از غیر شوهر عمل می‌آوردند به شوهر نسبت ندهند! ضمناً در روایت اخیر ملاحظه کردید که مجازات خیانت، مرد زانی را تهدید می‌کرد و نه زنان شوهردار را! هر چند می‌دانیم ایشان بدلیل غایب بودن شوهرشان، محصنه محسوب نمی‌شدند که سزاوار عقوبت باشند.

* «عبدالله ابن سنان از امام صادق پرسید: اگر مردی از زنش ارتکاب زنا ببیند در این صورت آیا شایسته هست که وی را نگهدارد [و طلاق ندهد]؟ امام پاسخ داد: اگر بخواهد بله»^{۱۹۷}.

* «امام صادق گفت: ایراد ندارد شوهری که همسرش را در حال زنا دیده! وی را طلاق ندهد و حدّ بر او اقامه نکند. چیزی از گناه زن متوجّه شوهر نیست»^{۱۹۸}.

راستی روایات فوق چقدر با قتل زانی آن‌هم از طریق سنگسار فاصله دارد! قتل و سنگسار کجا شرع اسلام کجا؛ اخلاق نبوی کجا ما کجا:

* «ابو امامه گفت: در حالی که رسول خدا^(ص) در مسجد بود و ما نیز در کنار او نشسته بودیم، مردی وارد شد و گفت: ای رسول خدا دچار حدّ شدم پس حد را بر من اقامه کن پس رسول خدا^(ص) سکوت اختیار کرد. آن مرد دوباره تکرار کرد و گفت: ای رسول خدا من مستحق حد هستم پس آن را بر من اجرا کن پس حضرت دوباره سکوت پیشه کرد و نماز را برپا کرد. زمانی که رسول خدا برمی‌گشت مرد به

أسمع غیر أن بینی و بینة القوم ثم قال اذهبوا به فارجموه ثم قام رسول الله^(ص) فخطب وأنا أسمع فقال كلما نفرنا فی سبیل الله خلف أحدهم له نیب کنیب التیس ینمح إحداهن الکتبة من اللین والله لا أقدم [أقدر] علی أحد منهم إلا نکلت به (المعجم الکبیر طبرانی ج ۲ ص ۲۲۲). «أما بعد فما بال أقوام إذا غزونا تخلف أحدهم فی عیالنا له نیب کنیب التیس أما إنی علی أن لا أوتی بأحد فعل ذلک إلا نکلت به» (کنز العمال ج ۵ ص ۳۲۳ ح ۱۳۰۳۳). سایر روایات مشابه در انتهای بخش اول آمد.

۱۹۷- عن عبدالله ابن سنان قال: سألت أبا عبدالله^(ع) عن رجل رأى امرأته تزني أیصلح له امساکها؟ قال: نعم ان شاء (تهذیب ج ۱۰ ص ۶۰ ح ۱۰).

۱۹۸- وروی عباد بن صهیب عن الصادق^(ع) قال: لا بأس أن یمسک الرجل امرأته إذا رآها تزني ولم یقم علیه الحد، فلیس علیه من إثمها شیء (عوالی اللئالی ج ۳ ص ۳۳۰). // تهذیب ج ۷ ص ۳۳۱ ح ۲۰: عن عباد بن صهیب عن جعفر بن محمد^(ع) قال: لا بأس أن یمسک الرجل امرأته ان رآها تزني إذا کانت تزني وان لم یقم علیها الحد فلیس علیه من اثمها شیء

دنبالش راه افتاد و من نیز حضرت را تعقیب می‌کردم تا ببینم چه پاسخی به او می‌دهد پس او به رسول‌خدا رسید و گفت: ای رسول‌خدا من دچار حد شده‌ام پس آن را بر من اقامه کن پس رسول‌خدا به وی گفت: خبر بده به من، وقتی می‌خواستی از خانه [به سمت مسجد] بیرون بیایی آیا به خوبی وضو گرفتی؟ پاسخ داد: بله ای رسول‌خدا. حضرت گفت: آیا سپس همراه‌مان نماز خواندی؟ پاسخ گفت: بله ای رسول‌خدا. آن‌گاه حضرت به وی گفت: خدا گناهت را بخشیده و نیازی به حد نیست»^{۱۹۹}.

دسته هجدهم - احادیث نهی از زجرکشی:

بنا به دستور شریعت، زجرکش کردن حتی در مورد حیوانات ممنوع است چه رسد به انسان!

* «پیغمبر ص مردم را از قتل صبر حیوانات و جنیندگان نهی کرد. قتل صبر یعنی حبس و بستن موجود و سپس مورد هدف قرار دادن وی با سنگ، تا این‌که کشته شود»^{۲۰۰}.

* «جابرین عبدالله گفت: رسول‌خدا(ص) مردم را از این‌که جنینده‌ای را زجرکش کنند نهی کرد»^{۲۰۱}.

۱۹۹- حدثنا عكرمة بن عمار حدثنا شداد حدثنا أبو امامة قال بينما رسول الله (ص) في المسجد ونحن قعود معه إذ جاء رجل فقال يا رسول الله اني أصبت حدا فأقمه علي فسكت عنه رسول الله (ص) ثم أعاد فقال يا رسول الله اني أصبت حدا فأقمه علي فسكت عنه وأقيمت الصلاة فلما انصرف نبي الله (ص) قال أبو امامة فاتبع الرجل رسول الله (ص) حين انصرف واتبعت رسول الله (ص) انظر ما يرد علي الرجل فلحق الرجل رسول الله (ص) فقال يا رسول الله اني أصبت حدا فأقمه علي قال أبو امامة فقال له رسول الله (ص) أرايت حين خرجت من بيتك أليس قد توضأت فأحسنت الوضوء قال بلى يا رسول الله قال ثم شهدت الصلاة معنا فقال نعم يا رسول الله فقال له رسول الله (ص) فان الله قد غفر لك حدك أو قال ذنبك (صحيح مسلم ج ۸ ص ۱۰۳ + مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۳-۲۶۲).

۲۰۰- وفي الحديث نهى عن قتل الدواب صبوا وهو أن تحبس ثم ترمي حتى تقتل (بحار الانوار ج ۸۳ ص ۹۳ / نیز مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۱۶۰: ۱۹۴۶۶: مجموعة الشهيد رحمه الله: في مناهي النبي، أنه نهى عن ... وأن يقتل شيء من الدواب صبوا، يرويه جابر بن عبد الله، ومعناه أن يحبس الحيوان فيرمي إليه حتى يموت والصبر الحبس)

❖ «امام علی گفت: رسول خدا^(ص) بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنت شان کند»^{۲۰۲}.
 آیا پیغمبر^(ص) و اولیائی که این گونه از سنگسار حیوانات آزرده می شوند و از آن نهی می کنند، در مورد انسان آن را تجویز و خود به آن اقدام می کنند؟
 گفتنی است نه تنها پرتاب سنگ به قصد "قتل و کشتن" مورد نهی شدید شرع قرار گرفته بلکه این پرتاب حتی اگر به قصد "آزار و درد رسانی" باشد هم مورد نهی شرع واقع گردیده و آن را از "اخلاق قوم لوط!" به شمار آورده است. بر این اساس، نه تنها کیفر فاحشه عبارت از رجم و رمی نیست بلکه بنا به روایاتی که در پی می آید اساساً این، خود رجم (پرتاب سنگ به انسانها) است که مصداق منکر بوده و جزو اخلاق قوم لوط است:

«بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از قطع سبیل [در آیه^{۲۰۱} «أنتکم لتأتون الرجال وتقطعون السبیل وتأتون فی نادیکم المنکر...»]، بستن راههایی است که به شهر و دیار ایشان منتهی می شد چون، قوم لوط از شهر بیرون می شدند و سر راه را بر مسافرینی که می خواستند به شهر آنان درآیند می گرفتند و آن گاه هر یک سنگی به طرف آنها پرتاب می کردند، سنگ هر کس به هر کس می خورد او را می گرفتند و اموالش را غارت می کردند و با او عمل لواط انجام می دادند و تازه سه درهم نیز غرامت می ستاندند، و در شهر قاضی داشتند که او هم همین طور قضاوت می کرد و حق را به اهل شهر می داد»^{۲۰۳}.

۲۰۱- ... انه سمع جابر بن عبدالله يقول نهی رسول الله^(ص) ان يقتل شیء من الدواب صبرا (صحیح مسلم ج ۶ ص ۷۳).

۲۰۲- قال علی^(ع): مر رسول الله^(ص) علی قوم نصبوا دجاجة حية وهم يرمونها بالنبل فقال^(ص): من هؤلاء؟! لعنهم الله (نوادیر راوندی ص ۱۷۱، بحارالانوار ج ۶۱ ص ۲۶۸).

۲۰۳- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۸۳ / متن اصلی: قوله تعالى: «أنتکم لتأتون الرجال وتقطعون السبیل وتأتون فی نادیکم المنکر» إلى آخر الآیة ... وقیل: المراد بقطع السبیل قطع سبیل المارة بديارهم فإنهم كانوا يفعلون هذا الفعل بالمجتازين من ديارهم وكانوا يرمون ابن السبیل بالحجارة بالخذف فأیهم أصابه كان أولى به فیاخذون ماله وينكحونه ويغرمونه ثلاثة دراهم وكان لهم قاض يقضى بذلك (تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۲۳ + مجمع البیان ج ۸ ص ۲۲ [سوره عنكبوت آیه ۲۸]).

«از طریق امامان روایت است که پیامبر^(ص) مردی را در مسجد دید که مشغول پرتاب سنگریزه است پس حضرت^(ص) گفت: مادام که سنگ پرتاب می‌کنی مورد لعن هستی. سپس گفت: پرتاب سنگریزه در جمع مردم جزو اخلاق قوم لوط است حضرت سپس آیه^(۴) (وتأتون فی نادیکم المنکر) را خواند و گفت منظور از این منکر، همین پرتاب سنگ است»^{۲۰۴}.

«اصبغ گفت از علی^(ع) شنیدم که می‌گوید: شش چیز از اخلاق قوم لوط است: پرتاب سنگریزه...»^{۲۰۵}.

گفتنی است بار منفی واژه رجم را، در قرآن نیز می‌توان رصد کرد آنجا که منکران انبیاء، دعوت صادقانه^(۵) ایشان را با رجم ابلهانه پاسخ می‌گفتند! نیز همین کار را بنا به روایات تاریخی در مورد شخص نازنین پیغمبر اسلام هم انجام دادند که هر دو (چه آن آیات و چه این روایات) را در بخش اول آوردم.

نتیجه^(*) وجود تعارض روایی در کیفر زناى محصنه *ترجیح روایات معارض رجم و سنگسار بدلیل توافق با قرآن):

چنان‌که در این بیست دسته روایت ملاحظه شد ما احادیث و اخبار فراوانی داریم که مطابق آن‌ها کیفر زناى محصنه عبارت از رجم و سنگسار نیست بلکه قهر و تنبیه یا جلد یا ... است!

با روایات فراوانی که آوردم به این دستاورد بسیار مهم رسیدیم که در این خصوص، با تعارض روایی مواجهیم و این‌طور نیست که روایات مطلقاً مؤید رجم و سنگسار باشند!

۲۰۴- عنه عن آبائه عليهم السلام ان النبي^(ص): أبصر رجلا يخذف بحصاة في المسجد فقال: ما زالت تلعن حتى وقعت ثم قال: الخذف في النادی من أخلاق قوم لوط ثم تلا عليه السلام: "وتأتون فی نادیکم المنکر" قال: هو الخذف (تهذیب ج ۳ ص ۳-۲۶۲).

۲۰۵- عن الأصبغ قال: سمعت علیاً^(ع) يقول: سته من أخلاق قوم لوط: الجلا هو البندق، والخذف ومضغ العلك و إرخاء الإزار خيلاء والصفير وحل الأزرار (وسائل الشیعه ج ۳ ح ۵۸۶۰).

برای حلّ تعارض (و یافتن این‌که روایات رجم‌وسنگسار صحیح است و یا روایات جلد و تنبیه) بهترین چاره، عرضه آن دو به قرآن است که قرآن نیز با صدای بلند روایات جلد و تنبیه را تأیید و روایات سنگسار را رد می‌کند.

مقایسه خطبه‌های پیغمبر(ص) و عُمَر در آخرین حجّشان:

اینک می‌خواهم سخنرانی‌های پیغمبر(ص) و عمر بن خطاب (که در آخرین حجّ هر یک ایراد شد) را بیاورم تا رأی رسول‌خدا در واپسین هفته‌های عمرش در باره چگونگی برخورد با زنان شوهردار مرتکب زنا را بیاورم و آن را با حکم حکومتی عمر مقایسه کنیم تا دریابیم کیفر رجم‌وسنگسار از کجا نشأت می‌گیرد از رسول‌خدا(ص) یا از حکم عمر بن خطاب؟:

الف- سخن رسول‌خدا در حجة الوداع: «عمرو بن احوص همراه با رسول‌خدا(ص) در حجة الوداع حاضر بود [او نقل کرد] رسول‌خدا حمد و ثنای خدای بجا آورد و مردم را مورد تذکر و موعظه قرار داد و در ضمن سخنرانی، داستانی نقل کرد و آن‌گاه گفت: آگاه باشید! نیکی به زنان را آویزه گوش قرار دهید. آن‌ها در زندگی به شما خدمت می‌کنند و شما حقّی غیر از آن بر علیه‌شان ندارید مگر این‌که مرتکب فاحشه‌ی ثابت‌شده [با بیّنه] گردند پس اگر چنین کردند [و مرتکب زنا شدند] بسترشان را ترک کنید و تنبیه‌شان کنید البته تنبیهی که اثرش نم‌اند پس اگر رام شدند [و از فحشا دست کشیدند] دنبال چیز دیگری بر علیه‌شان نگردید [و سخت‌گیری را کنار گذارید و به زندگی عادی بازگردید]. آگاه باشید! شما بر عهده زنان حقوقی دارید و زنان بر عهده شما حقوقی دارند اما حقوق شما بر عهده زنان این است که به کسی که از او خوش‌تان نمی‌آید اذن ورود به خانه ندهند و بر جایگاه‌تان ننشاندند. آگاه باشید! حقوق زنان بر عهده شما این است که خوراک و پوشاک‌شان را به نحو احسن تأمین کنید»^{۲۰۶}.

۲۰۶- حدثنا الحسن بن علی الخلال أخبرنا الحسين بن علی الجعفی عن زائدة عن شبيب بن غرقدة عن سليمان بن عمرو بن الأحوص قال: حدثني أبي: أنه شهد حجة الوداع مع رسول الله(ص) فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فذكر في الحديث قصة فقال: (ألا واستوصوا بالنساء خيرا، فإنما هن عوان عندكم ليس تملكون

ب- سخن عمر بلافاصله پس از آخرین حجّش: «ابن عباس گفت: در جریان آخرین حجّی که عمر انجام داد در خیمهٔ عبدالرحمن بن عوف مشغول تعلیم قرآن به برخی از مهاجرین بودم که عبدالرحمن از نزد عمر آمد و به من گفت: کاش می‌دیدم مردی را که امروز نزد امیرالمؤمنین [عمر] آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا می‌خواهی بدانی که فلانی [عمار یاسر] گفت: "اگر عمر بمیرد با فلانی [علی بن ابیطالب^{۲۰۷}] بیعت می‌کنم به خدا سوگند بیعت با ابوبکر اقدامی عجولانه (و در لحظه) بود که به وقوع پیوست" پس عمر خشمگین شد و گفت: "انشاءالله شامگاه در میان مردم به سخن می‌ایستم و برحذر می‌دارم این کسانی که می‌خواهند امور مردم را در اختیار خود بگیرند." من [عبدالرحمن] به او گفتم: ای امیرالمؤمنین این کار را نکن زیرا این موسمی که در آن هستیم مردم عوام و افراد اهل غوغا را در بردارد اینان در وقت سخنرانی می‌آیند نزدیکت قرار می‌گیرند و می‌ترسم چیزی بگویی و ایشان آن سخن را به هر سو بپراکنند و سخت را درک نکنند و آن را در جایگاه خود قرار ندهند، پس سخت را تا وقتی به مدینه برگردی به تأخیر بیانداز زیرا آنجا دارالهجرة و پایگاه سنت است و حرف مورد نظرت را با قدرت به اهل فقه و بزرگان خواهی زد و اهل علم حرفت را به خوبی دریافت می‌کنند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهند، سپس عمر گفت: به امید خدا در اولین جایگاهی که در مدینه قرار گیرم به این کار اقدام می‌کنم. ابن عباس گفت: در پایان ذی‌حجه به مدینه رسیدیم پس وقتی روز جمعه فرا رسید همین‌که نیمروز شد شتافتیم برای نماز، تا

منهن شیئا غیر ذلک، إلا أن یأتین بفاحشة مبینة فإن فعلن فاهجروهن فی المضاجع واضربوهن ضربا غیر میرح، فإن أظعنکم فلا تیغوا علیهن سبیلا. ألا إن لکم علی نساءکم حقا ولنساءکم علیکم حقا فأما حکم علی نساءکم فلا یوطئن فرشکم من تکرهون ولا یأذن فی بیوتکم لمن تکرهون ألا وحقهن علیکم أن تحسنوا إلیهن فی کسوتهن وطعامهن. هذا حدیث حسن صحیح (سنن ترمذی ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۱۱۷۳، سنن ابن‌ماجه ح ۱۸۵۱ + السنن الکبری نسائی ح ۹۱۶۹ + رک: تحف العقول ص ۳۳-۳۲، وسائل الشیعه ح ۲۷۷۳۲، السیرة النبویة ابن‌هشام خطبة رسول الله فی حجة الوداع ج ۴ ص ۱۰۲۳، تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳).
 ۲۰۷- بر طبق نقلی که از «شرح المعتزلی» در این بابت شده، گویندهٔ سخن «عمار یاسر» و شخص مورد نظرش «علی بن ابیطالب» بوده است. قاموس الرجال ج ۷ ص ۱۱۵ (اسلام‌شناسی جانبی، عبدالکریم تبّیری و جردی ص ۳۶).

یافتم سعید بن زید را که گوشه منبر نشسته بود پس زانو به زانوی او نشستم و هنوز سر حرف را باز نکرده بودم که عمر آمد پس وقتی دیدم دارد می‌آید به سعید گفتم: عمر امشب چیزی را خواهد گفت که از ابتدای خلافتش نگفته است ... سپس عمر بر منبر نشست و زمانی که مؤذن‌ها سکوت کردند به سخن ایستاد و حمد و ثنای خدا را چنان‌که باید، بجا آورد سپس گفت: اما بعد، اینک سخنی را به شما می‌گویم که مقرر شده آن را بگویم. نمی‌دانم شاید به همین زودی‌ها خواهم مُرد پس هر کس سخنم را شنید و درک کرد پس باید آن را تا آن‌جا که ممکن است پخش کند و هر کس می‌ترسد که آن را نفهمد پس روا نمی‌دارم بر احدی که بر من دروغ ببندد [و چیزی کم و زیاد کند]. خدا محمد (ص) را به حق مبعوث کرد و بر وی کتاب را فرو فرستاد پس، از جمله آیاتی که بر او نازل کرد آیهٔ رجم بود؛ که آن را [در قرآن] خواندیم، [معنی‌اش را] درک کردیم و در خاطرمان سپردیم. رسول خدا رجم کرد و ما پس از وی رجم کردیم اما می‌ترسم فاصله زمانی زیاد شود و کسی در آن زمان بگوید: "قسم به خدا ما آیهٔ رجم را در کتاب خدا نمی‌بینیم"، و با ترک این فریضه‌ای که خدا نازل کرده گمراه شوند حال آن‌که رجم و سنگسار در کتاب خدا حق است بر علیه مردان و زنان متأهلی که زنا کنند به شرطی که بی‌ینه بر علیه‌شان اقامه شود و یا از راه بارداری معلوم شود و یا خود فرد اعتراف کند. از جمله چیزهایی که در کتاب خدا می‌خواندیم این بود که از پدران‌تان براثت مجوید زیرا این کار باعث کفر می‌شود. آگاه باشید رسول خدا گفت: در بارهٔ من غلو نکنید چنان‌که در بارهٔ عیسی بن مریم غلو شد در حالی که باید بگوید بندهٔ خدا و فرستاده خدا است. به من گزارش شده که فردی از شما می‌گوید اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم پس بی‌تجربگی نکند کسی و بگوید: بیعت ابوبکر [در لحظه اتفاق افتاد و] اقدام شتابزده‌ای بود که به وقوع پیوست. هان! بله [بیعت با ابوبکر] همان‌گونه بود ولی خدا مانع پدیدار شدن شر از آن شد [البته] در میان شما کسی [از حیث اعتبار] مانند ابوبکر نیست که سرها به طرف او برگردد. هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ‌یک از طرفین، حق چنین کاری ندارد زیرا این کار باعث قتل هر دوی‌شان می‌شود! (عمر در ادامه به شرح داستان سقیفه و

چگونگی بیعت ابوبکر می پردازد و در پایان دوباره به بحث اول برمی گردد و می گوید: هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ یک از طرفین، حق چنین کاری ندارد زیرا این کار به قتل هر دوی شان می انجامد»^{۲۰۸}.

۲۰۸- عن ابن عباس قال كنت اقرئ رجالا من المهاجرين منهم عبدالرحمن بن عوف فبينما انا في منزله بمنى وهو عند عمر بن الخطاب في آخر حجة حجها إذ رجع إلى عبدالرحمن فقال لو رأيت رجلا أتى أمير المؤمنين اليوم فقال يا أمير المؤمنين هل لك في فلان يقول لو قد مات عمر لقد بايعت فلانا فوالله ما كانت بيعة أبي بكر الا فلتة فتمت فغضب عمر ثم قال إني إن شاء الله لقاتم العشيّة في الناس فمخزهم هؤلاء الذي يريدون ان يغضبوهم أمورههم قال عبدالرحمن فقلت يا أمير المؤمنين لا تفعل فان الموسم يجمع رعاك الناس وغوغاءهم فانهم هم الذين يغلبون على قريك حين تقوم في الناس وانا أخشى ان تقوم فتقول مقالة يطيرها عنك كل مطير وان لا يعوها وان لا يضعوها على مواضعها فأهل حتى تقدم المدينة فإنها دار الهجرة والسنة فتخلص باهل الفقه واشراف الناس فتقول ما قلت متمكنا فيعي أهل العلم مقاتك ويضعونها على مواضعها فقال عمر اما والله إن شاء الله لأقومن بذلك أول مقام أقومه بالمدينة قال ابن عباس فقدنا المدينة في عقب ذى الحجة فلما كان يوم الجمعة عجلنا الرواح حين زاغت الشمس حتى أجد سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل جالسا إلى ركن المنبر فجلست حوله تمس ركبتي ركبته فلم أنشب ان خرج عمر بن الخطاب فلما رأيتته مقبلا قلت لسعيد بن زيد بن عمرو ابن نفيل ليقولن العشيّة مقالة لم يقلها منذ استخلف فأنكر على وقال ما عسيت أن يقول ما لم يقل قبله فجلس عمر على المنبر فلما سكت المؤذنون قام فأنتى على الله بما هو أهله ثم قال اما بعد فاني قائل لكم مقلة قد قدر لى ان أقولها لا أدرى لعلمها بين يدى أجلى فمن عقلمها ووعاها فليحدث بها حيث انتهت به راحلته ومن خشى أن لا يعقلها فلا أحل لاحد ان يكذب على ان الله بعث محمدا^(ص) بالحق وانزل عليه الكتاب فكان مما انزل الله آية الرجم فقرأناها وعقلناها ووعيناها فلذا رجم رسول الله^(ص) ورجمنا بعده فأخشى ان طال بالناس زمان أن يقول قائل والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك فريضة أنزلها الله والرجم في كتاب الله حق على من زنى إذا أحصن من الرجال والنساء إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف ثم انا كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آياتكم فإنه كفر بكم ان ترغبوا عن آياتكم أو ان كفرنا بكم ان ترغبوا عن آياتكم الا ثم إن رسول الله^(ص) قال لا تطرونى كما أطرى عيسى بن مريم وقولوا عبدالله ورسوله ثم إنه بلغنى ان قائلنا منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغتبرن امرؤ أن يقول إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقي شرها وليس منكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر من بايع رجلا عن غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذى بايعه تقرة ان يقتلا وانه قد كان من خيرنا حين توفى الله نبيه^(ص) ان الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بنى ساعدة وخالف عنا على والزبير ومن مهمما واجتمع المهاجرون إلى أبي بكر فقلت لأبى بكر يا أبابكر انطلق بنا إلى إخواننا هؤلاء من الأنصار فانطلقنا نزيدهم فلما دنونا منهم لقينا رجلا من المهاجرين فذكرنا ما تمالي عليه القوم فقالا أين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد إخواننا هؤلاء من الأنصار فقالا لا عليكم أن لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت والله لتأنيهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة بنى ساعدة فإذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا قالوا هذا سعد بن عبادة فقلت ماله قالوا يوعك فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم فأنتى على الله لما هو أهله ثم قال اما بعد فتحن أنصار

چنان‌که ملاحظه شد رسول‌خدا^(ص) زنان شوهرداری را [که در جوّ آلوده سهل‌الفحشای آن روزگار] به لغزش فاحشه و زنا تن می‌دادند، بر اساس آیه قرآن به "ترک بستر از سوی شوهر و تنبیهی نه البته سخت" مؤاخذه می‌کند ولی جناب عمر ایشان را بر اساس آیه‌ای که همان لحظه خودش ساخت مستحقّ "رجم و سنگسار" دانست! و نیز اقرار و بارداری را در کنار بیّنه گنجانید.

کس چه می‌داند شاید این بدعت، نه صرفاً برای تعیین کیفر زناى محصنه [که البته وی نسبت به این امور شدیداً حساسیت داشت] بوده، بل خطّ و نشانی سیاسی با هدف مهار شعله‌ای علوی بوده که اگر خطابه‌ای سنگسارانه ایراد نمی‌کرد چه بسا به آتش‌فشانی بر علیه رژیم خلافت مبدل می‌شد. بر اساس این احتمال، مجازات رجم را عمر به در (یعنی مرتکبین زنا) گفت تا دیوار (یعنی معترضان سیاسی) بشنوند!

عبدالکریم نیری بروجردی پس از نقل خطبه عمر می‌نویسد: «ملاحظه کردید چگونه عمر بن الخطاب در پایان عمر خود، مسأله "رجم" را قرین مسأله "خلافت" ساخت، و در حضور همه سرشناسان مسلمان، بین آن دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او داد "ما بال رجم و فی کتاب الله الجلد" سر دهد و نه توان

الله و کتیبته الاسلام و أنتم معشر المهاجرین رهط و قد دفت دافة من قومکم فإذا هم یریدون ان یختزلونا من أصلنا وان یحضنونا من الامر فلما سکت أردت أن أتکلم و کنت زورت مقالة أعجبتنی أرید ان أقدمها بین یدی ابي بکر و کنت إدارى منه بعض الحد فلما أردت أن أتکلم قال أبو بکر علی رسلک فکرهت ان أغضبه فتکلم أبو بکر فکان هو أحلم منی وأوفر والله ما ترک من کلمة أعجبتنی فی تزویری الا قال فی بدیته مثلها أو أفضل حتی سکت فقال ما ذکرتم فیکم من خیر فأنتم له أهل ولم یعرف هذا الامر الا لهذا الحی من قریش هم أوسط العرب نسبا ودارا و قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین فبايعوا أیهما شئتم فأخذ بیدی و بید ابي عبیدة بن الجراح وهو جالس بیننا فلم اکره مما قال غیرها کان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا یقرینی ذلک من اثم أحب إلی من أن أتأمر علی قوم فیهم أبو بکر اللهم الا ان تسول إلی نفسی عند الموت شیئا لا أجده الآن فقال قائل الأنصار انا جزیلها المحکک و عذیقتها المرجب منا امیر و منکم امیر یا معشر قریش فکثر اللفظ و ارتفعت الأصوات حتی فرقت من الاختلاف فقلت اسبط یدک یا ابا بکر فبسط یده فبايعته و بايعه المهاجرون ثم بايعته الأنصار و نزوا علی سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عبادة فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال عمر وانا والله ما وجدنا فیما حضرنا من امر أقوى من مبايعة ابي بکر خشینا ان فارقنا القوم ولم تکن بیعة ان یبايعوا رجلا منهم بعدنا فاما بايعناهم علی ما لا نرضی واما نخالفهم فیکون فساد فمن بايع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یتابع هو ولا الذی بايعه تغرة ان یقتلا (صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۸-۲۵ باب رجم الحبلی من الزنا إذا أحصنت).

بیعت کردن با شخص دلخواه خودش را داشته باشد! آری کسانی که در بارهٔ "قانون رجم" به اعتراض نشستند، می‌بایست یاران همان کس (عمّار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علی^ع بعد از عمر زده‌اند؛ که بر طبق نقل‌های معهود عمر غضبناک شد، و در اوّلین جمعهٔ ورودش به مدینه خطبهٔ مزبور را در حضور مسلمانان ایراد کرد، و خطّ مشی آینده را برای‌شان مشخص نمود! به هر حال در این‌که قانون رجم را، که یک قانون اهل کتاب است، عمر بن الخطاب رسمیت داده، و برای تثبیتش آیه‌ای به نام "آیه الرّجم" جعل نموده، و با شهادت خود و یارانش آن را چهار میخه کرده، شکی نیست^{۲۰۹}.

حال بر این اساس می‌توان گفت طرفداران امام‌علی، هم به انتخاب ابوبکر اعتراض داشتند و به جبران‌ش می‌خواستند امام‌علی را پس از مرگ عمر روی کار بیاورند و هم به قانون رجم اعتراض داشتند و آن را شرعی نمی‌دانستند که در نتیجه عمر در سخنرانی‌اش یکجا به هر دو اعتراض علوی، واکنش تند و مرگبار نشان داد: رجم را آیه کرد؛ و بیعت مورد نظر عمار با علی^ع را موجب قتل دانست.

در قبال این آیه ادعایی، گرچه بدلیل ترس از حاکمیت نمی‌توانستند صریح و قاطع اعلام نظر و انتقاد کنند اما به خاطر دروغین بودنش و از آن‌جا که هیچ‌کس توان هم‌وردی با خدا را ندارد و هیچ باطلی در کتابش راه ندارد پس، از یکسو به مرور رنگ باخت و هیئت ظاهرش دست‌کم ۲۷ شکل متفاوت پیدا کرد!^{۲۱۰} و از سوی دیگر به زودی سبب عقب‌نشینی توجیه‌گران حاکمیت شد و آن را از مرتبهٔ آیه به آیهٔ منسوخ التلاوة تنزل دادند.

سیدمحمد موسوی‌بجنوردی در بارهٔ منشأ تشریح رجم می‌گوید: «اصلاً ببینیم واقعا رجم تشریح شده است در اسلام یا تشریح نشده؟ همان‌طوری که بعضی‌ها می‌آیند

۲۰۹- قسمت‌هایی از اسلام‌شناسی جانبی (قسمت اول فصل دوم) ص ۳۷، رجم سنگسار (مقالهٔ تبری‌بروجردی) ص ۱۳۳.

۲۱۰- احمد قابل، ۲۷ صورت مختلف برای این آیه جعلی جمع‌آوری کرده و آن را نمایشگاه نامیده! او پس از نقل این صور، به نقد آن پرداخته که می‌توان در رجم سنگسار (مقالهٔ احمد قابل) ص ۲۱۲ و ۲۲۴ به توضیح مفصل وی دست یافت.

نقل می‌کنند و می‌گویند که این از تشریحات "عُمَر" هست. این را در صحیح مسلم یا بخاری دارد که بعد از پیغمبر اکرم^(ص)، ابوبکر دستور داد به زیدبن ثابت که برو قرآن را جمع‌آوری و تدوین کن، اگر دو نفر شاهد شهادت می‌دادند، زیدبن ثابت می‌پذیرفت، عمر به تنهایی آمد و گفت که آیه رجم هم نازل شده ولی چون پیغمبر اکرم^(ص) مریض بود وارد قرآن نشد ولی زیدبن ثابت قبول نکرد و آن را وارد قرآن نکرد. طبق این خبر، ریشه رجم مقدار زیادی به خلیفه دوم، عمر برمی‌گردد. خلفا و حکام نیز برای سرکوب مخالفان خود همیشه از آن سوءاستفاده می‌کرده‌اند. بنی‌عباس وقتی می‌خواستند دشمنان خودشان را بکشند همین مسئله رجم را مطرح می‌کردند و می‌کشتند. یعنی این که یک وسیله‌ای شده بود برای آن‌ها که دشمنان‌شان را به این کیفیت می‌کشتند به اعتقاد من ابزار سیاسی‌شان بود واقعاً...»^{۲۱۱}.

حال که بحث منشأ رجم پیش آمد گفتنی است فقیه فقید غروی در مطلبی با عنوان نقش یهود در دسیسه کردن اخبار رجم می‌گوید: «دور نیست که اخبار رجم از جمله روایاتی باشد که یهود در برخی کتب اسلام دسیسه کرده‌اند. زیرا در توراة حکم به رجم، در موارد عدیده، آمده که برخی از آنها را ما در کتب دیگر خود نقل نموده‌ایم. و چون حکم رجم امری بود مورد تنفر و اِشْمِزَازِ جَمِیعِ اَرْبابِ عَقول، و به سبب همین حکم هم توراة مورد احتمال وضع و جعل قرار داشت، از عهد معاویه، یهود اخبار رجم را وضع نمودند تا بتوانند بگویند اسلام هم، در زناى مُحْصَن، حکم به رجم کرده است. بلکه ادعاء نمایند که اسلام بسیاری از احکامش را از توراة گرفته است. ولی ما، به نص قرآن، قطع داریم که توراة تحریف شده و مشتمل بر مجموعلات و موضوعات و خرافات است، و حکم رجم در چند موضع از این مجموعلات آمده است»^{۲۱۲}.

فقیه حاضر محمدابراهیم جنّاتی، انگشت اتهام را متوجه جاعلانی چون ابوهریره با دوستان سابقاً یهودی‌اش چون کعب‌الاحبار می‌کند: «حکم رجم در تورات به نقلی وجود داشته و مواردی بر آن حکم شده است. بعضی بر این اعتقادند که برخی از

۲۱۱- رجم سنگسار (مقاله موسوی‌بجنوردی ص ۳۳).

۲۱۲- رجم سنگسار (مقاله سیدمحمدجواد موسوی‌غروی) ص ۹۹

مغرضان و دشمنان اسلام، اخبار رجم را جعل کردند و در منابع حدیثی مسلمانان داخل کرده‌اند. بجاست در این‌جا به مطلبی که قبلاً نیز اشاره کردم، تأکید کنم و آن این‌که ابوهیره و کعب‌الاحبار ارتباط بسیاری با یکدیگر داشتند. کعب‌الاحبار یهودی بود و به ظاهر اسلام آورده بود و ابوهیره در سال هفتم هجری بعد از فتح خیبر اسلام آورد. وی حدود سه سال پیامبر^(ص) را درک نمود و در سال ۵۷ وفات کرد. زهری می‌گوید: "قاسم بن محمد وی را خبر داد که ابوهیره و کعب‌الاحبار (چه بعد و چه قبل از اسلام) با هم بودند؛ ابوهیره برای او از رسول‌خدا^(ص) حدیث نقل می‌کرد، و کعب‌الاحبار برای او از کتب تورات". بعید به نظر نمی‌رسد که اخبار رجم، از جمله روایاتی باشد که توسط پیروان یهود در مجامع حدیثی مسلمین قرار داده شده است. ما بر این اعتقادیم که تورات تحریف شده و مسائل غیرواقعی و مجعولات و ساختگی در آن پدید آمده است و ممکن است اخبار رجم، در چند موردی که آمده است، از آن مجعولات باشد»^{۲۱۳}.

تحلیل صدیق و سمرقی در این باره چنین است: «به نظر می‌رسد افرادی پس از پیامبر کوشیدند مجازات رجم را اجرا کنند و با مخالفت مردم روبه‌رو شدند. در باره

۲۱۳- رجم سنگسار (مقاله جنّاتی) ص ۱۲۱، نشریه فقه ش ۶۵ پاییز ۱۳۸۹. وی در جای دیگری از همین مقاله با نقل برخی روایات از ابوهیره در مورد رجم چنین توضیح می‌دهد: «راوی آن ابوهیره است و او در جعل و ساختن حدیث نظیر نداشت. او جعلیات خود را برای کعب‌الاحبار یهودی که ظاهراً مسلمان شده بود، نقل می‌کرد و او هم برای ابوهیره از تورات نقل می‌کرد. هردو اهل یمن بودند و پیش از اسلام آوردن هم با هم ارتباط داشتند. احادیث او اصلاً مورد اعتبار نبوده و در آن زمان همگان حتی خلفا و برخی از پیشوایان مذاهب اهل سنت از آن آگاهی داشتند. او بعد از جنگ خیبر اسلام آورد و حدود سه سال پیامبر^(ص) را درک نمود و در سال ۵۷ وفات کرد. وی در این مدت هزارها حدیث از رسول‌خدا^(ص) برای مردم نقل کرد بدون این‌که شاهدی بر آن باشد. این امر سبب شد تا خلفا او را از نقل حدیث منع کنند. سائب می‌گوید ابوهیره و کعب‌الاحبار را تهدید کرد که اگر نقل حدیث را از رسول‌خدا ترک نکنند، ابوهیره را به سرزمین دیس، و کعب‌الاحبار را به سرزمین غزه تبعید می‌کند. بنا به گفته اهل تحقیق، هردوی آنها دروغ‌گو بودند. جاحظ در کتاب توحید می‌گوید: او در نقل حدیث از رسول‌خدا ثقه نیست و علی^(رض) او را در روایت توثیق نمی‌کرد، بلکه به نظر او مورد اتهام بود و قدحش می‌کرد. عمر و عایشه نیز چنین می‌کردند. با وجود منع خلفا و برخی از بزرگان اهل سنت در نقل حدیث از ابوهیره، ۷۳۷۴ حدیث از او در مجامع حدیثی اهل سنت نقل شده است و بیشتر آنها پس از کشته شدن عثمان و پیدایش حکومت معاویه بن ابی‌سفیان و آنانی که به معاویه گرویده بودند به جعل حدیث پرداختند و طرفداران معاویه آنها را در جامعه پخش می‌کردند» (ص ۱۱۴).

این‌که چه کسی کوشیده مجازات رجم را وارد اسلام کند و آن را توجیه نماید، سند قطعی در دست نیست. منابع تاریخی نشان می‌دهد که عمر بن خطاب بر این امر اصرار داشته است. اگر رجم در زمان پیامبر اجرا شده بود قطعاً همه مردم روستای کوچک مدینه از آن آگاه می‌شدند و دیگر نیازی به توجیه آن و اصرار بر اجرای آن وجود نداشت. شواهد نشان می‌دهد که رجم در زمان پیامبر اجرا نشده است، از همین رو پس از پیامبر مردم نسبت به اجرای آن اعتراض کرده‌اند ... مدافعان این شیوه مجازات کوشیده‌اند آن را به اسلام نسبت دهند. مناقشات تا بدان حد سخت بوده که حتی مجبور به طرح این ادعا شده‌اند که رجم در قرآن وجود داشته است. به احتمال قوی این ادعا برای مجاب کردن مردم و مخالفان رجم مطرح شده است. قرائن موجود در روایتی که از وسایل الشیعه نقل شد نیز گویای همین نکته است. آن روایت نیز بیانگر آن است که مردم مجازاتی دیگر جز تازیانه را برای زنا نمی‌شناختند. هنگامی که قرائن مختلف را کنار یکدیگر می‌گذاریم به این نتیجه می‌رسیم که رجم وارد زندگی مسلمانان شده است. مدافعان آن کوشیده‌اند ادعای وجود رجم در قرآن را، هم به بزرگان اهل سنت نسبت دهند و هم به بزرگان شیعه. پس از پیامبر بویژه پس از گسترش اسلام، امور مردم به دست والیان متعدد افتاد که بسیاری از آنها مردمانی بیابانی، بی‌سواد و مأنوس با آداب و سنن جاهلی بودند. کتب تاریخی روایتگر حوادث بسیاری در این رابطه است. اعراب بیابان‌نشین حجاز مسلماً در طول ده سال حیات پیامبر در مدینه دست از همه آداب و سنن و افکار جاهلی برنداشتند، بویژه آن‌که بسیاری از آنها در اواخر دوره حیات پیامبر به اسلام گرویدند. پیش از این بارها اشاره کردیم که زنا در میان اعراب حجاز بسیار رایج بود ... قرائن نشان می‌دهد که پس از اسلام نیز زنا رواج داشته است. شاید عمر بن خطاب برای بازداشتن مردم از ارتکاب زنا مجازات سخت رجم را وضع کرده باشد. یهودیان نیز که در کنار مسلمانان می‌زیستند قائل به چنین مجازاتی برای زناکار بودند»^{۲۱۴}.

بخش ۳- نسخ سنگسار توسط اسلام:

- ✓ دلیل ۱- نفس تفاوت حکم قرآن با قتل و سنگسار تورات (دلالت تفاوت بر نسخ تورات)
- ✓ دلیل ۲- اشاره قرآن به تفاوت کيفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غيره (من نسائکم / منکم)
- ✓ دلیل ۳- تعارض سنگسار با سمت وسوي آيه ناسخ و منسوخ (نأت بخير منها أو مثلها)
- ✓ دلیل ۴- تعارض سنگسار "حبس خانگی" (فأمسکوهن فی البيوت)
- ✓ دلیل ۵- مغایرت سنگسار با وعده بهودی (يجعل الله لهن سبيلاً)
- ✓ دلیل ۶- تعارض سنگسار با "ایذاء صرف" (فأذوهما)
- ✓ دلیل ۷- تعارض سنگسار با "تداوم حیات و اکتفاء به نپرداختن مهریه" (لا تعضوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة)
- ✓ دلیل ۸- نصف ناپذیر بودن قتل و سنگسار (فعلیهن نصف ما علی المحصنات)
- ✓ دلیل ۹- تعارض سنگسار با بسته "موعظه، قهر و تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن)
- ✓ دلیل ۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاق جلد" (فاجلدوا کل واحدٍ منهما مائة جلدة)
- ✓ دلیل ۱۱- تعارض سنگسار با تداوم حیات مطلق زناکاران (الزانی لاینکح إلا زانیة)
- ✓ دلیل ۱۲- اتهام به محصنات، در ذیل آیه جلد! (والذین یرمون المحصنات)
- ✓ دلیل ۱۳- آیات ملاحظه و اتهام شوهر به زن، در ذیل آیه جلد! (والذین یرمون ازواجهم)
- ✓ دلیل ۱۴- اشاره الف و لام العذاب به آیه جلد، در آیات اتهام شوهر به زن (یدروا عنها العذاب)
- ✓ دلیل ۱۵- تقلیل از "جلد اصلی" به "تک ضرب ملایم" (خذ یدک ضغناً فاضرب به)
- ✓ دلیل ۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف شدن (یضاعف لها العذاب ضعفين)
- ✓ دلیل ۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات ایام عده" (لانخرجهن من بیوتهن و لا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة)
- ✓ دلیل ۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لا یزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً)
- ✓ دلیل ۱۹- استبعاد نپرداختن به کيفر متأهل ها با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کيفر مجردها
- ✓ دلیل ۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجوزهای قتل"
- ✓ دلیل ۲۱- تحذیر نسبت به اعمال احکام غیر قرآنی (من لم حکم بما انزل الله)

بخش ۳- نسخ سنگسار توسط اسلام

ابتدا معنای نظریه‌ام را بیان می‌کنم آن‌گاه به توضیح نسبت سنت به قرآن پرداخته و سپس بحث اصلی یعنی دلایل نسخ سنگسار توسط اسلام را یک به یک شرح می‌دهم.

بیان نظریه:

سنگسار یعنی زن شوهردار یا مرد زن‌دار مرتکب زنا را درون گودال مهار کنند و آن قدر سنگ بر وی بکوبند تا در اثر ضربات وارده و خون‌ریزی ناشی از آن کشته شود. نسخ یعنی لغو حکم و انقضاء اعتبارش. با این توضیح، "نسخ سنگسار توسط اسلام" یعنی این‌که اسلام پس از ظهورش سنگسار را که در آیین‌های پیشین وجود داشت مورد نسخ قرار داد و آن را نامعتبر شمرد.

بنابراین، اسلام [ضمن تقبیح شدید خیانت جنسی؛ در تعیین کیفرش] نه تنها قتل و سنگسار را تشریح نکرد و آن را مورد امضا قرار نداد و حتی بی‌اعتنا از کنار آن گذر نکرد، بلکه این حکم موجود در نزد پیشینیان و اهل کتاب را نسخ کرد و در آیین خود بی‌اعتبار دانست!

نسبت سنت با قرآن:

توضیح نسبت را در قالب بندهای زیر پی می‌گیریم:

- الف- قرآن در فقه اسلامی اولین و مهم‌ترین منبع استنباط حکم الهی است.
- ب- علاوه بر قرآن همچنین سنت پیامبر (و نیز ائمه در نزد ما شیعیان) به عنوان دومین منبع استنباط حکم الهی است.
- ج- بنابراین، سنت در فقه اسلامی (هرچند با رتبه‌ای پایین‌تر، اما با این حال) در عرض قرآن قرار دارد.

د- اگر تکلیف موضوعی در قرآن مشخص شده باشد در این صورت سنت در طول کتاب قرار داشته و نقش تبیینی، توضیحی و تخصیصی را نسبت به قرآن دارد؛ ولی اگر موضوعی در قرآن مسکوت باشد در این صورت سنت، به دلیل این که در عرض قرآن است، نقش جایگزین را برای کتاب ایفا می کند و در نتیجه رأساً حکم موضوع را انشا می کند.

ه- پس سنت با این که در موارد ناگفته در قرآن، در عرض کتاب بوده و به عنوان جایگزین آن وارد بحث می شود ولی هرگز در موارد معلوم در قرآن، نقش استقلالی نداشته و معارض قرآن قرار نمی گیرد.

و- در مواردی که حکم مسئله ای در قرآن آمده باشد ولی در سنت و حدیث، حکم مغایری در آن باره وجود داشته باشد در این صورت به حکم اصلی تر بودن قرآن (که کلام آفریدگار است و نیز به فرموده ی خود حضرات معصومین) سنت و حدیث را باید به دلیل عدم توافق با قرآن کنار نهاد. (گفتنی است فقه ما وجود این تعارض را واقعی نمی داند و در نتیجه اگر حدیثی از پیامبر (ص) یا ائمه (ع) در تعارض با قرآن در کتب حدیثی یافت شود در این صورت آن حدیث را ساختگی یا ناشی از تقیه یا مربوط به ماقبل نزول آیه مربوطه یا ... می دانند).

ز- بنابراین اگر ثابت شود کیفر زنا ی محصنه در قرآن، مذکور بوده و آن، متفاوت از سنگسار و قتل است در این صورت به دلیل این که سنت نمی تواند معارض قرآن باشد پس روایات قتل و سنگسار زانی محصن را باید کنار گذارد.

نتیجه- اینک دلیل هایی از قرآن می خوانیم که طی آن ها ثابت می شود حکم قرآن، مغایر با قتل و سنگسار بوده و در نتیجه نیازی به مراجعه به سنت (به عنوان منبع دوم و جایگزین) مگر برای تبیین و توضیح حکم قرآنی مخالف قتل و سنگسار نیست. نمونه های متعددی از این تبیین و توضیح ها را در بخش دوم در قالب روایات خلاف رجم و سنگسار مطالعه کردیم.

نیز از آن جا که کیفر یادشده، حکم رسمی اهل کتاب بود بنابراین هر یک از این دلایل در مقام نسخ آن کیفر و بی اعتبار بودنش در میان پیروان آیین جدید یعنی اسلام عزیز بود:

دلیل ۱- نفسِ تفاوتِ حکم قرآن با قتل و سنگسارِ تورات (دلالتِ تفاوتِ بر نسخِ تورات):

می‌دانیم در تورات، کیفر زنا مطلقاً عبارت از قتل و سنگسار است: «و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند»^{۲۱۵} و «اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.^{۲۳} اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود،^{۲۴} پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگ‌ها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چون که در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چون که زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای»^{۲۱۶}.

نیز می‌دانیم اگر قرآن حکمی مغایر و مخالف با حکم تورات فرو فرستد، این به منزله نسخ حکم تورات بوده و نشان از پایان اعتبار آن دارد. در همین راستا حکم قرآن، در اولین آیاتی که در همان باره نازل شد کاملاً متفاوت از حکم تورات بوده و هیچ خبری از قتل و سنگسار در آن نمی‌باشد؛ که این خود به تنهایی ناظر بر نسخ حکم تورات است. بنابراین قتل و سنگسارِ توراتی به وسیله حکم متفاوتِ قرآنی نسخ گردید!

شگفت و اسف آن که کثیری از مفسران و فقها از روی غفلت ادعا می‌کنند که بعدها همان حکم متفاوتِ قرآنی، توسط رسول خدا با سنگسار و قتل نسخ گردید؛ که معنای آن بازگشت دوباره به حکم نسخ‌شده تورات است!! نامعقول بودن چنین سیری (که فقط از کارخانه تولیدی جاعلان و مغرضان نشأت می‌گیرد و خواه‌ناخواه باورهای متقن مسلمانان در باره قرآن خداوندی را نشانه می‌گیرد) از پیش معلوم

۲۱۵- سفر لایوان فصل ۲۰ شماره ۱۰

۲۱۶- سفر تثنیه باب ۲۲ شماره ۲۴-۲۲

بوده و بطلانش مشخص است. نتیجه غفلت یادشده، تن دادن به این حرف سخیف است که: رسول خدا مُجازاتی که از سوی قرآن نسخ شده بود را دوباره احیا کرد!

دلیل ۲- اشاره قرآن به تفاوتِ کیفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غیره (من نسائکم / منکم):

قرآن، که بر قانون قتل و سنگسار زناکاران در تورات آگاهی داشت هنگام بحث در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء، با آوردن عبارات "من نسائکم" و "منکم"، به تمایز حکم جامعه اسلامی نسبت به جامعه اهل کتاب اشاره کرد و بدین وسیله به قابل استناد نبودن کیفر تورات در میان پیروان آیین جدید یعنی مسلمانان پرداخت. نیز شاید این تصریح قرآن، ناشی از آن باشد که مطابق شأن نزولها! قبلاً در آیات ۴۱ تا ۴۳ سوره مائده (که بنا به محاسبه مهندس بازرگان^{۲۱۷} در سال دوم هجری نازل شده بود) به وجود قتل و سنگسار در کتاب تورات اشاره کرده، و حتی آن حکم را در داوری پیامبر در میان اهل کتاب، قابل استناد می دانست: «... یقولون إن اوتیتهم هذا فخذوه و إن لم تؤتوه فاحذروا ... فإن جاءوک فاحکم بینهم أو أعرض عنهم ... و کیف یحکمونک و عندهم التوریه فیها حکم الله ...» از همین رو بعداً قرآن در هنگام انشاء حکم مستقل خودش در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء (که بنا به محاسبه مهندس بازرگان در سال هشتم هجری نازل گردید) از عبارات من نسائکم و منکم استفاده کرد تا حوزه مسلمانان را از حوزه اهل کتاب در خصوص کیفر زنا جدا سازد: «واللاتی یأتین الفاحشه من نسائکم ... والذان یأتینها منکم ...».

۲۱۷- سیر تحول قرآن (مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۷) چاپ پنجم جدول شماره ۱۵ ص

دلیل ۳- تعارض سنگسار با سمت و سوی آیه ناسخ و منسوخ (نأت بخیر منها أو مثلها):

قرآن می‌گوید: «ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها أ لم تعلم أن الله علی کل شیء قدير» (هر آیه‌ای را که منسوخ یا متروک کنیم، بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم؛ مگر نمی‌دانی که خداوند بر همه چیز قادر است)^{۲۱۸}. مفسران از این آیه و آیه ۱۰۱ سوره نحل^{۲۱۹} برای اثبات امکان نسخ آیه‌ای از قرآن به وسیله آیه‌ای دیگر استفاده می‌کنند. اما برخی علاوه بر آن، همچنین قائل به دیدگاه خطرناکی مبنی بر جواز نسخ آیه قرآن به وسیله سنت و روایات شدند^{۲۲۰}! این در حالی است که اساساً اراده‌ای در سنت بر نسخ آیات قرآن وجود ندارد! و طرح این مبحث ناشی از عدم شناخت هر دو، چه قرآن و چه سنت، است. البته بحث تخصیص یا تقييد حکم خدا به وسیله سنت، امری پذیرفته شده و جدای از نسخ اصطلاحی است. همچنین باید توجه داشت که در برخی موارد دچار خلط مبحث مابین تخصیص یا تقييد با نسخ می‌شویم.

ملاحظه کردیم که مطابق قانون مذکور در آیه صدر بحث، آیه ناسخ می‌بایست نسبت به آیه منسوخ، حاوی حکمی بهتر یا حداقل همانند آن باشد. جالب آن‌که مثال این قانون کلی را در یکی از اصلی‌ترین آیات کيفر فحشا می‌توان سراغ گرفت، آن‌جا که در آغاز آیه ۱۵ سوره نساء، سخن از نگهداری مادام‌العمر زنان

۲۱۸- سوره بقره آیه ۱۰۶ ترجمه کاظم بورجوادی

۲۱۹- و إذا بدلنا آیه مکان آیه والله أعلم بما ینزل قالوا إنما أنت مفر، بل اکثرهم لا یعلمون : و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم - و خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند دانایتر است - می‌گویند: جز این نیست که تو دروغ‌بافی. [نه،] بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (ترجمه محمد مهدی فولادوند)

۲۲۰- گویا به خاطر همین خطرناکی، غیر قابل هضم بودن، و عدم ظرفیت سنت و روایت به نسخ کلام خدای تبارک و تعالی بود، که جاعلان حدیث در صدر اول را به این نتیجه رسانید که با کلام خدا به جنگ حکم خدا بروند، و در این راستا چون آیه مطابق امیالشان در قرآن وجود نداشت، آیه مجعول رجم را ساختند (الشیخ و الشیخه إذا زینا فارجموهما) و خلأ وجودی این آیه ادعایی در قرآن‌ها را با این توجیه که دوران تلاوتش به پایان رسیده است حل کردند! غافل از آن‌که محتوای این مجعوله با وعده موجود در آیه ناسخ و منسوخ نمی‌سازد. گفتنی است تمام اخبار رجم، به مرور در سایه آیه مجعول رجم ساخته شده‌اند!!

خطاکار در خانه دارد و سپس در انتهای همین آیه، وعده بهبود وضعیّت آنان را در قالب عبارت "أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا" (که معادل "نأت بخیر منها" است) بیان می‌کند!

پس حتی اگر قائل به جواز نسخ قرآن به وسیله سنت (اخبار متواتر، و از آن بدتر اخبار آحاد!) شویم، باز هم به دلالت آیه نسخ و منسوخ باید ناسخ، چیزی بهتر از منسوخ یا دست‌کم معادل آن باشد (نأت بخیر منها أو مثلها) و چون قتل (آن‌هم از طریق کوباندن قلوه‌سنگ بر سر و صورت و اندام انسان خطاکار) به گواه عقل خدادادی همه انسان‌ها بهتر یا معادل هیچیک از مجازات‌های قرآنی (حبس خانگی، قهر و تنبیه، جلد) نیست، بنابراین اخبار منسوب به پیامبر و ائمه مبنی بر تأیید و اجرای سنگسار، تماماً ساختگی یا غیر قابل استناد است. خلاصه، از آن‌جا که قتل و سنگسار زانی، مخالف سمت‌وسوی وعده‌شده در آیه نسخ و منسوخ است پس نمی‌توان آن را پذیرفت.

دلیل ۴- تعارض سنگسار با "حبس خانگی" (فأمسکوهن فی البیوت):

در آیه ۱۵ سوره نساء به وضوح می‌توان تغییر حکم قرآن با سنگسار را ملاحظه کرد: «وَاللّٰتِیْ یَأْتِیْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِّسَآئِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوْا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِکُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتّٰی یَتَوَفَّیْهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِیْلًا» [و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه بگیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان (=زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد]^{۲۲۱}.

در رابطه با واژه‌ها؛

اولاً تعبیر فاحشه، یا مستقیماً بر زنا منطبق است و یا دست‌کم بنا به اطلاق فاحشه، زنا به عنوان بارزترین مصداق متبادر به ذهن قطعاً مراد آیه است.^{۲۲۲}

۲۲۱- ترجمه محمد مهدی فولادوند

۲۲۲- سیدمصطفی محقق داماد می‌گوید: مراد از فاحشه در این آیه به اعتقاد بیش‌تر مفسران، زنا است و حتی عده‌ای در این باره ادعای اجماع کرده‌اند (رجم سنگسار مقاله محقق داماد ص ۱۷).

ثانیاً آیه بی تردید و دست‌کم زنان شوهردار را در برمی‌گیرد زیرا یا به اعتبار نساء کم و تفسیری که از آن می‌شود صرفاً بر ایشان منطبق است و یا اگر مین نساء کم برای خارج ساختن زنان نامسلمان و کنیزها باشد باز آنچه باقی می‌ماند زنان آزادِ مسلمان است که طبیعتاً شوهرداران‌شان بیش‌تر متبادر به ذهن بوده و در نتیجه مراد آیه‌اند. مفسران نیز معمولاً آیه را ناظر به زنان شوهردار می‌دانند. پس آیه مبینِ کيفرِ زنای محصنه و سزای خیانت جنسی است.

چنان‌که پیداست آیه در تعیین کيفرِ زنای محصنه، به صرف محدودسازی زنان خطاکار (یعنی نگهداری‌شان در خانه) اکتفا کرده و به چیزی بیش از آن اشاره ندارد. در این کيفر، حتی از تعبیر زندان و حبس هم استفاده نشد بلکه عبارت امساک فی البیوت (نگهداری در خانه) را بکار برد؛ و از آن گذشته دلیل فقدان سرویس‌های بهداشتی در خانه‌های آن زمان، این امساک و محدودیت شامل تردّد ضروری نمی‌شود.

اینک در مورد این آیه که یکی از فنی‌ترین، جامع‌ترین و کارشناسانه‌ترین آیات است به ذکر سه نکته می‌پردازم:

نکته ۱- ردّ نسخ آیه به قتل و سنگسار: در این رابطه به توضیحات مذکور در دلیل ۳ و دلیل ۱ مراجعه شود.

نکته ۲- ردّ وابستگی اداء شهادت به رؤیت عین دخول و خروج: برای گواهی شهود، برخلاف ذهنیت مشهور، رؤیت عین دخول و خروج شرط نیست زیرا در آن صورت با محذورات مسلم فقهی به شرح زیر روبرو می‌شویم:

الف- تحریم نظر دوختن، خیره شدن و نگاه تعمّدی به عین عورة دیگران (به ویژه در چنان وضعیتی). اگر برخی، آن را در مقام اداء شهادت، منهی ندانند (که البته قبول نیست) در این صورت به بند بعدی توجه کنند.

ب- شاهد از کجا می‌فهمد زن و مردی که مشغول تماس جنسی‌اند حلال یکدیگر نیستند! مگر این تشخیص از طریق واریسی بدست نمی‌آید؛ در این صورت آیا واریسی هویت زن و مردی که در تماس جنسی‌اند جایز است؟ اگر پس از واریسی

معلوم شد که حلال یکدیگرند که گناه‌اند رگناه رخ داده؛ ولی در هر صورت به دلیل تردید در هویت، جواز واری منهی است.

ج- از این‌ها گذشته، رویت "دخول آلت تناسلی در زهدان" عملاً به دلیل چسبیدگی دو فرد به یکدیگر، غیر واقعی می‌نماید. گویا ایراد از آن‌جا ناشی می‌شود که تعبیر دخول و خروج را ملاک می‌گیرند و آن را به آلت تناسلی برمی‌گردانند در صورتی که در لسان روایات اساساً از این تعبیر استفاده نشده بلکه به جای آن، تعبیر ادخال و اخراج آمده که آن به خود فرد برمی‌گردد و نه به آلت تناسلی‌اش! بر این اساس همین‌که شهود، مردی را در حال بخش‌ناگفتنی آمیزش جنسی (یعنی در موقع ادخال و اخراج) ببینند برای اقامه شهادت کفایت می‌کند و چه بسا همین‌که اجمالاً هم آغوشی ای زن و شوهرانه (و به اصطلاح روایات: قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته) مورد رویت شهود قرار گیرد برای اقامه شهادت کافی است.^{۲۲۳}

گفتنی است قرآن برای پیش نیامدن اشتباهات احتمالی در تشخیص وقوع زنا، تعداد شهود را به چهار نفر ارتقا داد.

نکته ۳- انحصار کيفر به وجود شهود: قرآن با ذکر جمله "فاستشهدوا علیهنّ اربعة منکم فان شهدوا" راه استحقاق کيفر فحشا را به عینه محدود در گواهی شهود می‌داند و در واقع با ذکر این طریق، به آن و انحصارش موضوعیت می‌بخشد. گفتنی است متأثر از همین آیه، دست‌کم دوازده حدیث از پیامبر (ص) و ائمه هدی (که در بخش اول آوردم) صادر گردیده که مطابق آن‌ها تنها راه تعلق کيفر زناى محصنه را عبارت از بینة (یعنی گواهی شهود) دانسته‌اند. متأسفانه علیرغم این تحدید قرآنی و

۲۲۳- به همین دلیل است که امام علی در مورد مغیره، شهادت اجمالی شهود را کافی برای اجرای حکم می‌دانست و نیازی به رویت "کالمیل فی المکحلة" نمی‌دید: عن زرارۃ عن ابي جعفر (ع) قال: إذا شهد الشهود علی الزانی أنه قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته أقیم علیه الحد، قال: وكان علی (ع) يقول: اللهم إن أمکنتنی من المغیره لارمینہ بالحجارة (کافی ج ۷ ص ۱۸۲). گفتنی است رمی بالحجارة در این حدیث چنان‌که پیداست به معنای قتل نیست.

برخلاف آن احادیث صریح، همچنان [با استناد به چند افسانه و حدیثی از عمرین خطاب] شاهد اعتبار اقرار و حمل در زناى محصنه هستیم.

دلیل ۵- مغایرت سنگسار با "وعده بهبودی" (يجعل الله لهنّ سبیلاً):

عبارت او يجعل الله لهنّ سبیلاً (یا خدا راهی بر آنها بگشاید) در انتهای آیهی قبلی، اشاره به ایجاد وضعیتی بهتر برای زن خطاکاری که دوران مجازاتش را با نگه‌داشته شدن در خانه می‌گذراند دارد. وضعیت آتی، به قرینه‌ی لام لهنّ باید به نفع و له مجرم باشد و نه علیه او. طبیعی است وقتی اصل حکم (یعنی بازداشت خانگی) از سنگسار بهتر است تخفیف آن نیز حتماً مغایر با سنگسار بوده و از آن خیلی بهتر می‌باشد.

بنابراین اگر قرار باشد مطابق عبارت مورد بحث، مجرم مشمول تبصره‌ای عقلایی یا حکم جدیدی در آیه‌ای دیگر شود در این صورت می‌بایست سمت و سویش نرمش، تخفیف و یا کاستن از غلظت حکم قبلی باشد و نه تشدید آن. بر این اساس همان‌طور که گفتم حتی اگر نعوذ بالله قائل به نسخ قرآن به سنت باشیم باید راستای نسخ، به گونه‌ی فوق باشد؛ مگر این‌که بگویند سنت می‌تواند حتی همین جهت‌گیری قرآن را نیز نسخ کند که در این صورت دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و از قرآن جز اسمی و خطی باقی نمی‌ماند.

در پایان، یکی از روایات ساختگی که به چگونگی تحقق گشایش وعده‌شده پرداخته و آن را به حضرت پیامبر^(ص) نسبت داده‌اند را می‌آورم: «از من فرا بگیرید از من فرا بگیرید؛ خداوند برای خانم‌ها [ی خطاکار محبوس در خانه] راه باز کرد: زن و مرد مجرد صد ضربه و یک سال تبعید، و زن و مرد متأهل صد ضربه و سنگسار!»^{۲۲۴} جاعل حدیث که با افترا بستن به پیامبر^(ص) مسکن اخروی‌اش را آتشین کرد هرگز عقلش را در هنگام جعل به کار نینداخت و هرگز به فکر مصالح جامعه نبود زیرا تبعید دختر مجرد مرتکب فحشا به دیار غربت، هم احتمالاً به

۲۲۴- خذوا عنی خذوا عنی؛ قد جعل الله لهنّ سبیلاً، البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام، والثیر بالثیر جلد مائة والرحم (تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۴۰ آیه ۱۵ سوره نساء).

تداوم فحشای وی می‌انجامد و هم صادرات فحشا به شهر مقصد را در پی دارد و از آن گذشته هیچ جنبه‌ی بازدارندگی و تربیتی‌ای در این کیفر وجود ندارد در حالی‌که می‌دانیم هدف مجازات‌های اسلامی تحقق اهداف فوق است. همچنین سنگساری که در این حدیث قلبی برای زنای محصنه مذکور شد نه با وعده‌ی گشایشی که در آیه آمد سازگاری دارد نه عقل و منطق چنین سیری را می‌پذیرد و هم این‌که حاکی از بازگشت جاهلانه به احکام پیش از اسلام است!

محمدباقر بهبودی در رابطه با عبارت مورد بحث و روایت فوق می‌گوید: «جمله آخر که می‌گوید: "أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهِنَّ سَبِيلاً" به قرینه "لَمْ يَلَهُنَّ" یعنی باید در حبس بمانند تا راه بهتری برای خروج آنان از حبس ابد باز شود. در حدیثی که اهل سنت روایت کرده‌اند تا مسئله رجم را، که به وسیله خلیفه دوم متداول شد، ترویج و تأیید کنند راه خروج آنان به این صورت باز می‌شود که اگر دختر باشد صد تازیانه بخورد و یک سال به غربت تبعید شود و اگر بیوه باشد صد تازیانه بخورد و به وسیله سنگ سنگسار شود تا بمیرد. این روایت، جعل است خصوصاً با توجه به این‌که تبعید یک دختر بی‌سرپرست به یک شهر غریب، بیش‌تر به فساد او کمک می‌کند تا تنبیه و تربیت او؛ پس این حدیث نمی‌تواند از زبان رسول خدا صادر شده باشد. ضمناً اگر بیوه باشد که هم صد تازیانه بخورد و هم سنگسار و اعدام شود، این‌که راه بهتر نیست. تردیدی نیست که همه محکومین، حبس در خانه را بهتر از رسوائی و مرگ می‌دانند آن‌هم با صد ضربه شلاق و اعدام به وسیله پرتاب سنگ»^{۲۲۵}.

توضیحی پیرامون عبارت حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتَ أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهِنَّ سَبِيلاً: قرآن با تقدّم "يتوفيهن الموت" بر "يجعل الله لهن سبيلاً" اشاره می‌دهد که زنانی که این‌گونه گستاخانه و بی‌پروا دست به فحشا و خیانت جنسی می‌زنند سزای‌شان محرومیت دائمی از حضور در اجتماع تا دم مرگ است؛ اما با ذکر جمله‌ی أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهِنَّ سَبِيلاً در پی جمله‌ی قبلی، به وظیفه آفریدگار در قبال آفریده‌اش می‌پردازد که

گرچه مرتکب فحشا از دید انسان‌ها و تعاملات اجتماعی، مستحق محرومیت کامل اجتماعی تا دم مرگ است اما از دید آفریدگار، نظر به تربیت محوری قرآن و موضوعیت حیات، باید راه خلاصی برایش باقی گذارد. این، روش قرآن است که چند گزینه کيفری را به ترتیب از سخت‌تر تا به آسان‌تر مطرح می‌کند و چنین بدست می‌آید که همیشه نظرش بر آخری است پس انسان‌ها نیز اگر می‌خواهند متّصف به صفات الهی شوند طبیعتاً باید رو به مراد خدا آورند. ترجمه پیشنهادی برای کلّ آیه ۱۵ چنین است: زنان مرتکب فحشا را، به شرط وجود چهار شاهد بر علیه‌شان، در خانه محبوس کنید؛ تا این‌که [یا] مرگ سراغ‌شان رود و یا خدا به نفع‌شان راهی ایجاد کند.

دلیل ۶- تعارض سنگسار با "ایذاء صرف" (فآذوهما):

آیه ۱۶ سوره نساء در تعیین کیفر مردانی (یا مرد و زنی) که مرتکب فحشا می‌شوند چنین است: «واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فإن تابا و أصلحا فأعرضوا عنهما إن الله کان تواباً رحیماً» (و از میان شما، آن دو تن را که مرتکب زشت‌کاری می‌شوند آزارشان دهید؛ پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف‌نظر کنید زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است)^{۲۲۶}.

در این آیه نیز کیفر مذکور، دست‌کم شامل مردان زنده‌دار می‌شود زیرا اگر آن را (مطابق رأی برخی از مفسران) محدود به مردان مجرد بدانیم در این صورت به این نتیجه‌ی سخیف می‌رسیم که قرآن در مجموع دو آیه‌ی ۱۵ و ۱۶، به ترتیب به کیفر زنان شوهردار (یا زنان مطلقاً) و مردان مجرد پرداخته و حکم مردان زنده‌دار را مطرح نکرده است! از آن گذشته، چنین استنباطی خلاف اطلاق آیه است.

گفتنی است مفسران در تعیین جنسیت اللذان یأتیانها (دو فرد مرتکب فاحشه) اختلاف دارند: برخی‌شان هر دو را مرد و در نتیجه فحشای‌شان را لواط؛ و برخی دیگرشان یکی را مرد و دیگری را زن دانسته و طبیعتاً فحشای‌شان را زنا می‌دانند؛

اما شاید بتوان هر دو را مرد دانست (زیرا تکلیف زنان در آیه قبلی مشخص شد) ولی در عین حال فحشا را ناظر به هر دو مورد زنا و لواط بدانیم! به این صورت که منظور از موصول مثنای اللذان را عبارت از دو مرد: یکی درگیر زنا و یکی درگیر لواط دانسته، و عبارت «واللذان یا تیانها...» را چنین ترجمه کنیم: «آن دو مرد، چه مرتکب فحشای زنا و چه مرتکب فحشای لواط، را ... / یا روان تر: مردانی که زنا یا لواط می‌کنند را...». هر گزینه‌ی دیگری که تا به حال در شرح تشبیه آمدن اللذان دیده‌ام، همیشه یک پرسش بی‌پاسخ را به همراه دارد و آن: علت جمع آمدن موصول زنان در آیه قبلی (اللاتی) و مثنی آمدن موصول در آیه کنونی (اللدان) [چه آیه ۱۵ را در اشاره به مساحقه و آیه ۱۶ را در اشاره به لواط، و چه هر دو را در اشاره به زنا بدانیم] است.

بنابراین، قرآن کیفر زنا را مردان زن‌دار و سزای خیانت جنسی آنان را، نه قتل و سنگسار بلکه ایذاء و آزار می‌داند که خود، بدلیل وجود قتل و سنگسار در مکاتب قبلی، ناسخ آن به شمار می‌آید.

چگونگی ایذاء به این تفسیر شده که مرتکب زنا را با لنگه‌کفش تنبیه کنند و مورد سرزنش زبانی قرار دهند: «هو التعییر باللسان و الضرب بالنعال، عن ابن عباس»^{۲۲۷}. گفتنی است رجم عربی، که محکوم را با سنگریزه تنبیه کردن و مورد تنفر قرار دادن است و چیزی در ردیف "با لنگه‌کفش تنبیه کردن و با زبان ملامت کردن" است نیز چه بسا قابل گنجاندن در ذیل ایذاء باشد.

نیری بروجردی معتقد است مجازات حبس ابد آیه ۱۵ که سپس با وعده همان آیه مشمول گشایش شد و به مجازات لحظه‌ای جلد (در آیه دوم سوره نور) انجامید هر دو مربوط به افراد زنابیشه است! وی اما آیه کنونی یعنی ۱۶ را مربوط به خطاهای موردی دانسته و کیفر آن را برای همیشه همان ایذاء و گوشمالی می‌داند: «از شدت حکمی که در آیه ۱۵ فرمان داده شده، و به عکس در آیه ۱۶ تخفیفش قطعی است

به خوبی آشکار می‌شود که آن اختلاف، مربوط به دو مرتبه مختلف از ارتکاب گناه معهود می‌باشد...»^{۲۲۸}.

گفتنی است چه بسا بندهای پایانی هر یک از آیات ۱۵ و ۱۶، برای دیگری نیز معتبر باشد یعنی توبه و اصلاحی که در ذیل آیه ۱۶ به عنوان رافع ایذاء آمده، قابل تسری به آیه ۱۵ برای رفع حبس دائم باشد؛ به همین ترتیب گشایش وعده شده نسبت به حبس دائم که در ذیل آیه ۱۵ آمده قابل تسری به آیه ۱۶ برای رفع ایذاء باشد و چه بسا اساساً گشایش وعده شده در آیه ۱۵ همان توبه رافع حدی است که در آیه ۱۶ آمده است.

دلیل ۷- تعارض سنگسار با "نداوم حیات و اکتفاء به نپرداختن مهریه" (لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة):

مطابق آیه ۱۹ سوره نساء، زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند و حتی وقوعش با بیّنه (یعنی چهار شاهد که ذکرش در آیه ۱۵ همین سوره آمد) به اثبات برسد باز هم "حق حیات" شان کماکان محفوظ و مفروض است اگر چه در این صورت شوهر می‌تواند بخشی از مهریه برداختی را از وی مطالبه نماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا یحلّ لکم أن ترثوا النساء کرهاً و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة...» (ای اهل ایمان... شما حق ندارید که زنان خود را در فشار و تنگنا بگذارید تا قسمتی از کابین تقدیم شده را پس بگیرید و سپس رهایشان سازید مگر در صورتی که خانم دست به ارتکاب فاحشه‌ای بزند که بیان‌گر نقض پیمان زناشویی باشد که در آن صورت شما حق دارید - طوعاً و کرهاً - قسمتی از کابین او را واپس بگیرید و طلاق دهید)^{۲۲۹}.

بیّنه در این آیه، اشاره به گواهی چهار شاهد دارد که چهار آیه پیش‌تر در آیه ۱۵ مشروحاً به آن پرداخته بود (فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فإن شهدوا) و اینک

۲۲۸- رجم سنگسار (مقاله عبدالکریم نیری بروجردی) ص ۱۲۴. آغاز بحث وی از ص ۱۲۳ است.

۲۲۹- معانی القرآن ترجمه و تفسیر قرآن، محمدباقر بهبودی آیه ۱۹ سوره نساء

اختصاراً از آن به صورت "میبّنه" (اثبات شده با چهار شاهد) یاد می‌کند که در فقه نیز رایج است. فاحشه نیز طبیعتاً اشاره به زنا^{۲۳۰} دارد.

واژه عضل (در عبارت لاتعضلوهن) دارای دو معنای اصلی است:

(۱) سخت‌گرفتن و در فشار و تنگنا قراردادن (که در ترجمه بالا مورد استفاده قرار گرفت). دست‌کم یکی از مصادیق این معنا عدم اجازه خروج از منزل، حبس خانگی و ایجاد محدودیت شدید در تردد است که مطابق آیه ۱۵ و ترجمه کنونی از همین آیه، فقط زمانی روا است که زن، مرتکب فحشای ثابت شده گردد.

(۲) مانع شدن (مانعت شوهر از ازدواج زن و طلاق ندادن وی)^{۲۳۱}. بر این اساس ترجمه آیه چنین است: ای مردان مؤمن! [اگر در زندگی زناشویی به آخر خط رسیدید] مانع ازدواج همسران، با هدف بازپس‌گیری بخشی از مهریه، نشوید مگر این‌که آنان مرتکب فحشای میبّنه شوند [که در این صورت می‌توانید طلاق را تا بازپس‌گیری بخشی از مهریه به تأخیر اندازید].

محمدباقر بهبودی در باره این آیه چنین توضیح می‌دهد: «صورت دیگری از نشوز شوهر در وسط آیه مطرح شده است به این معنی که شوهر با همسر خود بدخوئی و بدخلقی می‌کند و او را تحت فشار اقتصادی می‌گذارد تا راضی به طلاق شود و بعد هم طلاق نمی‌دهد تا مبلغی از مهریه او را مصادره کند. این نوع برخورد، اگر هم منجر به طلاق خلع شود یعنی همسر مهریه خود را ببخشد و یا مبلغی هم اضافه بر سازمان بدهد، بر شوهر او حلال نخواهد بود مگر آن‌که خانم مرتکب زنا شده باشد که در آن صورت طلاق او قطعی می‌شود و می‌تواند قسمتی از مهریه او را مصادره کند. البته باید توجه داشت که اگر رجم زنان شوهردار در صورت زنا شرعی بود،

۲۳۰- در تأیید انطباق فاحشه بر زنا، همچنین می‌توان به این سخن از امام‌باقر استناد کرد: «فی تفسیر البرهان عن الشیبانی: الفاحشه یعنی الزنا - وذلک إذا اطلع الرجل منها علی فاحشه فله أخذ الفدیة - وهو المروی عن ابي جعفر^(ع) (المیزان ج ۴ ص ۲۵۹)». در هر صورت آنچه مسلم می‌نماید این است که زنا بدلیل اطلاق فاحشه، دست‌کم یکی از بارزترین مصادیقش خواهد بود

۲۳۱- طبرسی به هر دو توضیح مذکور پرداخته: ولاتعضلوهن، اى و أن لاتحبسوهن. و قیل: و لاتمنعوهن عن النکاح (مجمع البیان ج ۳ ص ۴۷).

طرح این مسائل بی‌مورد بود، زیرا اگر زنای کسی مبین شود اجرای حدّ قطعی خواهد بود و رضایت شوهر دخلی به سقوط حد نخواهد داشت»^{۲۳۲}.

چنان‌که ملاحظه شد زنان شوهردار مرتکب زنا می‌توانند به حیات خود ادامه داده و حتی ازدواج جدیدی انجام دهند. دلالت آیه بر نقض "قتل و سنگسار" حتی اگر محصنه و مبینه باشد انکارناپذیر است. راستی چه کس به خود جسارت می‌دهد که این آیه صریح را به هیچ انگارد؟ رسول گرامی (ص) خود، گیرنده و شارح این آیه است و نه قدع‌کننده در برابر آن!

دلیل ۸- نصف‌ناپذیر بودن قتل و سنگسار (فعلیهن نصف ما علی المحصنات):

قرآن در آیه ۲۵ سوره نساء، مجازات کنیزان شوهرکرده را "نصف" مجازات محصنات اعلام می‌کند. گفتنی است محصنات دلالت بر زنان شوهردار می‌کند زیرا این واژه در عبارت "فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب" یا مستقیماً بر زنان شوهردار منطبق است و یا به زنان آزاد توجه دارد که در صورت دوم نیز دست‌کم زنان شوهردار را در بر می‌گیرد. پس مطابق آیه، مجازات کنیزان شوهرکرده نصف زنان شوهردار است.

همین نصف بودن، به ما می‌گوید که کیفر زنان شوهردار نمی‌تواند قتل و سنگسار باشد زیرا مردن قابل نصف شدن نیست:

«فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» (پس اگر کنیزان شوهر کردند و مرتکب فحشا شدند نصف کیفر زنان آزاد/شوهردار را خواهند داشت)^{۲۳۳}.

۲۳۲- رجم سنگسار (مقاله بهبودی) ص ۴۰

۲۳۳- متن کامل آیه: «و من لم یستطع منکم طویلاً أن ینکح المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله أعلم بإیمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن بإذن أهلهن وآتوهن أجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات أهدان فإذا أحصن فإن آتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلك لمن خشی العنت منکم و أن تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم» (کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاد با ایمان را ندارند با کنیزان با ایمانی که مالک شده‌اید ازدواج کنند که خدا به ایمان‌تان واقف است. همه از جنس یکدیگرید، پس کنیزان را با اجازه صاحبان‌شان به ازدواج خود درآورید و کابین آنان را

گفتنی است انواع مجازاتی که در قرآن برای زنانی محصنه آمده، همگی نصف پذیرند ولی قتل و سنگسار چنین قابلیت‌هایی ندارد پس این آیه، بر غیر اسلامی بودن قتل و سنگسار دلالت دارد.

دلیل ۹- تعارض سنگسار با بسته "موعظه، قهر، تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ):

در این جا به توضیح آیه ۳۴ سوره نساء می پردازیم؛ ابتدا متن آیه:

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ فإن اطعنكم فلا تبغوا علیهنّ سبیلاً إن الله کان علیاً کبیراً» (... پس زنان صالح، ... در غیبت شوهر به نگاه داشت خدا نگاه دارنده اند و آن زنانی که از نشوزشان بیم دارید موعظه شان کنید، در خوابگاه ترک شان کنید و بزنیان ...).

گویا مصداق اصلی "حافظات للغیب بما حفظ الله"، به قرینه «والحافظین فروجهنّ والحافظات»^{۲۳۴} و «وقل للمؤمنات ... یحفظنّ فروجهنّ»^{۲۳۵}، لزوم وفاداری جنسی زنان به شوهران در غیاب آنها و عدم خیانت جنسی است و گویا مراد از نشوز در عبارت "واللاتی تخافون نشوزهنّ"، بی‌گیری همان مسئله پیش یعنی ترس مردان از عبور جنسی همسرشان از آنها و قانع نبودن به روابط جنسی فیما بین می‌باشد^{۲۳۶}

به خودشان بدهید مشروط بر این که پاکدامن باشند نه زناکار و نه آنان که در نهان دوست گیرند؛ و اگر شوهر کردند و مرتکب زنا شدند نصف کفر زن آزاد/شوهردار را خواهند داشت. این حکم در باره کسی از شماست که بترسد به گناه درافتد. اگر صبر کنید برای تان بهتر است و خدا آمرزنده مهربان است.

۲۳۴- سوره احزاب آیه ۳۵

۲۳۵- سوره نور آیه ۳۱

۲۳۶- نشوز زن عبارت از ارتفاع تمایلات جنسی از شوهر به دیگری، و نشوز مرد عبارت از ارتفاع تمایلات جنسی از زن به دیگری، و نشوز بطور کلی عبور جنسی از همسر است. البته معنای نشوز محدود به این مصداق نیست.

زیرا این آیات در زمانی نازل شد که آلودگی جنسی، پدیده‌ای رایج بود و بسیاری از زنان به همسران خود بسنده نمی‌کردند.

بر این اساس، قرآن (برای تغییر این هنجار ناشایست و توجّه دادن همه به خانواده) در این آیه از مردان مؤمن می‌خواهد در صورتی که متوجّه انحراف همسرشان شدند "از در موعظه درآمد، از بسترشان دوری گزیده و تنبیه‌شان کنند" تا دست از خطاهای جنسی بردارند و نیازهای جنسی‌شان را صرفاً در خانواده یعنی در شوهر جستجو کنند.

توضیحی که داده شد مؤید به فرمایش رسول‌خدا^(ص) در آخرین! روزهای عمر شریف‌شان (در خطبه حجة‌الوداع) می‌باشد: «أما بعد أيها الناس فإن لكم علي نساءكم حقاً، ولهن عليكم حقاً، لكم عليهن أن لا يوطئن فرشكم أحداً تكرهونه، و عليهن أن لا يأتين بفاحشة مبينة، فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تهجروهن في المضاجع و تضربوهن ضرباً غير مبرح، فإن انتهين فلهن رزقهن و كسوتهن بالمعروف»^{۲۳۷} (ای مردم! شما را بر زنان‌تان حقی است و ایشان را بر شما حقی است. حق شما بر آنها آن است که بر گلیم‌تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آنها است که مرتکب فاحشه قابل اثبات نشوند؛ اما اگر مرتکب شدند در این صورت خدا به شما اجازه داده که ترک بستر کنیدشان و بزیدشان البته جوری که آسیب نینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رخت‌شان را طبق عرف دریافت دارند).

چنان‌که ملاحظه شد پیامبر^(ص) در مورد مجازات زنا و فحشای زنان شوهردار صحبت می‌کند (علیهن أن لا یأتین بفاحشة مبينة، فإن ...) و شک نیست که حضرت^(ص) مبنای خود برای تعیین این مجازات را همین آیه مورد بحث قرار داده است (فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن ...) بنابراین به خوبی معلوم می‌شود که عبارت قرآنی "حافظات لغیب بما حفظ الله واللّاتی تخافون نشوزهن"، معادل عبارت نبوی "لا یأتین بفاحشة مبينة" یعنی "عدم ارتکاب زنا و فاحشه" است و

۲۳۷- السیرة النبویة ابن هشام ج ۴ ص ۱۰۲۳ (خطبة رسول الله فی حجة‌الوداع) + تاریخ طبری ج ۲ ص

در نتیجه، اولاً آن‌چه موجب ترک بستر و زدن زنان است صرفاً خطاهای جنسی می‌باشد و ثانیاً رسول‌خدا^(ص) در واپسین روزهای عمرش نهایت کيفرِ زنای زنان شوهردار را عبارت از قهر و تنبیه (تازه تنبیهی بدون آسیب) اعلام کرده است (بیان حکم اسلام بر مبنای قرآن از زبان رسول‌خدا؛ پیوند قرآن و سنت)^{۲۳۸}.

چنان‌که ملاحظه شد کيفرِ خطای جنسی برای زنان شوهردار، پس از موعظه عبارت از قهر و ترک بستر و سپس تنبیه است و نه قتل و سنگسار.

امیرحسین خنجی (البته بدون اشاره به ارتباط آیه مورد بحث و حدیث فوق) می‌گوید: «پیامبر اکرم دو ماه پیش از وفاتش، در خطبه حجة الوداع - که آخرین سخنرانی عمومی پیامبر است - مجازات زنان شوهرداری که مرتکب عمل منافی عفت شوند را چنین مقرر کرد: ... [نویسنده پس از نقل حدیثی که در بالا آوردم چنین ادامه می‌دهد]: این آخرین حکمی است که پیامبر در باره زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند صادر کرده است. پس از این سخنرانی، نزول وحی برای همیشه متوقف گردید؛ و در این‌جا بود که آخرین آیه قرآن نازل شده تأکید کرد که امروز دین اسلام به پایه کمال رسیده است (الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ). تنها حکمی که برای زن شوهردار مرتکب خطای منافی عفت در این سخنرانی مقرر شده آن است که شوهرش باید به او فشار بیاورد تا دست از خطاکاری بردارد»^{۲۳۹}.

ای خدای بزرگ! و ای رسول گرامی! دستور و خواستِ شما کجا و قتل و سنگسار کجا؛ ما را به قرآن چکار، ما را به سنت چکار، ما پیرو هواهای خودیم و افسانه ماعز و غامدیّه و شراحه همدانیّه را می‌طلبیم و نه شریعت واقعی اسلام را.

گفتنی است دو ستم بزرگ در حق این آیه روا داشته شده: یکی، تنبیه موجود در آیه را از محلّ خودش (که در مورد خطای جنسی است) خارج نمودند و آن را مجوزی موسّع برای زدن زنان تلقی کردند؛ و دوم، آیه را هرگز مبنای نوع کيفر قرار ندادند و به جای آن به قتل و سنگسار روی آوردند!

۲۳۸- برای ربط این حدیث و آیه، از مقاله صدیقه و سقمی استفاده کردم.

۲۳۹- رجم سنگسار، (مقاله امیرحسین خنجی) ص ۵۶

دلیل ۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاق جلد" (فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة):

آیه دوم سوره نور، به روشنی کیفر زنان و مردان زناکار را جلد می‌داند: «الزانیة والزانی فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة و لاتأخذکم بهما رافة فی دین الله إن کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین» (زن زناپیشه و مرد زناپیشه! پس بزیند به هر یک از آن دو، صد پوسته^{ی درخت}. در دین خدا نباید نسبت به آن دو رأفت بگیردتان اگر به خدا و فردا روز ایمان می‌ورزید. و باید کیفرشان را برخی مؤمنان گواهی کنند).

این آیه بی‌تردید و بی‌هیچ ابهامی زانی محصن و محصنه را در بر می‌گیرد زیرا: الف- عبارت، مطلق است و به همین خاطر زنان شوهردار و مردان زن‌دار را شامل می‌شود. بدیهی است متأهلان (که بیش از نیمی از جمعیت بالغ جامعه‌اند) را با استفاده از تخصیص و تقیید نمی‌توان از شمول آیه برکنار دانست زیرا استثناء نیمی از جمعیت، با تعریف تخصیص و تقیید (که ناظر به درصد بسیار کم‌تری است) سازگار نیست.

ب- مثال‌هایی که در ادامه همین آیه آمده عیناً مربوط به زنان شوهردار است! پس با این وصف، این مجرّم‌ها هستند که شمول حکم آیه بر آن‌ها مورد تردید و ابهام قرار می‌گیرد و نه متأهل‌ها زیرا توجه آیه بر زنان شوهردار (و مردان زن‌دار) بدلیل مثال‌های مورد اشاره، قطعی است.

از آن‌چه در بند الف و ب آمد نتیجه می‌گیریم که این آیه، ناسخ قتل و سنگساری است که تا پیش از آن در میان مردم و اهل کتاب رایج بود.

ج- به دلیل همین آیه و قطعیت شمولش است که در روایات متعددی که در بخش دوم آوردم سزای متأهل‌ها را جلد می‌داند!

کیفیت جلد:

- ۱- ابزار جلد نباید سخت و خشن باشد: این ابزار؛ اولاً از پوسته درخت است! به همین خاطر برای این وسیله در ترجمه آیه از معادل پوسته استفاده کردم و نه شلاق و تازیانه!
- ثانیاً همین پوسته درخت باید نه قرص و محکم باشد و نه پوسیده و وارفته^{۲۴۰}.
- ۲- ضرب نباید شدید باشد^{۲۴۱} در این راستا حتی نباید زیر بغل ضارب نمایان گردد؛ به این ترتیب تقریباً می‌توان گفت که بازوی ضارب نباید بالا و پایین بیاید بلکه فقط از ساعد می‌تواند استفاده کند^{۲۴۲}.
- ۳- به جاهای حساس (سر، صورت، دامن) زده نشود^{۲۴۳}.
- ۴- دستان محکوم آزاد باشد تا اگر خواست بتواند با آن‌ها ضربه را مهار کند و از خود دفاع کند!^{۲۴۴}.
- ۵- تنبیه برای پیران و بیماران، تشریفاتی باشد^{۲۴۵}.

از آن‌چه در کیفیت جلد آوردن نتیجه می‌گیریم که مراد آیه از رأفت روا نداشتن نسبت به خطاکار (لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله) ناظر به اصل اجرای حکم است

۲۴۰- ... فدعا له رسول الله (ص) بسوط فأتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فأتی بسوط جدید لم تقطع ثمرته فقال بین هذین فأتی بسوط قد ركب به فلان فأمر به فجلد ... (السنن الکبری بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶).

۲۴۱- لقول علی (ع) ضرب بین ضربین وسوط بین سوطین (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۸).

۲۴۲- روی عن علی (ع) و ابن مسعود و غیرهما أنهم قالوا: لا یرفع یده فی الضرب حتی یری بیاض أبطه (مبسوط طوسی ج ۸ ص ۶۸-۹).

۲۴۳- وأما جلد المرأة فإنها تجلد جالسة لأنها عورة ويشد عليها ثيابها جيدا لئلا تنكشف، ویلی شد الثیاب علیها امرأة، وتضرب ضربا رقیقا لا یجرح و لا ینهر الدم، ویفرق الضرب علی بدنها ویتنقی الوجه و الفرج لقله علیه السلام: إذا جلد أحدکم فلیتقی الوجه و الفرج. وعن علی (ع) أنه قال للجلاد: اضرب و أوجع و اتق الرأس و الفرج (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۹).

۲۴۴- روینا عن علی (رض) أنه قال للجلاد: أضربه و اعط كل عضو حقه و اتق وجهه و مذاکیره. قال ودع یدیه یتقی بهما (معرفة السنن و الآثار بیهقی ج ۶ ص ۴۶۸) // لا یشد و لا یبمد و لا یقید و یترک یداه یتقی بهما لأن النبی علیه و آله السلام لم یأمر بذلك (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۹).

۲۴۵- احادیثش را در بخش دوم آوردن (نیز یکی دو مورد را در ذیل آیه خذ بیدک ضغناً فاضرب به، تکرار می‌کنم).

و نه شدت عمل در اجرای آن! گذشته از روایات مفسر، وجود ابهام در تفسیر متن آیه، ذهن را به سوی اصل حکم (که مهم تر است) سوق می دهد و نه به کیفیت اجرای آن (که فرع است). بنا به روایات، اجرای اصل حکم از چنان اهمیتی برخوردار می باشد که ممکن است حتی به دلایلی (همچو پیری، بیماری و...) به صورت تشریفاتی و غیر جدی برگزار شود ولی هرگز نباید این حدود الهی تعطیل گردد.

*سیدمصطفی محقق داماد (برخلاف مشهور) معتقد است جمله "وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين" دستور به اجرای علنی مجازات نیست بلکه برعکس، این عبارت در صدد تحدید (و بلکه نفی) حضور مردم است: «قید "من المؤمنين" در آیه، قیدی احترازی بوده و بر این اساس اجرای حد به صورت علنی که طبیعتاً از چشم غیر مسلمین پوشیده نخواهد ماند، جایز نمی باشد. نکته دیگری که در بررسی این آیه مد نظر قرار گرفت این که واژه "طائفة" ظهور در جماعت اندکی از مردم داشته و بر این اساس نیز اجرای حدود در ملاء عام وجهی ندارد. این نکته نیز در آراء برخی از مفسرین مد نظر قرار گرفته بود. باید توجه داشت که در ادبیات قرآنی "مؤمن" در مقابل فاسق قرار گرفته است. "افمن كان مومنًا كمن كان فاسقًا لا يستون". لذا نگارنده بر این باور است که اجرای علنی حدود از این آیه برداشت نمی شود. به دلیل این که اگر بنا بود اجرای علنی حد، مایه عبرت دیگران شود قید "مؤمنین" لزومی نداشت بلکه بایستی به جای واژه "مؤمنین" از قید "فاسقین" استفاده می شد. به نظر می رسد آیه در صدد بیان مطلب دیگری است و آن این که برای اجرای چنین حکمی باید چند نفر از مؤمنین جهت ثبت قضایی این واقعه حضور داشته باشند. بنابراین بحث آیه، اجرای حد در ملاء عام و ایجاد حالت ارباب نیست. بلکه علت حضور جمعی از مؤمنین، یا شهادت به نفع متهم است تا از ادعای عدم اجرای حد بر مجرم جلوگیری شود و یا به جهت آن است که کسانی از مجربان و یا مأموران اجرا با ادعای اجرا و یا با صحنه سازی حکم را تضییع نکنند. در تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین آمده است که "در روایتی از ابن عباس نقل شده که اقل طائفة چهار است و جایز نیست کم تر از این تعداد در

وقت اجرای حد حضور داشته باشند به این دلیل که با این عدد حد ثابت می‌شود و همین تعداد نیز بایستی در هنگام اجرای حد بر شخص زانی حضور داشته باشند.^{۲۴۶} به عبارت دیگر در این روایت نیز، ابن عباس وجوب حضور این تعداد از شاهدین را به سبب یک امر قضایی می‌داند»^{۲۴۶}.

*برخی محققان^{۲۴۷} حکم آیه را مربوط به کسانی می‌دانند که عادت به زنا دارند و آن را پیشه خود ساخته‌اند و نه مربوط به خطاهای موردی. چیزی که به این برداشت دامن می‌زند: یکی، استفاده از اسم فاعل (الزانیة / الزانی) است که دلالت بر استمرار دارد مرحوم عباس یزدانی در این باره می‌گوید: «از نکات قابل توجه، نحوه بیان قرآن در باره کیفر زناکار است، می‌فرماید: الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة. دو عنوان الزانیة و الزانی بر کسی تطبیق می‌شود که مدتی بر این گناه زشت استمرار ورزد. به کسی که یک بار این عمل شنیع را مرتکب شود زانی گفته نمی‌شود. او کسی است که مرتکب زنا شده است اما زانی نیست. تعبیر واللّاتی یأتین الفاحشة من نساءکم و نیز تعبیر والذان یأتیانها منکم، با فعل مضارع آمده است که حاکی از استمرار فعل است اما در مورد گناهان بزرگ دیگر چنین لطیفه‌ای را مشاهده نمی‌کنیم مثلاً در باره آدمکشی، خدا نمی‌فرماید "قاتل" را قصاص کنید بلکه می‌فرماید و من قتل نفساً بغير نفس یا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم، این تعبیر نشان می‌دهد قاتل با یکبار ارتکاب نیز سزاوار مجازات خواهد شد»^{۲۴۸} و دیگری، آیه بعدی‌اش (الزانی لا ینکح الا زانیة أو مشرکة والزانیة لا ینکحها إلا زان أو مشرک) است که عیناً در باره زناکاران (عادت‌یافتگان به زنا) و افراد دائم‌الزنا می‌باشد و در عنوان بعدی به آن می‌پردازم.

۲۴۶- سایت بازنگری در متون دینی (مقاله سه گفتار محققانه از سیدمصطفی محقق‌داماد در باره کیفر فحشا؛ گفتار سوم: اجرای علنی مجازات‌های اسلامی):

baznegari.persianblog.ir/post/۲۴

۲۴۷- در این رابطه رجوع شود به: رجم سنگسار (مقاله سیدمصطفی محقق‌داماد) ص ۲۳ و ۲۴؛ همان (مقاله امیرحسین خنجی) ص ۵۷ و نیز مقاله عبدالکریم تیری بروجردی ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۲۸ که این یکی را به زودی در ذیل آیه بعدی می‌آورم.

۲۴۸- رجم سنگسار (مقاله یزدانی) ص ۴۹

تا این جا با چند نوع مجازات مختلف، در آیات قرآن روبرو شدیم (که البته هیچ کدامشان قتل و سنگسار نبود و حتی، بدلیل وجود سنگسار در میان اهل کتاب و انشاء حکمی متفاوت از سوی اسلام در آن باره، به صراحت می توان آیات قرآن را ناسخ آن دانست) صدیقه و سقمی توضیح جدیدی در باره تنوع مجازات ها و قابل جمع بودن آیات مربوطه دارد که با هم می خوانیم: «... آیات نیز با یکدیگر قابل جمع اند. نیاز نیست آیه جلد را ناسخ آیات دیگر بدانیم ... قرآن در باره زنانی که مرتکب فحشا می شوند توصیه می کند که در خانه نگهداری شوند تا شاید بدین ترتیب از این رفتار خود دست بردارند. از فحواى آیه ۱۵ نساء چنین فهمیده می شود که قرآن این مجازات را نیز سخت می داند، از این رو وعده می دهد که شاید خداوند راه نجاتی قرار دهد. در باره مردانی که مرتکب لواط می شوند نیز توصیه می کند که آنان را به شیوه متعارف آزار دهند تا از رفتار خود دست بردارند. این که قرآن شیوه خاصی از آزار و اذیت را بیان نکرده حاکی از آن است که انتخاب شیوه را به مردم واگذار کرده است. از سوی دیگر آیه جلد (تازیانه) در باره مرد و زن زناکار آمده است. آیت الله خوئی معتقد است که تازیانه زدن نمی تواند راه نجاتی باشد که خداوند در آیه ۱۵ سوره نساء وعده داده است. به نظر می رسد با توجه به این که هدف اصلی از مجازات مرتکبین فحشا بازداشتن آنان از ارتکاب عمل زشت است این راه های متعدد به مردم پیشنهاد شده تا آنان هر یک به فراخور حال مجرم یا گناهکار، او را از عمل زشت بازدارند. حتی می توان آیه ۳۴ نساء را نیز مرتبط با دیگر آیات مورد بحث دانست، در ذیل این آیه آمده است که "زنان صالح و شایسته، زنان پرهیزکاری هستند که در غیبت شوهران خود حفظ می کنند آنچه را که خداوند به حفظ آن امر کرده است و اما زنانی که از نافرمانی آنان می ترسید باید آنان را نصیحت کنید (اگر از کار خود دست برنداشتند) از آنان در بستر دوری کنید و (باز اگر از کار خود باز نایستادند) آنان را بزنید. اگر اطاعت کردند دیگر نسبت به آنها حق ستم ندارید، همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشان است." در خطبه حجةالوداع از پیامبر نقل شده که به مردم فرمود "اگر زنان مرتکب فحشا شدند آنان را نصیحت کنید، چنان چه اطاعت نکردند در بستر از آنان دوری گزینید و باز اگر

دست از کار خود برنداشتند آنان را بزنیید و اگر مطیع شدند هیچ حقی بر آنان ندارید". این روایت قرینه‌ای است برای این معنا که مقصود از زنانی که در غیاب شوهران خود آنچه را که باید حفظ نمی‌کنند، زنانی هستند که مرتکب فحشا می‌شوند و یا احتمال دارد که مرتکب فحشا شوند. چنان‌که می‌بینیم قرآن راه‌های گوناگونی را توصیه می‌کند که شاید با استفاده از این شیوه‌ها زنان و مردان از فحشا دست بردارند. شاید بتوان گفت که مجازات‌های مندرج در آیه ۳۴ سوره نساء مقدم بر مجازات حبس و نگهداری در خانه است. قرآن برای حبس زن در خانه، شهادت چهار شاهد بر ارتکاب فحشا را لازم دانسته است. از فحوای آیات می‌توان چنین فهمید که استفاده از راه‌های گوناگون بازدارنده، ناظر بر شرایط شخص زشتکار است. مجازات صد تازیانه شدیدترین مجازاتی است که می‌توان آن را در باره کسی اعمال کرد که سایر مجازات‌ها مانند نصیحت شوهر و دیگر اقدامات او و نیز نگهداری در خانه بازدارنده نبوده است. حتی آیات مربوط به ملاءنه را نیز می‌توان با آیات مذکور مرتبط دانست. آیات ملاءنه حاکی از آن است که اگر مردی، زن خود را متهم به زنا کرد اما شهودی نداشت و یا فرزند خود را نفی نمود در صورت اطمینان نسبت به ادعای خود می‌تواند زن را به ملاءنه دعوت کند. در صورتی که زن به زنا اقرار نکرد و حاضر به ملاءنه شد طرفین طی تشریفات یکدیگر را لعن می‌کنند و از هم برای همیشه جدا می‌شوند، فرزند نیز به مادر انتساب می‌یابد. گاه مردانی به پیامبر شکایت می‌کردند که همسران‌شان مرتکب زنا می‌شوند و در باره حکم قتل زنان خود سؤال می‌کردند. روایات حاکی از آن است که حتی مردی که زن خود را با مرد دیگر در بستر ببیند، حق کشتن آنان را ندارد، زیرا در صورت قتل، قصاص خواهد شد. در واقع تهدید به قصاص برای بازداشتن مردان از قتل همسران خود است، فقها نیز همین‌گونه فتوا داده‌اند. این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که زنا در میان مسلمانان اولیه از پیش از اسلام و حتی پس از آن رواج

داشته است و اسلام کوشیده مردمان را از این عمل زشت بازدارد. اما جواز قتل و مرگ را صادر نکرده است»^{۲۴۹}.

دلیل ۱۱- تعارض سنگسار با تداوم حیاتِ مطلق زناکاران (الزَّانی لاینکح إلا زانیة):

قرآن در آیه سوم از سوره نور یعنی بلافاصله پس از آیه جلد به بیان حکم یا توضیحی در مورد زناکاران پرداخته که به روشنی، حاکی از تداوم حیات ایشان در جامعه اسلامی، پس از ارتکاب زنا است:

«الزَّانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة والزَّانیة لاینکحها إلا زان أو مشرک و حُرِّمَ ذلک علی المؤمنین» [مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]^{۲۵۰}.

لحن آیه گویای این واقعیت است که زناکاران نیز همانند مشرکان در جامعه آن روز قابل شناسایی بودند و در نتیجه شروط اثبات حکم در موردشان وجود داشت اما با این حال کیفرشان چیزی نبود که مانع تداوم حیاتشان در جامعه باشد (ضمناً کیفری که شرع برای اینان لحاظ کرد همان جلدی است که در آیه ماقبلش آورد زیرا ارتباط وثیق بین این دو آیه، چه از این حیث که در پی هم‌اند چه از این جهت که کلمه‌های الزانی و الزانیه در هریک وجود دارد و چه از نظر اطلاق و شمولشان، چاره‌ای جز اعتقاد به کیفر جلد و نه قتل و سنگسار باقی نمی‌گذارد).

این‌طور پیداست که آیه در مورد مشهورین به زنا (یعنی زناکاران یا همان کسانی که عادت به زنا دارند) می‌باشد این مطلب، هم از خود آیه با توضیحی که در بالا آوردیم (و مضاف بر آن بخاطر ویژگی اسم فاعل بودن الزانی و الزانیه) قابل استنباط است و هم روایات متعددی گواه این برداشت است:

۲۴۹- رجم سنگسار (مقاله صدیقه و سمنقی) ص ۷۷-۷۵، نشریه چشم‌انداز ایران ش ۶۳ شهریور و مهر

۱۳۸۹ مقاله آیا سنگسار سنتی اسلامی است؟

۲۵۰- سوره نور آیه ۳ ترجمه محمد مهدی فولادوند

«زراره گفت: از امام صادق^ع از معنای آیه^۱ "الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة" سؤال کردم، فرمود: این‌ها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند و مردم به این عنوان آن‌ها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر می‌باشند پس هر کس که حد زنا بر او جاری شد و یا متهم به زنا شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه‌اش شهرت پیدا کند»^{۲۵۱}.

«[محمدبن مسلم روایت کرد که امام باقر گفت:] ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول خدا مشهور به زنا بودند پس خدای تعالی مردم را از این مردان و زنان نهی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند پس کسی که معروف به زنا شده و یا حد بر او جاری شده باشد باید از ازدواج با او خودداری کنند تا وقتی که توبه‌اش شناخته و معروف شود»^{۲۵۲}.

«حکم‌بن حکیم از امام صادق^ع روایت کرده که فرمود: این [آیه] تنها مربوط به زناکارهای علنی [مشهورین به زنا] است و اما اگر کسی احياناً زنايي کند و توبه نماید، هر جا بخواهد می‌تواند ازدواج کند»^{۲۵۳}.

۲۵۱- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن زرارة قال: سألت أبا عبد الله^ع عن قول الله عزوجل: (الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة) قال: هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا شهروا و عرفوا به والناس اليوم بذلك المنزل فمن أقيم عليه حد الزنا أو متهم بالزنا لم یبنغ لأحد أن یناکحه حتی یعرف منه التوبة (کافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۱). نیز حدیث مشابه: عن أبي الصباح الكناني قال: سألت أبا عبد الله^ع عن قول الله عزوجل: (الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة) فقال: کن نسوة مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا قد عرفوا بذلك والناس اليوم بتلك المنزلة فمن أقيم عليه حد الزنا أو شهر به لم یبنغ لأحد أن یناکحه حتی یعرف منه التوبة (کافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۲).

۲۵۲- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن محمدبن مسلم عن أبي جعفر^ع فی قوله عزوجل: (الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة) قال: هم رجال ونساء كانوا علی عهد رسول الله^ص مشهورین بالزنا فنهی الله عزوجل عن أولئك الرجال والنساء والناس اليوم علی تلك المنزلة من شهر شیئا من ذلك أو أقيم علیه الحد فلا تزوجه حتی تعرف توبته (کافی ج ۵ ص ۳۵۵ ح ۳).

۲۵۳- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن حکم‌بن حکیم عن أبي عبد الله^ع فی قوله عزوجل: (والزانیة لاینکحها إلا زان أو مشرک) قال: إنما ذلك فی الجهر ثم قال: لو أن إنسانا زنی ثم تاب تزوج حیث شاء (کافی ج ۵ ص ۳۵۵ ح ۶).

جمع‌بندی تفسیر المیزان نیز مؤید همین مطلب است: «حاصل معنای آیه با کمک روایات وارده از طرق اهل‌بیت^(ع) این است که: زناکار وقتی زنا یا او شهرت پیدا کرد و حد بر او جاری شد ولی خبری از توبه‌کردنش نشد دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند، باید یا با زن زناکار ازدواج کند و یا با زن مشرک، و همچنین زن زناکار اگر زناپس شهرت یافت و حد هم بر او جاری شد ولی توبه‌اش آشکار نگشت دیگر حرام می‌شود بر او ازدواج با مرد مسلمان و پاک، باید با مردی مشرک یا زناکار ازدواج کند»^{۲۵۴}.

از آن‌چه گذشت بدست می‌آوریم که:

مجازات زنا، حتی اگر فرد در ارتکابش به حدّ اشتها (و در نتیجه اثبات قطعی فعل) برسد قتل و سنگسار نیست زیرا حکم‌شان اگر قتل بود در این صورت، بیان هر مطلبی در مورد آتیه^{۲۵۴} ایشان و نحوه تعامل سایر مسلمانان با آن‌ها بی‌مورد می‌نمود. پس این آیه از دو جهت وافی به مقصود و نافی قتل و سنگسار است: یکی دلالت خود آیه بر تداوم زندگی مطلق زانیان، و دیگری تعیین کیفر جلد با ارجاع به آیه ماقبل.

تعیین جلد برای ایشان چنان قطعی است که برخی اساساً قائل‌اند که حکم جلد صرفاً برای ایشان (عادت‌یافتگان به زنا) است و نه خطای موردی. توضیح عبدالکریم نیری بروجردی در این باره چنین است: «حکم جلد - با شکل و قیافه^{۲۵۴} خشن مخصوص به خود - در باره زن و مردی است که زناکاری خلق و خوی‌شان شده، و به تعبیر دیگر: ویژه زناکار حرفه‌ای است همان زناکاری که دیدیم در سورة النساء حکمش حبس ابد همراه با تنگی معیشت و ... تا گاه مرگ بود، که اینک با جلد و رها شدن، عذابش تخفیف پیدا کرده است ... وقتی معلوم شد آیه جلد، مخصوص زناکار حرفه‌ای است، که زناکاری برایش خلق و خوی شده و به آن کار اقدام علنی دارد، بطوری که حداقل چهار شاهد می‌توانند ناظر عین عمل انحرافی او باشند پس به خوبی آشکار می‌شود که آیه بعدی یعنی آیه شریفه: الزانی

لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۳ (سورة النور) به آن بستگی کامل دارد و کلام وحی، ازدواج با زن و مرد زناکار حرفه‌ای معروف و مشهور به آن فحشاء را، بر مؤمنین حرام کرده است ... آری با قطع به این‌که: آیه دوم و سوم سورة النور به یکدیگر مربوط و پیوند ناگسستنی دارند، و هر دو آیه پیرامون مقررات جدیدی دور می‌زند که در آن سوره برای زناکار تشریح شده است و نیز با قطع به این‌که: مفاد کلمه الزانی و الزانیة در هر دو آیه یکی است، و مصداق خارجی‌اش هم وحدت دارد، لنگه دیگر بحث قرآنی گذشته - که انحصار حدّ جلد به زن و مرد زناکار حرفه‌ای و معروف و مشهور به آن فحشاء باشد - ثابت تر می‌گردد و حکم غیر حرفه‌ای و غیر معروف و مشهور به آن فحشاء، همان حکم مذکور در آیه شریفه: وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا^{۱۶} (سورة النساء) می‌شود؛ که روی بحث قرآنی گذشته، عدم منسوخیتش ثابت و پابرجا است! در این‌جا تذکر یک نکته ضروری است که بدانیم: هرچند حکم صورت غیر حرفه‌ای گناه نامبرده - که صاحبش هنوز به آن خلق و خویی نگرفته - همان حکم مذکور در آیه ۱۶ سورة النساء می‌باشد و حکمی غیر منسوخ است، لیکن از آن‌جا که چنان مرتکبینی درجات و مراتب مختلف پیدا می‌کنند، بالطبع ایذاء و تعزیر هر کدام متفاوت می‌شود و به اقتضاء جنبه تربیتی ملحوظ در آن - که موضوع متنّبه شدن و تائب گشتن و به صلاح آمدن باشد -، تنبیهات‌شان مراتب برمی‌دارد، ولی هرگز به حدّ جلد نخواهد رسید زیرا که حدّ جلد به صورت خشونت‌بار مخصوص به خود، مربوط به زناکار حرفه‌ای است، که به آن عمل خلق و خوی گرفته، و معروف و مشهور به انجام آن فحشاء می‌باشد!^{۲۵۵}

۲۵۵- رجم سنگسار (مقاله تیری بروجردی) ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۲۸. نیز رجوع شود به: رجم سنگسار

(مقاله سیّد مصطفی محقق داماد) ص ۲۳ و ۲۴؛ همان (مقاله امیرحسین خنجی) ص ۵۷.

تداوم زندگی مرتکبان زنا:

گفتنی است آیات زیر با شدت و ضعف، بر تداوم حیات زانیان دلالت دارد:
الف - سوره نور آیه ۳: «الزانی لا ینکح إلا زانیة أو مشرکة والزانیة لا ینکحها إلا زان أو مشرک و حُرِّمَ ذلک علی المؤمنین» [مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]. در مورد این آیه که گویای تداوم حیات زانیان، در عین معلوم و بلکه مشهور بودنشان در جامعه است، در بالا توضیح دادم.

ب - سوره نور آیه ۲۶: «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات أولئک مُبرءون ممّا یقولون لهم مغفرة و رزق کریم». صادقین^(ع) در تفسیر آیه می‌گویند: «این آیه همانند آیه "الزانی لا ینکح إلا زانیة أو مشرکة" است که گروهی [از مسلمانان] قصد ازدواج با زانیان را داشتند اما خدا [با نزول این آیه] آن‌ها را از این کار بازداشت و آن را برای مسلمانان ناپسند شمرد»^{۲۵۶}. پس این آیه نیز همچون آیه پیش (البته بنا به روایت فوق) حاکی از مشخص بودن زانیان و در عین حال تداوم حیاتشان در جامعه است بطوری که حتی برخی مؤمنان تصمیم به ازدواج با آنان داشتند. در تکمیل سخن صادقین، گزارشی که در شأن نزول آیه ۳ سوره نور آمده (و طی آن به علت تصمیم مؤمنان برای ازدواج با زناکاران نام‌ونشان‌دار! می‌پردازد) را می‌آورم: «عکرمه گفت: آیت در زانی آمد زناکننده که در مکه و مدینه بودند، و بسیار بودند، و از مشاهیر ایشان نه زن بود و صاحب‌رایات چون علم‌های بیطار تا ایشان را به آن بشناختندی... و خانه‌های ایشان را خرابات خواندندی در جاهلیت. و به خانه ایشان الا مشرکی یا زانی نرفتی. و در جاهلیت عادت بودی که مردم فرومایه زن ناپارسا به زنی کردی به طمع کسب ایشان، و آن را طعمه بساختندی. جماعتی درویشان مسلمانان را اندیشه افتاد که

۲۵۶- عن أبي جعفر و أبي عبدالله قالوا: هي مثل قوله: "الزانی لا ینکح إلا زانیة أو مشرکة" الآیة. إن أناساً هموا أن یتزوجوا منهن، فنهاهم الله عن ذلک و کره ذلک لهم (مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۳۷).

همچنین کنند، از پیغامبر دستوری خواستند. خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحت ایشان و امثال ایشان»^{۲۵۷}.

ج- سوره ممتحنه آیه ۱۲: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَاعِنَكَ عَلِيَّ أَنْ لَا يَشْرُكَنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبَهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبِأَيِّعَنِّ وَ اسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه‌های حرامزاده‌ای را که پس انداخته‌اند با بهتان (و حيله) به شوهر نبندند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است]^{۲۵۸}. عبارت "لَا يَأْتِينَ بِبَهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ" می‌تواند ضمناً دلالت بر تداوم حیات پس از اعتراف داشته باشد زیرا وقتی قرآن اخلاقاً از زنان مرتکب خیانت می‌خواهد که پرده از واقعیت بردارند و فرزند غیر را به شوهرشان نسبت ندهند در این صورت بعید است که فرجامی چون قتل، آن‌هم از طریق سنگسار، برای‌شان تدارک دیده باشد.

د- سوره مؤمنون آیات ۶ و ۷: «إِذَا فُلِحَ الْمُؤْمِنُونَ ... وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ] إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» [به راستی که مؤمنان رستگار شدند ... کسانی که پاکدامند] مگر در مورد همسران‌شان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نكوهشی نیست * پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگاند]^{۲۵۹}. از این دو آیه می‌توان کسانی که به همسر و کنیز بسنده نمی‌کنند را شایستهٔ نکوهش و از حد درگذرنده دانست. این توصیفات، بیشتر در مذمت

۲۵۷ - تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۸۲ و ۸۳ (روایات دیگری از این دست را در کتاب حجاب شرعی

در عصر پیامبر ص ۶۱۹-۶۱۸ ببینید).

۲۵۸ - ترجمهٔ محمد مهدی فولادوند

۲۵۹ - ترجمهٔ محمد مهدی فولادوند

زانیانی است که به حیات و زندگی مشغول‌اند و نه این‌که مورد قتل و سنگسار قرار گرفته و به دیار مردگان رفته باشند.

دلیل ۱۲- اتهام به محصنات، در ذیل آیه جلد! (والذین یرمون المحصنات):
قرآن در ادامه آیه جلد به ذکر مثال‌ها و توضیحاتی می‌پردازد که همگی در باره زنان شوهردار است.^{۲۶۰} ذهن آدمی با مطالعه توضیحات مورد اشاره، به سادگی به این سمت می‌رود که آن‌ها شاخ و برگ‌ها، فروعات و دنباله "مطلب اصلی و مطلع بحث" یعنی کیفر جلد است، از جمله:

پس از این‌که در آیه دوم، سزای زانیان را کیفر جلد دانست، در آیه چهارم برای جلوگیری از "لوث شدن مسئله و شیوع اتهامات بی‌دلیل" اعلام کرد که اگر کسی نتواند اتهامش نسبت به زنان شوهردار را با آوردن چهار شاهد ثابت کند [نه تنها نمی‌توان صد پوسته به این زنان زد بلکه خود مدعی] می‌بایست هشتاد پوسته زده شود:

«والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة أبداً و أولئك هم الفاسقون» (و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند)^{۲۶۱}.

طبیعی است در ذهن کسی که مشغول مطالعه این سوره باشد پرسشی مبنی بر این‌که اگر اتهام و ادعا ثابت شد در این صورت چه کیفری برای زنان مذکور وضع شده است شکل نمی‌گیرد زیرا پیش از این آیه یعنی دو خط بالاتر از آن، به ذکر کیفر پرداخته بود و وی آن را خوانده بود؛ به عبارت دیگر این پرسش فقط در ذهن کسی که منحصرأ همین آیه چهارم را بخواند شکل می‌گیرد که او را نیز در پاسخ به آیه دوم ارجاع می‌دهیم اما اگر کسی بگوید پاسخ در این سوره (و اساساً در کل قرآن) نیامده، و کیفری که در آیه دوم آمده مربوط به زنان مجرد است در این

۲۶۰- این موارد را طی چند شماره جاری و آتی می‌آورم.

۲۶۱- سوره نور آیه ۴ ترجمه محمد مهدی فولادوند

صورت به این نتیجه فوق‌العاده سخیف می‌رسیم که قرآن "کیفر زنان مجرد" و "کیفر تهمت‌زندگان به زنان متأهل" را معلوم کرده ولی کیفر زنان متأهل را مسکوت گذارده، که از ساحت قرآن به دور است.

بنابراین چنان‌که ملاحظه شد کیفر زنانی محصنه، بدلیل ارتباط تنگاتنگ بین آیات ۲ و ۴ سوره نور عبارت از جلد است و نه قتل و سنگسار.

دلیل ۱۳- آیات ملاحظه و اتهام شوهر به زن، در ذیل آیه جلد! (والذین یرمون ازواجهم):

قرآن در ذیل ماده "کیفر جلد با وجود چهار شاهد" به ذکر تبصره‌ای در آیات ۶ تا ۹ همین سوره می‌پردازد: «اگر چهار شاهد نباشد ولی مدعی، شوهر باشد»: «والذین یرمون ازواجهم و لم یکن لهم شهداءُ إلا أنفسهم فشهاده أحدهم أربعُ شهاداتٍ بالله إنه لمن الصادقین * والخامسةُ أن لعنت الله علیه إن کان من الکاذبین * و یدروا عنها العذاب أن تشهد أربع شهاداتٍ بالله إنه لمن الکاذبین * والخامسةُ أن غضب الله علیها إن کان من الصادقین» [و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهی (دیگر) ندارند در این صورت هر یک از این شوهرها (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است. و (گواهی در دفعه) پنجم این است که (بگوید): لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و از (زن)، کیفر ساقط می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جداً از دروغگویان است. و (گواهی) پنجم آن‌که خشم خدا بر او باد اگر (شوهرش) از راستگویان باشد].

روشن است که این بحث خاص، تبصره‌ای از ماده لزوم گواهی چهار شاهد برای کیفر جلد است به عبارت دیگر فرض آیه یعنی مقدار کیفر زن در صورت تأیید ادعای شوهر، کاملاً معلوم بوده (زیرا در مطلع بحث به آن، که جلد است پرداخته) و به همین دلیل نیازی به ذکر مجدد آن در کلام نبود.

مسئله را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنم: اگر ملاحظه به سمت محکومیت زن پیش رفت در این صورت وی را چه کیفری می‌کنند؟ آیا چیزی غیر از کیفر جلد در متن

سوره وجود دارد؟ آیا می‌توان پذیرفت که روش بررسی اتهام در این آیات وجود دارد ولی میزان کیفر در صورت اثبات اتهام وجود ندارد؟ آیا قانونگذاران بشری دچار چنین خلأ و اشتباهی می‌شوند که آن را به پروردگار عالم نسبت می‌دهیم.

می‌دانیم آیات ۶ تا ۹ (زنان متهم از سوی شوهر) همراه و همزمان با آیه ۲ (جَلَد) نازل گردیده؛ حال با توجه به این مطلب آیا می‌توان پذیرفت مجازات مورد نظر در آیات ۶ تا ۹، ارجاع به چیز دیگری (مثلاً سنگسار و قتل) که در آیات سوره نیامده دارد حال آن‌که در آیات همراه، کیفر جَلَد وجود دارد و بین این آیات و آیه جَلَد هیچ وقفه‌ای در نزول نبوده است! اگر به کیفری غیر از جَلَد قائل باشیم ناچار باید تن به این خیالبافی دهیم که: فرض کنیم آیات ۱ تا ۹ سوره در عرض ده ثانیه بر پیغمبر ص نازل شده باشد در این صورت باید معتقد شد که جبرئیل پس از نزول آیه اول و دوم (یعنی کیفر جَلَد)، وحی را قطع کرده و به حضرت ص گفته که این آیه مربوط به مجرّدهاست ولی تکلیف متأهل‌ها را خودت مشخص کن، و سپس وحی را از سر گرفته باشد و سرانجام آیات اتهام شوهر به زنش را با ذکر فروع نازل کرده باشد و کیفرشان را به همان صحبت مابین وحی ارجاع داده باشد! تازه باز هم ارجاع ناصحیح است زیرا هنوز پیامبر فرصتی برای تعیین تکلیف متأهل‌ها نیافته بود. واقعیت این است که استنباط رجم و سنگسار از آیات ۶ تا ۹، از این خیالبافی هم غیر واقعی‌تر است.

نیز می‌دانیم آیاتی که در سوره نور به بحث در این خصوص پرداخته، همگی در باره زنا محصنه است؛ حال چگونه ممکن است تنها کیفر موجود در این سوره، خاص مجرّدها باشد؟!^{۲۶۲}

گفتنی است کیفر جَلَد نه تنها در مطلع بحث یعنی آیه ۲ آمده بلکه طبق دلیل ۱۴ معلوم خواهد شد که حتی در همین آیات ۶ تا ۹ نیز مورد اشاره واقع شده است.

بنابراین قرآن کیفر زنان شوهرداری که از سوی شوهرشان مورد اتهام واقع می‌شوند (و بارزترین نمونه زناى محصنه است) را، بدلیل آیه دوم سوره که مباحثش تا آیات ۶ تا ۹ امتداد یافته، عبارت از جلد می‌داند و نه قتل و سنگسار.

دلیل ۱۴- اشاره الف و لام العذاب به آیه جلد، در آیات اتهام شوهر به زن (یدروا عنها العذاب):

در خود آیات مربوط به اتهام شوهر به همسر عبارتی وجود دارد که ابهام را می‌زداید و کیفر جلد (و نه هیچ چیز دیگر) را سزای زنان شوهردار می‌داند این عبارت، کلمه "العذاب" در آیه هشتم است:

«و یدروا عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبین» (کیفر مورد بحث، از زن برداشته می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که شوهرش دروغ می‌گوید).

الفولام العذاب، الفولام معهود است یعنی اشاره به این دارد که مراد از عذاب همان عذابی است که قبلاً در کلام آورده شد و به آن شناخت پیدا کردید! پس باید ببینیم این عذاب در کدام آیه قبلی آمده و مقدارش چه بوده است. در این راستا جملات قبلی سوره را مرور می‌کنیم تا به آیه دوم، که در آن به کیفر جلد (به عنوان مرجع عذاب مورد نظر) پرداخته و حتی صریحاً و لفظاً در همان جا از آن به عذاب یاد کرده، می‌رسیم: «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحدٍ منهما مائة جلدة و لاتأخذکم بهما رافة فی دین الله إن کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین». از آن گذشته، صرف کلمه عذاب در آیه هشتم، رأساً (و بدون نیاز به الفولامش) تا حدود زیادی بر مرگبار نبودن کیفر دلالت دارد.

محمدباقر بهبودی در این باره می‌گوید: «آن عذابی که با شهادت همسرش ثابت می‌شد و با تکذیب همسرش ساقط می‌شود غیر از همان صد تازیانه چیز دیگری نیست زیرا در آن قسمت که می‌فرماید: "و یدرء عنها العذاب ..." بلاشک کلمه

العذاب با الف و لامی که دارد ناظر به همان صد تازیانه عذابی است که در آیه دوم برای زناکاران مقرر شد و گفت: *وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ*^{۲۶۳}.

پس در رابطه با آیه مورد بحث به این ترجمه می‌رسیم: «و اگر زن، چهار بار سوگند یاد کند که شوهرش اتهام دروغ بر وی بسته، عذاب جلد از او برداشته می‌شود».

به این ترتیب، نه فقط ذیل کیفر جلد قرار گرفتن آیات اتهام شوهر به همسر، موجب شاملیت جلد بر زناى محصنه می‌شود بلکه همچنین وجود کلمه تعیین‌کننده العذاب، بویژه با الف و لامش، در متن آیات اتهام شوهر به همسر، موجب اطمینان مضاعف به این برداشت می‌شود.

بنابراین قرآن مشخصاً کیفر زنان شوهردار و زناى محصنه را عبارت از جلد می‌داند و نه رجم و سنگسار و قتل؛ و در نتیجه اگر ابهامی در انطباق آیه باشد در مورد افراد مجرد است و نه افراد متأهل که صریحاً مورد مثال قرار گرفته‌اند و به ریزه‌کاری‌هایش پرداخته شده!

۲۶۳- (معارف قرآنی ص ۲۱۱). وی در جای دیگر نیز می‌گوید: *وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ* بالله إنه لمن الكاذبين. الف و لام العذاب، ناظر به همان عذابی است که در اول سوره برای زناکاران مقرر شده بود، یعنی صد تازیانه چرمی. بنابراین آیه کریمه شهادت می‌دهد که برای زناى محصنه، غیر از همان صد تازیانه حکم دیگری مقرر نشده است. اگر حکم رجم مشروع و مقرر باشد باید آیه را بدین صورت آورده باشند: *وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الرَّجْمُ*؛ زیرا رجم در حکم قتل است و عنوان عذاب و شکنجه ندارد، خصوصاً با اجرای سنت سر تراشی که از جانب رسول خدا مقرر شده است که بعد از اجرای حد تازیانه باید سر زناکاران تراشیده شود. اگر کسی ادعا کند که در آیه اول [یعنی آیه دوم از سوره نور] کلمه عذاب به معنای شکنجه تازیانه است و در این آیه به معنای رجم و قتل است، باید قرینه قاطعی بر آن اقامه کند. احتمال اجمال در آیه نیز کاملاً منتفی است زیرا در صدر سوره گفت: *وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ*؛ در حالی که احتمال رجم کاملاً تعمیه و مبهم‌گویی است (تدبری در قرآن ج ۲ ص ۲۵۳).

دلیل ۱۵- تقلیل از "جَلَدِ اَصْلِی" به "تک ضربِ ملایم" (خُذْ بیدک ضِعْثاً فاضرب به):

احادیث وارده، با استناد به آیه «خُذْ بیدک ضِعْثاً فَاضْرِبْ به و لا تحنث» [بسته‌ای از ساقه‌های گندم (یا مانند آن) را برگیر، و با آن (همسرت را) بزنی و سوگند خود را مشکن]^{۲۶۴} که در رابطه با فرد "متأهل" است، مُجازات پیران و بیماران را از جَلد کامل و اصلی به ضربه‌ای ملایم و تشریفاتی، تقلیل یافته دانسته‌اند.

استدلال برخی در استنتاج نفی سنگسار از این آیه چنین است: «آیه» "وَ خُذْ بیدک ضِعْثاً فَاضْرِبْ به وَ لا تحنث" نشان از آن دارد که حدّ زنا، شلاق است نه سنگسار، چه این که ایوب^(ع) که به همسر خویش بدگمان شده بود قسم یاد کرد که او را پس از بهبودی شلاق بزند و نامی از سنگسار نبرد و قسم بر رجم او نخورد. همچنین وقتی ایوب به اشتباه خویش پی‌برد، تکلیف خویش را در برابر قسمی که خورده بود، نمی‌دانست. پس خداوند به او وحی کرد که به دست خویش دسته‌چوب نرمی بردار و همسرت را با آن به ملایمت بزنی (طبری، ۲۳/۲۰۰). بنابراین آیه شریفه نشان می‌دهد که ایوب^(ع) کیفر زنا، حتی زناى محصنه را، شلاق می‌دانست. و عبارت "خُذْ بیدک ضِعْثاً فَاضْرِبْ به" از درستی تصور ایوب^(ع) در مورد حدّ زناکار حکایت دارد»^{۲۶۵}.

و اینک احادیث مورد استناد که در آغاز اشاره کردم:

۲۶۴- برگزیده تفسیر نمونه ج ۴ ص ۱۹۰ (سوره ص آیه ۴۴)

۲۶۵- (محمد بهرامی، مقاله "حقوق کیفری اسلام در ترازوی منتقدان سنگسار" نشریه پژوهشهای قرآنی شماره ۵۳). ضمناً فقیه ازدست‌رفته، عباس یزدانی در خصوص نقل رویداد مربوط به حضرت یوسف و همسر عزیز مصر در قرآن، می‌گوید: در قرآن می‌خوانیم وقتی پادشاه مصر، یوسف و همسرش را در آن وضعیت دید و فهمید که زنش به او خیانت کرده و یوسف گناهکار نیست، به یوسف گفت گذشت کن و به همسرش گفت توبه کن که خطاکاری! یوسف عرض عن هذا و استغفرتی لذنبک انک کنت من الخاطئين. عزیز مصر با آن که به خاطر موقعیتش می‌توانست زنش را شدیداً مجازات کند و یا بکشد و لااقل طلاق دهد به تذکر کوچکی اکتفا کرد. نقل واکنش عزیز مصر در این ماجرا به این معناست که باید با این پدیده‌ها این‌گونه برخورد کرد. [رجم سنگسار (مقاله عباس یزدانی) ص ۴۹].

«سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت: چند مسئله فقهی دارم که می‌خواهم از ابوعبدالله صادق بیرسی، چرا که می‌دانم در محضر ابوعبدالله منزلتی داری. از ابوعبدالله بیرس: اگر بیماری زنا کند و بیماری او در حدی باشد که اجرای حد باعث مرگ او شود، چه باید کرد؟ من مسئله را از ابوعبدالله صادق پرسیدم و ابوعبدالله گفت: این سؤالات را شخصاً طرح کرده‌ای یا دیگران طرح کرده‌اند و تو را فرستاده‌اند؟ من گفتم: سفیان ثوری درخواست کرد که این سؤالات را خدمت شما مطرح کنم. ابوعبدالله گفت: یک پیر بیمار مبتلا که رگ‌های هر دو رانش نمایان بود و شکمش آب آورده بود با زنی بیمار زنا کرده بود و هر دو را به محضر رسول‌خدا آوردند. رسول‌خدا که صلوات خدا بر او نازل باد فرمود تا یک خوشه درخت خرما آوردند که صد تراشه نازک بر آن بود و با آن شاخه یک ضربه بر بدن آن پیرمرد بیمار و یک ضربه بر بدن آن زن بیمار نواخت و هر دو را آزاد کرد و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند عزت به ایوب پیامبر می‌فرماید: یک دسته علف خشک بگیر و با آن همسر خود را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن»^{۲۶۶}.

«پیرمردی که رگ‌هایش نمایان بود را بدلیل این‌که با زنی مرتکب زنا شده بود نزد پیامبر آوردند پس حضرت^(ص) با شاخه‌ای شامل صد ساقه باریک، ضربه‌ای واحد بر او نواخت»^{۲۶۷}.

۲۶۶- گزیده تهذیب ج ۵ ص ۲۸۰ ح ۴۱۳۳ محمدباقر بهبودی / متن مرجع: عن حنان بن سدر ان عباد المکی قال: قال لی سفیان الثوری: أری لک من أبی عبدالله^(ع) منزلة فأسأله عن رجل زنی و هو مریض فان أقیه علیه الحد خافوا ان يموت ما تقول فیه؟ قال فسألته فقال لی هذه المسألة من تلقاء نفسک أو أمرک انسان ان تسأل عنها؟ قال: قلت: ان سفیان الثوری امرنی ان أسألك عنها قال: فقال: ان رسول الله^(ص) اتی برجل کبیر قد استسقی بطنه و بدت عروق فخذیه و قد زنی بامرأة مریضة فأمر رسول الله^(ص) فاتی بعرجون فیه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة و ضربها ضربة واحدة و خلی سبیلهما وذلک قوله عز وجل: وخذ ببیدک ضغنا فاضرب به ولا تحنت (تهذیب الاحکام ج ۱۰ ص ۳۲ ح ۱۰۸ + کافی ج ۷ ص ۲۴۳، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۸ ح ۵۰۰۷، وسائل الشیعه ح ۳۴۱۰۶).

۲۶۷- عن سهل بن سعد ان النبی^(ص) أتى بشیخ قد ظهرت عروقه قد زنی بامرأة فضره بضغت فیه مائة شمراخ ضربة واحدة (تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۳۱۷ [المعجم الکبیر طبرانی ج ۶ ص ۱۵۲-۳]).

جالب است بدانیم علیرغم این‌که مطابق برخی روایات، منشأ سنگسار در زناى محصنه، وجود آیه‌ای!! است که کيفر پيران زناکار را رجم می‌داند^{۲۶۸}؛ اما مطابق دو حدیث فوق، نه تنها خبری از رجم و سنگسار وجود ندارد بلکه حتی به جلد واقعی نیز تخفیف خورده و مجازات پيران را به جلد ملایم و تشریفاتی تقلیل داده است. و نیز با این‌که در برخی احادیث، شدیدترین کيفر (یعنی جمع رجم و جلد) برای پيرمرد و پيرزن لحاظ شده^{۲۶۹}، اما چنان‌که ملاحظه شد بواقع، مجازات سبکی برای ایشان مقرر گردیده و در آن هرگز خبری از قتل و سنگسار نیست.

۲۶۸- «عن أبی بن کعب قال کم تقرؤون سورة الأحزاب قال بضعا وسبعین آية لقد قرأتها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل البقرة أو أكثر منها وان فيها آية الرجم حدثنا عبد الله ثنا خلف ابن هشام ثنا حماد بن زيد عن عاصم بن بهدلة عن زر قال قال لی أبی بن کعب کائن تقرأ سورة الأحزاب أو کائن تعدها قال قلت له ثلاثا وسبعین آية فقال قط لقد رأيتها وانها لتعادل سورة البقرة ولقد قرأنا فيها الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عليم حکيم» (مسند احمد ج ۵ ص ۱۳۲) و «قال أبو عبد الله عليه السلام الرجم في القرآن قوله تعالى إذا زنى الشيخ والشيخة فارجموهما البتة فإنهما قضيا الشهوة» (تهذيب ج ۱۰ ص ۳)

۲۶۹- وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۹-۳۴۸ حدیث ۴-۳۴۱۹۱: (۹) - وعنه عن ابن عمير عن عبدالرحمن وحماد عن الحلبي عن أبی عبد الله عليه السلام قال: فی الشيخ والشيخة جلد مائة والرجم ، والبكر والبكرة جلد مائة ونفی سنة. ۱۰ - ورواه الصدوق باسناده عن حماد مثله وزاد : والنفی من بلد إلى بلد . قال : وقد نفى أميرالمؤمنين عليه السلام من الكوفة. ۱۱ - وباسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن صالح بن سعد عن محمد بن حفص عن عبد الله بن طلحة عن أبی عبد الله عليه السلام قال: إذا زنى الشيخ والعجوز جلدا ثم رجما عقوبة لهما ، وإذا زنى النصف من الرجال رجم ولم يجلد إذا كان قد أحسن ، وإذا زنى الشاب الحدت السن جلد ، ونفی سنة من مصره. وباسناده عن إبراهيم بن هاشم ، عن محمد بن جعفر ، عن عبد الله بن سنان ، عن أبی عبد الله عليه السلام مثله إلا أنه قال: الشيخ والشيخة. ورواه الصدوق باسناده عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص عن عبد الله یعنی ابن سنان عن أبی عبد الله عليه السلام مثله. ۱۲ - وباسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤی عن صفوان بن يحيى عن عبدالرحمن عن أبی عبد الله عليه السلام قال: كان على عليه السلام يضرب الشيخ والشيخة مائة ويرجمهما ، ويرجم المحسن والمحصنة ، ويجلد البكر والبكرة ، وينفيهما سنة .

دلیل ۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف شدن (يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ):
قرآن در آیه ۳۰ سوره احزاب کیفر همسران پیامبر در صورت ارتکاب فاحشه میبینه را دو برابر دیگران قرار داده، که به روشنی با قتل و سنگسار دوبرابرناشدنی در تعارض است:

«يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين و كان ذلك على الله يسيراً» (ای همسران پیامبر! هرکس از شما مرتکب فاحشه میبینه ای شود کیفرش دوجندان است ...).

نکات آیه چنین است:

- عبارت "من يأت منكن بفاحشة مبينة" در این آیه، معادل "اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا" است و در نتیجه، هم مراد از میبینه عبارت از گواهی شده توسط چهار شاهد است و هم فاحشه به معنای ارتکاب زنا می باشد بنابراین مراد از فاحشه میبینه، زنا ی اثبات شده است.

- روشن است که بحث بر سر زنا ی محصنه می باشد زیرا به بارزترین نمونه زنان شوهردار یعنی همسران پیامبر پرداخته است.

- قرآن کیفر زنان یادشده را دو برابر سایر زنان شوهردار قرار داده، که به روشنی "نافی قتل و سنگسار" است زیرا اگر حکم اسلام در باره عموم زنان شوهردار عبارت از قتل و سنگسار بود در این صورت این حکم، قابل دوبرابرشدن در باره خصوص زنان پیامبر نمی بود چون قتل و مردن را نمی توان مضاعف ساخت.

- باید پیش تر حکم عموم زنان شوهردار در قرآن آمده باشد تا مبنای این آیه درست درآید و مقایسه اش واقعی و صحیح باشد زیرا اگر پیش تر حکمی در باره عموم شوهرداران نازل نشده باشد و در این آیه، به آن چیز نازل نشده ارجاع شده باشد همین مطلب، مستلزم ورود باطل در قرآن خواهد شد که از اساس نادرست است زیرا هیچ باطلی در قرآن راه ندارد (لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید)^{۲۷۰} بنابراین باید پذیرفت که قرآن پیش تر در باره عموم زنان

شوهدار سخن گفته و کیفر آنها را مشخص نموده است و این برخلاف رأی کسانی است که به اشتباه معتقدند که اسلام، حکم زنان مجرد را در قرآن و حکم زنان شوهدار را در سنت آورده است. گفتنی است معمولاً کیفر همسران پیامبر را، به اعتبار صد ضربه مذکور در آیه دوم سوره نور، به دو بست ضربه تفسیر می‌کنند به ویژه که الف و لام العذاب در این آیه می‌تواند الف لام معهود بوده و اشاره به عذاب مذکور در سوره نور داشته باشد.

- این آیه از دو طریق به ما نشانی می‌دهد که قتل و سنگسار، برخلاف اسلام است: اول) همسران پیامبر با فرض ارتکاب فحشای میبینه، همچنان می‌توانند به حیات خود ادامه دهند و هیچ نشانی مبنی بر معدوم ساختن و قتل و سنگسارشان نیست. دوم) همان‌طور که در بالا گفتیم قتل و سنگسار نمی‌تواند مضاعف و دوبرابر شود. این در حالی است که آیه، کیفری معادل دوبرابر دیگران برای همسران پیامبر قائل شده است. البته در این باره ممکن است استدلال شود که عذاب و تضاعف آن، که در آیه آمده مربوط به سرای آخرت است و نه کیفر دنیوی. پاسخ این است که ذکر "میبینه" در عبارت "بفاحشة میبینه" به ما می‌فهماند که عذاب و تضاعف مذکور، دست‌کم در مورد دنیا نیز هست زیرا برای سرای اخروی، فاحشه چه میبینه باشد و چه غیرمیبینه، فرق چندانی ندارد چرا که هر دو در محضر خدا بوده است.

دلیل ۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات ایام عده" (لا تُخْرَجُوهُنَّ مِنْ بَيْوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ):

قرآن در آیه یکم سوره طلاق در مورد زنانی که در ایام عده، مرتکب زنا می‌شوند، ثابت شده می‌گردند، فقط از جواز اخراج‌شان از خانه (انقضای زودرس ایام عده) صحبت می‌کند ولی آنان را با وجود احصان، سزاوار مرگ نمی‌داند:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرَجُوهُنَّ مِنْ بَيْوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ...» (ای پیامبر! هرگاه زنان را طلاق دهید در زمان پاک‌ی‌شان طلاق گوئید و حساب عده را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شماست بترسید. نه شما آنها را از خانه‌هایشان

بیرون کنید و نه خودشان خانه را ترک کنند مگر این که مرتکب فاحشه‌ی مبینه‌ای شوند ...).

در این آیه، بحث در باره‌ی زنانی است که فرآیند طلاق در مورد ایشان در حال انجام است. در مدت این فرآیند که به ویژه برای بی‌پردن به بارداری زن است او همچنان در خانه‌ی شوهر زندگی می‌کند، نفقه‌اش بر عهده‌ی وی است و امکان رجوع نیز به اندک بهانه‌ای و بی‌هیچ تشریفاتی وجود دارد؛ حکم زن در ایام عده همانند زنان محصنه است. مطابق آیه، وقتی محرز شد که زن در این ایام مرتکب زنا گردید در این صورت شوهر می‌تواند وی را از خانه بیرون کند و منتظر انقضای ایام عده نماند ولی زن می‌تواند همچنان به حیاتش ادامه دهد و مورد قتل و سنگسار قرار نگیرد

۲۷۱

گفتنی است قرآن برای این که شوهر، افتراء بی‌بایه ننهد از واژه مبینه استفاده کرد تا وقوع فاحشه به گواهی چهار شاهد برسد و راه بر بهانه‌های شوهر بسته گردد.

دلیل ۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لایزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً):

قرآن در آیات ۶۸ تا ۷۱ سوره فرقان، از جمله ویژگی‌های بندگان خدا را عبارت از عدم ارتکاب زنا می‌داند و هر که را زنا کند فقط در صورتی معاف از عذاب اخروی می‌داند که توبه کند، ایمان آورد و کردارش شایسته شود. از این شروط به خوبی پیداست که مجازات زانی در دنیا نمی‌تواند قتل و سنگسار باشد زیرا در این

۲۷۱- علی بن ابراهیم فی تفسیره فی قوله تعالی: (واتقوا الله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشه مبینة وتلك حدود الله) قال (علیه السلام): "لا یحل لرجل أن یرجح امرأته إذا طلقها وكان له علیها رجعة من بیته، وهی ایضاً لا یحل لها أن تخرج من بیته، إلا أن تأتی بفاحشه مبینة، و معنی الفاحشه أن تزنی أو لتسرف علی الرجال، ومن الفاحشه ایضاً السلاطه علی زوجها، فإن فعلت شیئاً من ذلك حل له أن یرجحها" [مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۳۵۸ ح ۱۸۴۹۵]. * تعبیری دیگر برای علت اخراج: وسئل الصادق^(ع) عن قول الله عزوجل: "واتقوا الله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشه مبینة" قال: إلا أن تزنی فتخرج ویقام علیها الحد^(۴) " [۴- یعنی لاتخرج الا لإقامة الحد علیها فترد بعد الحد إلی بیت الزوج] (من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۴۹۹ ح ۴۷۵۹).

صورت، فرصت توبه، ایمان و کردار شایسته (که قرآن آن‌ها را محفوظ دانسته و مقرر کرده) عملاً وجود نخواهد داشت:

«والَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا» [بندگان خدای رحمان ... کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد)^{۲۷۲}.

بنابراین از آن‌جا که خواستِ خدا دائر بر تداومِ زندگیِ زانی، از جمله با هدف اصلاح او، می‌باشد پس سنگسارِ وی کیفری برخلاف نظامِ خدایی قلمداد می‌شود. برخی محققان، بحث زنا در این آیات را مربوط به مشرکان (و نه مؤمنان و مسلمانان) می‌دانند و به همین خاطر ایمان مذکور در عبارتِ «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» (که شرطِ معافیت از عذابِ اخروی است) را به ایمان در مقابل کفر و شرک تفسیر می‌کنند. ولی چه بسا ایمان در این آیه، به معنای روح ایمان بوده و در نتیجه اشاره به مؤمنان داشته باشد. حدیث "لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ" به این اشاره دارد که در حال زنا روح ایمان از زانی جدا می‌شود^{۲۷۳}.

۲۷۲- ترجمهٔ محمد مهدی فولادوند

۲۷۳- قال رسول الله ﷺ: لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ (قرب‌الاسناد حمیری ص ۲۵۸ ح ۱۰۲۱). در همین رابطه: الف- عن ابن بکیر قال: قلت لأبي جعفر ﷺ في قول رسول الله ﷺ: إذا زنى الرجل فارقه روح الايمان؟ قال: هو قوله: "وأيدهم بروح منه" ذاك الذى يفارقه (كافى ج ۲ ص ۲۸۰).

بدیهی است پشیمانی و بازگشت از راه خطا و نیز تجدید "ایمان و عمل صالح" برنامه مستمر مؤمنان امیدوار است و نه فقط اندرزی برای کفار و مشرکان. با این حال اگر نتوان فرصت زندگی در آیات فوق را با قاطعیت بر مؤمنان تفسیر کرد ولی بی تردید فرصت توبه از زنا و فحشا در آیات ۱۶، ۱۷ و ۱۸ سوره نساء در باره ایشان است: گفتنی است بارزترین مصداق سوء و سیئه در آیات ۱۷ و ۱۸ به قرینه دو آیه ماقبلش یعنی ۱۵ و ۱۶، همان زنا و فاحشه است: «واللاتی یأتین البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلاً^{۱۵} واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله کان تواباً رحیماً^{۱۶} إنما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فأولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیماً حکیماً^{۱۷} ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إنی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار أولئک أعتدنا لهم عذاباً ألیماً^{۱۸}».

دلیل ۱۹- استبعاد نپرداختن به کیفر متأهلان با وجود پرداختن به فروع مسئله و کیفر مجردها:

مگر می توان پذیرفت قرآن به کیفر مجردها (جلد) و حتی تعداد ضرباتش (۱۰۰ ضربه) پرداخته باشد ولی از کیفر متأهلها، که حادثر و مشتمل بر مفسد بیشتری است، غفلت کند؟

چطور ممکن است قرآن به فروع مسئله زنا و فروع کیفرش پرداخته باشد اما یادی از کیفر متأهلها نکند؟

آیا معقول است قرآن به راه ثبوت زنا محصنه، یعنی بیینه و ملاعنه، پرداخته باشد ولی به خود کیفر زنا محصنه (که پایان پرونده است) نپردازد؟

ب- عن معاوية بن عمار عن صباح بن سیابة قال: كنت عند أبي عبد الله فقال له محمد بن عبده: يزني الزاني وهو مؤمن؟ قال: لا إذا كان على بطنها سلب الايمان منه فإذا قام رد عليه، قلت: فإنه أراد أن يعود؟ قال: ما أكثر ما بهم أن يعود ثم لا يعود (كافي ج ۲ ص ۲۸۱ ح ۱۳).

چطور می‌توان پذیرفت که قرآن مجازات اتهام‌زندگان به زنان شوهردار، در صورت رفع اتهام، را بیاورد (۸۰ ضربه) اما مجازات زنان شوهردارِ مورد اتهام را در صورت اثبات اتهام، مسکوت بگذارد؟

چگونه قابل توجه است که قرآن در مورد کیفر کنیزان شوهردار سخن گفته باشد اما در مورد کیفر زنان آزاد شوهردار سخن نگوید؟

آیا قرآن به حکم زنان پیامبر (که مورد خاصی از زنان شوهردار است) پرداخته اما در مورد عموم زنان شوهردار حکمی ندارد؟

آیا اگر قتل! آن‌هم از طریق سنگسار (که شدیدترین مجازات‌ها می‌باشد) شرعی بود نمی‌بایست در قرآن (به ویژه با وجودی که مجازات‌های پایین‌تر از آن را در خود دارد) می‌آمد؟

آیا ذکر جلد در قرآن و ارجاع قتل و سنگسار به سنت طبیعی و معقول است؟ به همین دلایل نمی‌توان قرآن را نسبت به کیفر زنانی محصنه ساکت دانست. این کیفر بنا به آیات پیش‌گفته عبارت از حبس دائم در خانه با وعده گشایش، جلد، قهر و تنبیه و... است که به خوبی ناقض سنگسارِ ماقبل بعثت است.

دلیل ۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجزوهای قتل":

«هدف اسلام بازداشتن مردم از منکرات و اعمال زشت بوده است و نه کشتن آنان به دلیل ارتکاب اعمال منکر. کشتن انسان‌ها به دلیل ارتکاب عمل زشت با اصل هدایت منافات دارد»^{۲۷۴}.

زنا در قرآن، در ردیف فحشا و کار زشت است و با جنایات (قتل و افساد فی الارض) تفاوت دارد.

اگر مرتکب عمل زشت را باید کشت در این صورت اصل اساسی هدایت و اصلاح به چه کار می‌آید؟ آیا آن کیفر، اعلام تعطیلی این اصل قرآنی نمی‌باشد؟ آیا معدوم‌ساختن زانی، پاک‌کردن صورت مسئله و ناشی از فقدان برنامه ارشادی و

۲۷۴- صدیقه و سمنقی [رجع سنگسار (مقاله صدیقه و سمنقی) ص ۷۵].

اصلاحی نیست و به تضعیف اصل هدایت (که تلاشی قرآنی برای حلّ مسائل است) نمی‌انجامد.

نیز اگر این قتل از راه سنگسار باشد موجب تعطیلی اخلاق نیست؟ اگر حکم مرتکب زنا را به آیات "هُدًى لِّلنَّاسِ" و "يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُم" عرضه کنیم آیا از این نوع آیات می‌توان به اعدام و قتل، آن‌هم به روش سنگسار، رسید؟ اگر حکم زانی را از سنت استفتا کنیم در این صورت آیا با توجه به آیه «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك»^{۲۷۵}، که نفی سنگدلی از حضرت^(ص) و اثبات نرم‌خویی وی است، می‌توان به سنگسار سنگدلانه آن‌هم در قبال پیروان خطاکار رسید؟

انتخاب روش سنگسار با کجای آیه لعلی خلق عظیم (بویره که خود فرمود: بعثت لأتتم مكارم الاخلاق) همسویی دارد؟

آیا اجرای سنگسار به هدایت رجم‌کننده می‌انجامد یا به قساوت و سنگدلی‌اش؟ آیا قساوت از طایفه نور و هدایت است یا از قبیله تباهی و ظلمت؟ تداوم پرتاب سنگ به سر و صورت و اندام کسی که ضجه می‌زند و فواره خون از وی جاری است، ضامن چه بخش از تربیت و رشد رجم‌کننده می‌باشد؟

قرآن در قبال اعمال زشت (فحشا، منکر و سیئات) دستور به پرهیز از آن می‌دهد و نه حکم به قتل مرتکبش؛ این در حالی است که در مورد جنایات (قتل نفس و افساد فی الارض) حق مقابله به مثل و در نتیجه نابودی قاتل و مفسد فی الارض را رد نمی‌کند که این به روشنی، گواه تفاوت نگاه قرآن در مقوله‌های "عمل زشت" و "جنایت" است: «ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة وساء سبيلاً* ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف في القتل إنه كان منصوراً» [و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بدراهی است * و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید، و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس (او) نباید در قتل زیاده‌روی کند

۲۷۵- از پرتو رحمت الهی با آن‌ها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند (سوره آل عمران آیه ۱۵۹ ترجمه کاظم پورجوادی)

زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است^{۲۷۶}. چنان‌که ملاحظه شد تفاوت نگاه قرآن، به خوبی از مقایسه دو آیه فوق (که یکی در مورد زنا و دیگری در مورد قتل نفس است) بدست می‌آید. در این راستا همچنین می‌توان آیات کيفر زنا (حبس خانگی، اِذَاء، قهر و تنبیه، جلد، انقضاء عده) را با آیه ۳۳ سوره مائده (جواز قتل محارب و مفسد فی الارض) مقایسه نمود: «إنما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف أو ینفوا من الأرض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم * إلا الذین تابوا من قبل أن تقدروا علیهم فاعلموا أن الله غفور رحیم»

اساساً مجوز قتل در فرهنگ قرآن (علاوه بر اوقات جنگ که امری طبیعی است) محدود به همین دو مورد "قتل نفس (قصاص)" و "افساد فی الارض (غارت و راهزنی و کشتار)" می‌شود و در نتیجه جایی برای قتل زانی باقی نمی‌ماند: «من أجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل أنه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الأرض فکأنما قتل الناس جمیعاً و من أحیاهم فکأنما أحیا الناس جمیعاً ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم إن کثیراً منهم بعد ذلک فی الأرض لمسرفون»^{۲۷۷}.

چه بسا از آیه اخیر بتوان نتیجه گرفت که خبری از قتل و سنگسار زانی، حتی در تورات اصیل نبوده^{۲۷۸} و در این راستا در صورت دلالت متن، می‌توان به آیه "خذ

۲۷۶- سوره اسراء آیات ۳۲ و ۳۳ ترجمه محمد مهدی فولادوند

۲۷۷- سوره مائده آیه ۳۲

۲۷۸- توضیح یکی از نویسندگان را در باره نتیجه اخیر، همراه با ترجمه آیه می‌خوانیم: به این جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فسادگری در روی زمین بکشد مانند این است که همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همه مردم را زنده داشته باشد؛ و پیامبران ما معجزاتی برای آنان آورده اند. آن‌گاه بسیاری از آنان پس از آن در سرزمین خویش زیاده‌روی پیشه کردند (سوره مائده، آیه ۳۲) چنان‌که مشهود است، خداوند می‌فرماید که حتی آنچه بر موسی و بنی اسرائیل نیز نازل شده تنها شامل دو مورد حد قتل می‌شده است. یکی قصاص قتل و دیگری کسی که مفسد فی الارض باشد. نه هیچ چیز دیگر ... یعنی حتی همان حکم سنگسار نیز توسط موسی نیامده و در تورات و شریعت یهود از جمله دستبردی است که یهودیان متحجر و متشرع در گذشته برده‌اند، به همین خاطر در انتهای آیه مذکور می‌فرماید که آنان زیاده‌روی و افراط کرده‌اند و در آیه‌ای دیگر نیز بدان اشاره می‌کند: «آن‌گاه به سبب پیمان‌شکنی‌شان لعنت‌شان کردیم، و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم (طوری

بیدک ضغثاً فاضرب به" (که در دلیل ۱۵ آوردم و به نحوه مجازات همسر حضرت ایوب تفسیر شد) نیز استناد کرد.

چنان‌که گفتم برنامه قرآن در "پرهیز از فحشا و عدم جواز قتل مرتکب" نشان از آن دارد که این کتاب آسمانی در مقوله منکرات، فحشا و سیئات به هدایت و تغییر انسان و تداوم حیاتش می‌اندیشد و نه جواز حذف وی. به عبارت دیگر قرآن در مواجهه با فحشا و منکر خواهان زدودن فعل (و اصلاح و تغییر فرد) است و نه نابودی فاعل!

بنابراین با قتل و سنگسار مرتکب عمل زشت زنا، به این تعارضات با قرآن می‌رسیم: الف) نادیده گرفتن هدایت و اصلاح ب) سرکوب اخلاق ج) نادیده گرفتن ظرفیت تغییر و اصلاح در انسان د) تخریب هدایت در رجم‌کننده. به همین دلایل نمی‌توان قتل و سنگسار را در راستای قرآن و در نتیجه، کیفر عمل زشت زنا دانست.

دلیل ۲۱- تحذیر نسبت به اعمال احکام غیر قرآنی (من لم یحکم بما انزل الله): بی‌تردید اگر قرآن در موضوعی، حکمی کند، در آن صورت رجوع به ادله دیگر (ولو سنت؛ مگر برای تفسیر و تبیین و ذکر جزئیات) مقابله ناخواسته با حکم خداست!

از طرفی قتل و سنگسار مطابق دلایل گذشته، کیفری نیست که قرآن برای زنا، محصنه ابلاغ کرده باشد و بلکه کیفر ابلاغی، چیزی به شدت متفاوت از آن است؛ بنابراین تن‌دادن به روایات رجم (مگر با توضیحی که ارائه شد و هدف از آن را ابراز تنفر، و تنبیهی در ردیف جلد [به عنوان مصداقی از ایذاء، یا ناشی از عنصر

که) کلمات (کتاب) را از مواضع خود تحریف می‌کردند و بخشی از آنچه به آن ایشان را پند داده بودند، فراموش کردند؛ و پیوسته به خیانت آنان پی می‌بری، مگر عده اندکی از آنان؛ پس آن را بگذار و بگذر که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» سوره مائده، آیه ۱۳. می‌بینید که می‌فرماید، به سبب پیمان‌شکنی‌شان، دل‌هایشان را سخت کردیم که از آن روی کلمات کتاب خدا را تحریف می‌کردند و از اینجا پیداست که احکام سخت و سنگدلانه و افراطی‌تر می‌دادند و گرنه از سست شدن ایمان حرف می‌زد، نه سخت شدن دل‌ها. یعنی حد سنگسار حتی در نزد یهودیان نوعی افراط است (کاوه احمدی علی‌آبادی مقاله "پژوهشی در باره حد رجم در اسلام" ۱۹ مرداد ۱۳۸۹ نشر در وبلاگ نویسنده)

خیانت جنسی] گرفتم تا از سقف کیفری قرآن در قبال ارتکاب فواحش فراتر نرود) درافتادن به شرک و نادیده گرفتن حکم خدا خواهد بود.

راستی مگر می‌توان به خود اجازه داد و هشدارهای قرآن در آیات زیر را نادیده گرفت، و با وجود بیست دلیل قرآنی که در ردّ قتل و سنگسار آورده شد، همچنان حکم اسلام در زناى محصنه را عبارت از قتل و سنگسار دانست:

«... و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است^(۴۴) ... و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند ستمگر است^(۴۵) ... اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده است حکم کنند و آنان که مطابق با احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکنند نافرمانند^(۴۷) این قرآن را به حق بر تو نازل کردیم و این در حالی است که کتاب‌های پیشین را که در برابر آن قرار دارد تصدیق می‌کند و شاهد و نگاهبان آن‌هاست بنابراین به آنچه خدا نازل کرده است در میان آن‌ها حکم کن و از هوی و هوس‌شان پیروی مکن که از احکام الهی بازمانی ...^(۴۸) میان آن‌ها مطابق با نازل کرده‌های خدا حکم کن و پیرو هوی و هوس‌شان مباش و از آن‌ها دوری‌گزین که مبادا از پاره‌ای احکام که خدا بر تو نازل کرده است منحرفت کنند و اگر آن‌ها روی بگردانند بدان که خدا می‌خواهد به کیفر پاره‌ای از گناهان مجازات‌شان کند و بسیاری از مردم نافرمانند^(۴۹) آیا حکم جاهلیت را می‌خواهند؟ برای گروهی که به یقین رسیده‌اند چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند^(۵۰)» ۲۷۹.

۲۷۹- سوره مائده آیات ۴۴ تا ۵۰ (ترجمه کاظم پورجوادی): ... ولا تستروا بآياتي ثنا قليلا ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون^(۴۴) ... ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون^(۴۵) ... وليحكم أهل الإنجيل بما أنزل الله فيه ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون^(۴۷) وأنزلنا إليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب ومهيئنا عليه فاحكم بينهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم عما جاءك من الحق ...^(۴۸) وأن احكم بينهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم واحذرهم أن يفتنوك عن بعض ما أنزل الله إليك فإن تولوا فاعلم أنما يريد الله أن يصيبهم ببعض ذنوبهم وإن كثيرا من الناس لفاسقون^(۴۹) أفحكم الجاهلية بيغون ومن أحسن من الله حكما لقوم يوقنون^(۵۰).

نسخ سنگسار توسط اسلام

۱۹۵

«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو
آموخته داوری کنی، و زنهار جانبدارِ خیانتکاران مباش»^{۲۸۰}.

چهاردهم شهریور ۱۳۹۱

تهران ، امیر ترکاشوند

۲۸۰- سوره نساء آیه ۱۰۵ (ترجمه محمد مهدی فولادوند): إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس
بما أراک الله ولا تکن للخائنین خصیماً.

بخش چهارم - گفتار همفکران:

توجه:

در این بخش که جلد دوم کتابم خواهد شد بنا دارم مقالات آن دسته از فقها و محققانی که دیدگاهی همانند یا نزدیک به این کتاب دارند را گردآوری کنم. تا به حال مقاله بیست نفر از ایشان را یک جا در ۲۵۲ صفحه با عنوان "رجم سنگسار" در سایت بازنگری در متون دینی به نشانی زیر منتشر کرده‌ام که می‌توان رایگان دانلود کرد:

Baznegari.persianblog.ir/post/v

این محققان عبارتند از: حاج آقارحیم ارباب ، سیدمصطفی محقق داماد ، سیدمحمد موسوی یجنوردی ، علی اکبر غفاری ، محمدباقر بهودی ، ابوالفضل شکوری ، عباس یزدانی ، عبدالحمید معصومی تهرانی ، امیرحسین خنجی ، صدیقه وسمقی ، سیدمحمدجواد موسوی غروی ، محمد صادقی تهرانی ، محمدابراهیم جناتی ، عبدالکریم نیری پروجردی ، شیخ محمد أبوزهره ، مصطفی محمود ، أحمد صبحی منصور ، احمد قابل و...

اما کار هنوز تمام نشده، زیرا: اولاً چند نفر دیگر را هم می‌خواهم به این جمع بیفزایم ثانیاً بنا دارم حال که نقد درون‌فقهی سنگسار وارد مرحله جدیدی شده، موضوع کتاب را با مراجع و فقهای برجسته در میان گذارم و موافقات ایشان با هر بخشی از مطالب کتاب را در همین بخش چهارم منتشر کنم. پس اگر توان و انگیزه‌ام یاری کند چنان خواهم کرد.

گفتنی است هر آنچه در پاورقی‌های سه بخش گذشته به کتاب رجم سنگسار ارجاع داده‌ام منظور گردآوری فوق است که توسط اینجانب انجام گرفته است.

فهرست:

پیش‌گفتار	۴
بخش ۱- بازنگری در روایات رجم	۱۱
گام‌به‌گام تا پذیرش واقع‌بینانه رجم	۱۱
ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینه اصطلاح رجم)	۱۵
تلاش‌های متضاد (۱- تلاش ائمه برای نزدیک‌سازیِ کیفر به رجمِ عربی ۲- تلاش	
حدیث‌سازان برای نزدیک‌سازیِ کیفر به سنگسار یهودی)	۱۸
راه‌های ثبوت رجم (نزد ائمه)	۲۲
کیفیت اجرای رجم (نزد ائمه)	۳۰
۱- ریز بودن سنگ‌ها	۳۰
۲- نزدن به نقاط حسّاس (سر ، صورت ، دامن و اساساً جلو)	۳۳
۳- بسته‌نبودن محکوم (امکان فرار از صحنه رجم)	۳۵
غایت و منتهای رجم (نزد ائمه)	۴۱
تلاش جااعلان در تغییر ویژگیهای رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار	
عبری)	۴۸
افسانه ۱	۴۸
افسانه ۲	۵۰
افسانه ۳	۵۱
افسانه ۴	۵۴
افسانه ۵	۵۵
افسانه ۶	۵۸
علل ردّ روایات مرگبار (توليدات جااعلان)	۶۱

- ۱- متن‌های ضعیف، مستهجن و افسانه‌وار ۶۱
- ۲- بی‌اعتباری اقرار و حمل در ثبوت رجم ۶۶
- ۳- عبور از بیینه، با وجود تنها راه ثبوت رجم بودنش در فقه جعفری ۶۹
- ۴- تعارض با رافع حد بودن توبه، قبل از ثبوت جرم در نزد حاکم ۷۲
- ۵- تعارض آشکار با احادیث نهی از زجرکشی ۷۵
- ۶- بی‌اعتباری در "عرضه به قرآن" ۷۷
- ۷- ناهمخوانی با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین ۷۹
- ۸- تعارض با "ترجیح قول خلاف عامه" ۷۹
- ۹- تعارض با تعریف رجم ۸۵
- گزارشی متفاوت در باره ماعزین مالک ۸۸
- بخش ۲- روایات خلاف رجم و سنگسار ۹۸
- دسته یکم- تبدیل جلد اصلی به جلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر ایوب ۱۰۱
- دسته دوم- قهر و تنبیه ۱۰۳
- دسته سوم- تبدیل جلد معمولی به جلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران ۱۰۴
- دسته چهارم- تبدیل حبس ابد به جلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی ۱۰۶
- دسته پنجم- گشایش نسبت به حبس خانگی ۱۰۹
- دسته ششم- سر بزنگاه (دزد حاضر و بز حاضر) ۱۱۲
- دسته هفتم- همسر سعد بن عباد ۱۱۲
- دسته هشتم- نکول از لعان ۱۱۴
- دسته نهم- رد افسانه‌های سنگسار ۱۱۹
- دسته دهم- همسر دائم الزنا ۱۲۰
- دسته یازدهم- نفی وکد از شوهر ۱۲۱
- دسته دوازدهم- در وقت عِدّه و ماقبل جدایی ۱۲۲

- دسته سیزدهم - اخذ تاوان ۱۲۴
- دسته چهاردهم - اعتراض آزادمردان صحابه به عُمر ۱۲۵
- دسته پانزدهم - روایات مطلق ۱۲۶
- دسته شانزدهم - الولد للفراش و للعاهر الحجر ۱۲۸
- دسته هفدهم - روایات بسیار دور از سنگسار ۱۳۱
- دسته هجدهم - احادیث نهی از زجرکشی ۱۳۴
- نتیجه ۱۳۶
- مقایسه خطبه‌های پیغمبر (ص) و عُمر در آخرین حجّشان ۱۳۷
- بخش ۳- نسخ سنگسار توسط اسلام ۱۴۷
- دلیل ۱- نفس تفاوت حکم قرآن با قتل و سنگسار تورات (دلالت تفاوت بر نسخ تورات) ۱۴۹
- دلیل ۲- اشاره قرآن به تفاوت کيفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غيره (من نسائکم / منکم) .. ۱۵۰
- دلیل ۳- تعارض سنگسار با سمت وسوی آیه ناسخ و منسوخ (نأت بخیر منها أو مثلها) ۱۵۱
- دلیل ۴- تعارض سنگسار با "حبس خانگی" (فأمسکوهن فی البیوت) ۱۵۲
- دلیل ۵- مغایرت سنگسار با "وعده بیهودی" (يجعل الله لهنّ سبیلاً) ۱۵۵
- دلیل ۶- تعارض سنگسار با "اِذَاءٍ صرف" (فآذوهما) ۱۵۷
- دلیل ۷- تعارض سنگسار با "تداوم حیات و اکتفاء به نپرداختن مهریه" (لا تعضلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن یأتین بفاحشة مبیّنة) ۱۵۹
- دلیل ۸- نصف ناپذیر بودن قتل و سنگسار (فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات) ۱۶۱
- دلیل ۹- تعارض سنگسار با بسته "موعظه، قهر، تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ) ۱۶۲
- دلیل ۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاق جلد" (فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة) ۱۶۵
- دلیل ۱۱- تعارض سنگسار با تداوم حیات مطلق زناکاران (الزّانی لا ینکح إلا زانیة) ۱۷۱
- دلیل ۱۲- آتّهام به محصنات، در ذیل آیه جلد! (والذّین یرمون المحصنات) ۱۷۷
- دلیل ۱۳- آیات ملاعنه و آتّهام شوهر به زن، در ذیل آیه جلد! (والذّین یرمون ازواجهم) .. ۱۷۸

- دلیل ۱۴- اشاره الف و لام العذاب به آیه جلد، در آیات اتهام شوهر به زن (یدروا عنها العذاب) ۱۸۰
- دلیل ۱۵- تقلیل از "جلد اصلی" به "تک ضرب ملایم" (خُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ) ۱۸۲
- دلیل ۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف شدن (يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) ۱۸۵
- دلیل ۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات ایام عده" (لَا تُخْرَجُونَ مِنْ بَيْوتِهِنَّ وَلَا يُخْرَجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ) ۱۸۶
- دلیل ۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لا يزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً) ۱۸۷
- دلیل ۱۹- استبعاد نپرداختن به کیفر متأهلان با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کیفر مجردها ۱۸۹
- دلیل ۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجازات های قتل" ۱۹۰
- دلیل ۲۱- تحذیر نسبت به اعمال احکام غیر قرآنی (من لم يحکم بما انزل الله) ۱۹۳
- بخش چهارم- گفتار همفکران ۱۹۶

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**